

خواننده عزیز،

سه بخش این کتاب چندی قبل از طریق اینترنت در سایت های مختلف به نشر رسید. حالا که تایپ تمام آن تکمیل شده است، خدمت مطالعه علاقمندان تقدیم میگردد. امید است مطالعه این اثر حاوی معلومات و یا سرگرمی ئی برایتان شده باشد

داکتر فریار کهزاد
بنیاد فرهنگی کهزاد
پژوهشگاه تاریخ و باستان شناسی

بنياد فرهنگي كهزاد

در امتداد كوه بابا و هريرود

يا

سفرى در كهساران مركزي كشور

احمد على كهزاد

1323/8/12

كابل

سخن بنیاد فرهنگی کهزاد

۶۵ سال پیش از سال ۱۳۸۷، در سال ۱۳۲۲ علامه کهزاد در یک سفر تاریخی با یک هیئتی از راه صفحات مرکزی از کابل بطرف هرات سفر نموده و بعضی یادداشت‌هایی برداشت که آنرا بصورت مقالات متعدد در روزنامه انیس به نشر سپرد. این نوشته‌ها را بعد از نشر در انیس کتنگ نموده و در یک کتابی که حاوی ۱۶۵ صفحه شد بصورت منظم ترتیب داده و چسپانید. سالها این نوشته به همین ترتیب باقی ماند تا اینکه قرار بود این اثر در سال ۱۳۵۶ از طرف موسسه نشراتی بیهقی به نشر برسد که متأسفانه این کار نشد. دلایلش را نمیدانم. بهر حال مقدمه‌ئی که از طرف وزارت اطلاعات و کلتور وقت برای چاپ مذکور نوشته شده بود، ضمیمه این چاپ به نشر میرسد.

گرچه بعضی معلومات‌ها در مورد تقسیمات اداری کشور از آن زمان تغییر کرده است ولی در متن بدین مناسبت تغییری داده نشده است مگر بعضی کلمات و عناوینی که از طرف خود استاد و بقلم خودش اصلاح و تغییر داده شده است، تصحیح شده است و همچنان مقدمه که استاد خود بر آن (این بار کتاب) نوشته و امضا نموده شامل شده است.

جالب است که این اثر در پهلوی معلومات جغرافیائی و تاریخی و طبیعی خود مانند یک مطالعه مقدماتی انجینیری راهسازی و انجینیری کشوری میباشد که در نتیجه چنین استنباط میشود که پیشنهاد سروی، دیزاین و اعمار شاهراه مرکزی افغانستان را میکند. این شاهراه واقعاً که از نقطه نظر اجتماعی و اقتصادی یکی از ضروریات فوق العاده مهم افغانستان میباشد که متأسفانه به دلایل به ظاهر فنی و در باطن سیاسی تا امروز مورد توجه قرار نگرفته است.

چیز مهم دیگری که از این اثر بدست میآید زحمات فزینی و جسمی است که استاد با توانائی قابل وصفی آنها را در طی این سفر متحمل شده است و علاقه مندی عاشقانه خود را یکبار دیگر در مورد وطن خود هویدا ساخته است. سفر کردن از طریق این راه و آن هم در سال 1322 کار بس مشکلی بود.

بهر صورت امید است خوانندگان عزیز از مطالعه این اثر علامه کهزاد به معلومات شان در مورد جغرافیا، تاریخ، محیط زیست و مسایل طبیعی یک قسمت مهم افغانستان بیافزایند و یا منحیث یک سرگرمی آنرا مطالعه نمایند.

داکتر فریار کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

پژوهشگاه تاریخ و باستان شناسی

پیشگفتار وزارت اطلاعات و کلتور ۱۳۵۶

این سفرنامه اگرچه در سال ۱۳۲۳ در روزنامه انیس به چاپ رسیده بود، مگر نظر به علاقمندی روزافزون جوانان به سیر و سفر در داخل کشور، طبع آن بصورت یک رساله سودمند شناخته شد.

البته خوانندگان ملتفت خواهند بود که از آن زمان تا کنون حدود تقسیمات ولایات تغیر یافته است و همچنین دیگر تحولات اقتصادی در کشور (از قبیل راه های مختلف - در نواحی افغانستان) ایجاد شده است. تا حدی که به کهسار مرکزی کشور ارتباط دارد، راهسازی هنوز با مشکلات جوی و ارتفاع و کهسار برخورد، پیشرفت نکرده است. بنابراین از این جهت این کتاب برای سیاحان معتبر میباشد.

جناب استاد کهزاد، در صفحات مختلف این کتاب علاوه بر موضوعات توریزم و باستان شناسی، به مطالب دیگر (مانند طبقات الارض، فلاحت و زندگانی اجتماعی) علاقه گرفته اند و گاهگاهی از اظهار مطالب شاعرانه در ترسیم مناظر زیبا دریغ نکرده اند.

یک قسمت عمده این مسافرت توسط موتر صورت گرفته اما در تیوره، هیأت بسواری اسپ، از کهسار مژگان و قلعه خیسار و پرچمن در چند روز دیدن کرده اند. در باره این نواحی بیاناتی باین تفصیل در کتب دیگری میسر نیست. امید است باین جهت مطالعه این کتاب مورد علاقمندی جوانان کتاب خوان و دوستدار مسافرت در وطن واقع شود.

وزارت اطلاعات و کلتور

کابل ۱۳۵۶

بنام خداوند بخشاینده مهربان

مقدمه

در تابستان پارسال (۱۳۲۲) موقع یافتن که در حصص مرکزی افغانستان، همان حصصی که از راه های عادی و معمولی کناره افتاده و عبارت از هزاره جات و غور و حوزه علیای هریرود و فراه رود میباشد، مسافرتی نمایم. این مسافرت بیش از یکماه طول کشید و در طی آن تا جایی که امکان داشت و وقت و وسایل مساعدت میکرد، پاره ئی یادداشت هائی راجع به وضعیت جغرافیای طبیعی، اعلام جغرافیائی و تاریخی، محصولات زراعتی و صنعتی، بعد مسافه نقاط آبادانی و ارتفاع کوه ها و کوتل ها و غیره گرفتم و حتی بکمک بعضی رفقای فنی خود چند کروکی و نقشه هم تهیه توانستیم. حین مراجعت بکابل از روی یادداشت های مذکور شرح مسافرت و مشاهدات خود را تحت عنوان «در امتداد کوه بابا و هریرود» بصورت یک سلسله مقالاتی نوشتم که با عنوان فوق در شماره های ماه قوس، جدی و دلو روزنامه انیس نشر شده و مجموع ستون های اخبار مذکور این اثر ناچیز را بمیان آورده است. این مقالات پراکنده کدام مزیت خاصی ندارد و شاید روزی برای نوشتن راهنما های سیاحتی و جغرافیایی افغانستان کمکی بتواند.

امضای احمد علی کهزاد

کابل شنبه ۱۲ عقرب ۱۳۲۳

پیشگفتار

جمعی از رفقا در تابستان و خزان امسال مسافرت‌های بزرگ و دلچسپی در نقاط مختلف کشور نمودند. عده ئی بنام هیئت مطبوعاتی دوره ئی به چهارگرد افغانستان زدند و نقاط دلچسپی را تماشا کردند. من هم از حسن اتفاقات به همراهی جناب وکیل نایب الحکومه هرات در نقاطی که تا حال ندیده بودم، مسافرتی نمودم. همراهان من مانند آقای قدیر تره کی، آقای زمریالی و آقای بینوا هر یک دیدنیهای خود را از نقطه نظر مخصوصی نوشته و در روزنامه های مرکز، اصلاح و انیس نشر کردند.

من هم پیش خود پاره ئی یادداشت هائی فراهم کرده ام که بیشتر به جغرافیا و وضعیت راه و فواصل نقاط و منازل و بلندی کوتل ها و اسمای دهکده ها و قری ها و پیداوار و محصولات طبیعی و مصنوعی و وضعیت آبادات تاریخی عرض راه و غیره ارتباط دارد.

چون این یادداشتهای پراکنده از ساعت و روز حرکت از کابل کیلومتر به کیلومتر، لحظه به لحظه، ساعت به ساعت، و روز به روز و منزل به منزل گرفته شده در نظر داشتم که بعد از وصول بکابل در اولین فرصت آنها را مرتب نموده و سلسله مقالات را تحت عناوین مختلف به روزنامه شریفه انیس نشر کنم. ولی گرفتاریها و کثرت مشاغل تا حال چنین موقع مساعد بمن نداد و می ترسم که آینده هم چنین مواقع کمتر دست دهد.

بنابراین یادداشت های پراکنده را طوری که در راه گرفته بودم اینک جهت نشر به روزنامه انیس با این پیشگفتار مختصر و عنوان عمومی فوق میفرستم و عناوین کوچکتر بعداً خواهد آمد.

احمد علی کهزاد

کابل ۱۳۲۲

فهرست مندرجات

..... سخن بنیاد فرهنگی کهزاد
..... پیش‌گفتار وزارت اطلاعات کلتور 1356
..... مقدمه نویسنده بر کتاب
..... پیش‌گفتار نویسنده بر مقالات کتاب

..... **بخش نخست: راه‌های کهسار مرکزی**
..... از کابل تا دهنه غوربند
..... از دهن غوربند تا کوتل شبر
..... کوتل شبر

..... **بخش دوم: بامیان و بند امیر**
..... بامیان
..... از بامیان تا بند امیر
..... خم نیل
..... بند امیر

..... **بخش سوم: یک اولنگ و پنج‌آو**
..... از بند امیر تا نیک
..... یک اولنگ و نیک
..... از نیک تا پنج‌آو
..... شاتو

..... دره ده زنگی و پنج‌آو
..... راه مستقیم پنج‌آو کابل

..... **بخش چهارم: لعل، سرچنگل و دولت یار**
..... از پنج‌آو بطرف دولت یار و دره نرگس
..... دره گودر
..... آخر کوه بابا و شروع بند واخان
..... لعل و کرمان
..... دولت یار
..... از دولت یار تا کاسی

..... **بخش پنجم: چنچران**
..... کاسی

غرجستان
صده، چهار صده، نو صده
سه خط سنگ و سه خط آب
دره کاسی
گم او- اجتماع سالانه قبایل کوچی
از کاسی تا گذر پام
قلعه آهنگران

بخش ششم: تیوره، کهسار مژگان، پرچمن

چهل ابدال
زار مرغ
دوره ئی به سواری اسپ
از تیوره تا یامان
چاردر
دره جوز
یامان یا یمن
علاقه پسابند
از یامان تا درزآب
ورشک
بشوره
سرمازود
درزآب
از درزآب تا سر مژگان
زرنی
سنگ مزار
چشمه ملکان
سر مژگان
لروند
دره حصار و معاینه مغاره مسکوکات
مسجد سنگی
از زیارت ملکان تا پرچمن
از پرچمن تا خیسار
قلعه خیسار
چشمه آذان
از خیسار تا دورودی
از دورودی تا تیوره

تیوره و تیمنی ها
تیوره و راه های گرد افق
بخش هفتم: شهرک، چشت و اوبه
حرکت بسوی شهرک
شهرک
کان نمک یا شیلۀ غوک
راه مستقیم بین تیوره و شهرک
کتیبۀ تنگی عذاب
خواجۀ چشت
از چشت بطرف هرات

ضمیمه: احمد علی کهزاد و منار جام

در امتداد کوه بابا و هریرود

آغاز

راه های کهسار مرکزی

پیش از اینکه وارد مطلب شده و بشرح مسافرت خویش از کابل به بعد بپردازم، میخواهم خطوط اساسی و منازل عمده و قسمت عادی و حصه قابل شرح و تا یک اندازه هدف اصلی و حصه های فرعی آنرا جدا کنم تا حین بیان مطالب خواننده گرامی متحیر نماند که چرا بشرح بعضی حصص بیشتر پیچیده و از برخی قسمت های دیگر سرسری گذشته ام و حتی بعضی حصه ها را بکلی تذکار نداده و بر عکس بعضی نقاطی را که مجاور بخط حرکت ما بوده و از نقطه نظر جغرافیه و تاریخ حایز اهمیتی بود نادیده و از زبان دیگران شرح داده ام.

خط سیر ما که از کابل آغاز میشود از نقاطی مانند بامیان، بند امیر، یکاولنگ (یک اولنگ)، ده زنگی، گرم او (گرم آب) «حد فاصل بین ولایت کابل و هرات»، دولت یار، کاسی (مرکز چغچران)، تیوره (مرکز غور)، دره های مختلف غور، شهرک، چشت و اوبه گذشته و به هرات منتهی شده است. مراجعت از راه سبزوار، فراه، گرشک، قندهار، مقر، غزنی و کابل صورت گرفته است.

راجع به آن حصه مسافرت خویش که حصه مراجعت را تشکیل میدهد، چیز گفتنی ندارم زیرا روی یکی از سرکهای عادی رفت و آمد میان کابل و هرات صورت گرفته و اگر چیزی تازه گی هم داشت رفقا بیشتر بشرح آن پرداخته اند. میماند حصه دیگر یعنی مسافرت بین کابل و هرات از راه دره ها و کوه هائی که توده مرکزی افغانستان را تشکیل میدهد و غور که از راه ها کنار افتاده و یکی از حصه های خیلی مهم کشور ما است و از نقطه نظر کوائف جغرافیائی و تاریخی مقام قابل ملاحظه ئی دارد، یک قسمت مهم این مسافرت را تشکیل میدهد.

مقصود اساسی من از این مسافرت دو چیز بود و میخواستم دو قسمت عمده مملکت را که بدون همچو مسافرت مخصوص بصورت عادی و به آسانی دیده نمیشود، ببینم. این دو حصه یکی راه سراسری مرکزی افغانستان است که از راه کوهسار هزاره جات بصورت مستقیم کابل را به هرات وصل میکند و دیگر علاقه غور که بجنوب این خط مستقیم مرکزی افتاده و در وسط این خط طولانی حلقه بزرگی تشکیل داده است. راه سراسری مرکزی افغانستان که بالا اشاره شد عبارت از چیست؟ و کدام راه است؟ از روی منازل بزرگی که اسم گرفتیم خط اساسی این راه در نظر خوانندگان گرامی تصویر میشود ولی چون یکی از دو مقصد اساسی مسافرت طی همین راه و مشاهده مناظر طبیعی و نقاط آباد عرض راه است، میخواهم قدری بیشتر در اطراف آن صحبت نمایم.

ما عجالتاً از سرحد مشرقی مملکت تا کابل فقط یک سرک داریم که عبارت از راه موجوده مشرقی است که از کوتل «لته بند» میگذرد و روزیکه «تنگ غارو» افتتاح شود باز خطی که تقریباً موازی آن در امتداد مجرای رودخانه کابل بطول کمتر بمیان خواهد آمد و این سرک بخط راه تاریخی برابر خواهد شد که هند را از راه «ننگاهارا» (ننگرهار، مشرقی حالیه) و لمپاکانا (لغمان) و تگو (تگاب) و نجرو (نجراب) و کاپیسا و دره غوربند و بامیان و سمنگان (ایبک) به خلم (تاشقرغان) و بلخ وصل میکرد و شاخه جنوبی راه بزرگ ابریشم شمرده میشود.

بعد از کابل راه های بزرگ موجوده افغانستان بر طبق شکل جغرافیائی مملکت و اقتضای موقعیت شهرهای بزرگ آن کشیده شده یعنی یک راه بطرف شمال رفته و بعد از طی یک سلسله نقاط آبادان و مراکز حیاتی در امتداد حاشیه شمالی دور زده و بطرف غرب به هرات منتهی میشود و دیگری بطرف جنوب مایل شده و استقامت جنوب غربی را تعقیب میکند تا به قندهار میرسد و از آنجا بجانب شمال، شمال غرب متوجه شده و به هرات واصل میگردد. تا امروز مسافرت های بین کابل و هرات از همین دو راه صورت گرفته که معمولاً یکی را راه شمالی و دیگری را راه جنوبی میتوان خواند.

راه سراسری مرکزی افغانستان راهی است که نه از حواشی شمالی و نه از حواشی جنوبی و نه از حواشی غربی بلکه تقریباً از خط الراس مرکزی مملکت میگذرد و اگر از جانب هرات ببینیم تا حدی در امتداد هریرود و بعد از آن در امتداد کوه بابا و میان کوه بابا و هندوکش گذشته و بصورت خط مستقیم به کابل وصل میشود و از کابل هم تا «دکه» راه مشرقی هر کدامش باشد دامنه آن شده و خط سراسری مرکزی افغانستان را بوجود آورده و طولانی ترین خط مستقیم موثر رو مملکت را تشکیل خواهد داد.

سه سرک موجوده که از کابل به هرات میرود، دو راه قدیم شمال و جنوب و یکی هم راه سراسری مرکزی، هر کدام از خود پاره ئی ممیزات خوب و بدی دارد که مختصراً باید به آنها اشاره شود تا کیفیت راه مرکزی که مسافرت ما روی آن بعمل آمده است، درست فهمیده شود.

راه شمالی که از چند سال باینطرف بواسطه باز شدن دره معروف «شکاری» بنام «سرک شکاری» معروف شده همان راه قدیمی است که نقاط آباد جنوب شرقی هندوکش را به مراکز شمال آن وصل میکرد و از «خاواک» گرفته تا «دندان شکن» شاخه های آن از کوتل های مختلف میگذشت و شاخه معروفی که هزاران سال رفت و آمد قافله های تجار و زوار را دیده همان راه دره غوربند و بامیان بود که تا این اواخر بنام «راه کلان» یاد میشد و باز شدن شکاری که آنهم در قرون وسطی قافله رو بود و مخصوصاً موتر رو شدن آن خط، این راه را کمی عوض کرد یعنی از مراکز مهم باستانی فقط بامیان از آن کناره و چپ ماند.

این سرک که از شاخه شمال شرقی آن یعنی سرک قندوز و خان آباد در اینجا بحث نمیکنیم و مقصد ما از شاخه بلخ و هرات راهی است که نقاط مهم باستانی و مراکز بزرگ حیاتی امروزی مملکت ما را مانند پلخمری و ایبک و تاشقرغان و مزار شریف و بلخ و اندخوی و میمنه و بالامرغاب و قلعه نو و هرات بهم وصل میکند.

روی همرفته یک قسمت این راه از کابل تا تنگی تاشقرغان 345 میل [555 کیلومتر] آن کوهستانی، از تنگی تاشقرغان تا اندخوی 132 میل [212 کیلومتر] آن در جلگه هموار میگردد و از اندخوی تا بالامرغاب 220 میل [354 کیلومتر] آن در تپه ها عبور میکند و از بالامرغاب تا هرات 97 میل [156 کیلومتر] آن در زمین سخت پای کوه ها میگردد. طول این راه از کابل تا هرات قریب 830 میل [1336 کیلومتر] است.

دو کوتل یکی خاکی، «شپیر» و دیگری سنگی، «سبزک» در دو انتها الیه آن واقع شده است. مناصف اول آن از کابل تا مزار شریف نسبت به مناصف دوم آن از مزار شریف تا هرات بهترتر است و روی همرفته در تمام دوره سال قابل عبور و مرور میباشد.

راه جنوبی هم منحبث ارتباط نقاط حیاتی رولی شبیه بسرک شمالی بازی میکند و بر یک عده نقاط آباد جنوب و جنوب غربی افغانستان مثل غزنی، مقر، قلات، قندهار، گرشک، فراه و سبزووار بهم وصل کرده و به هرات منتهی میگردد.

طول عمومی این راه از کابل تا هرات 726 میل [1168 کیلومتر] است و 100 میل [160 کیلومتر] از راه شمال کوتاه تر میباشد. این سرک روی همرفته در تمام امتداد خود هموار است و جز در دو انتها الیه بطرف کابل از غزنی به بعد و بجانب هرات از سبزوار گذشته که کم و بیش داخل یک رشته کوه بچه ها میشود، باقی حصص آن هموار میباشد.

این همواری را در حدود بین قندهار و هرات اختتام دامنه های کوهستانات مرکزی و شروع جلگه وسیع سیستان تشکیل داده و در فاصل بین غزنی و قندهار وادی گشاده که قسماً وادی «ترنک» در آن شامل است، به میان آورده است. دو کوتل که چندان ارتفاع ندارد و اصلاحات زیاد هم در هر دوی آن بعمل آمده در دو انتها الیه این سرک وقوع دارد. کوتل «تخت» در نزدیکی کابل و کوتل «شاه بید» در بین هرات و سبزوار. ممیزه ناگوار این سرک در مناصفه دوم بین قندهار و هرات این است که از روی یک سلسله رودخانه های بزرگی عبور میکند که قرار تجارب طولانی بدون داشتن پلهای آهنی اطمینان بخش نیست و تعمیل این نظریه در رودخانه هیرمند شروع شده و دیگر هوای آن در مناصفه سال آنقدر گرم است که اسباب تشویش مسافری را فراهم میکند و اغلب در تابستان عبور این حصه از طرف شب بعمل می آید و سیاح در تاریکی شب جز ستارگان آسمان چیز دیگر را دیده نمیتواند. تا این اواخر و حتی الان هم برای رفتن به هرات همین دو راه را داریم که شرح مختصر آن گذشت.

راه سوم همین راه سراسری مرکزی افغانستان است که بصورت خط مستقیم در امتداد سلسله پر برف بابا و مجرای شاداب هریرود در عین وسط مملکت بین کابل و هرات ادامه یافته و یک عده نقاط و علاقه های مهم را که از سائر سرکها کناره افتاده بهم وصل میکند.

مقصود اساسی من درین مسافرت طوریکه پیشتر گفتم یکی دیدن همین راه و علاقه های متصل آن بود که از سالیان دراز انتظار آنرا میکشیدم. راجع به این راه و کوائف جغرافیائی و طبیعی آن گفتنی های زیادی دارم که با شرح یادداشت ها برآورده خواهد شد و اینجا در عمومیات چند سطر مینویسم. این سرک که بصورت مستقیم بین کابل و هرات امتداد یافته در ثلث اول طول خود یعنی از کابل تا دهننگی دو شاخه دارد یکی راه کوتاه کوتل اونی که 167 میل [269 کیلومتر] طول دارد و دیگر راه طولانی بامیان که 255 میل [410 کیلومتر] درازی آنست. بعد از دهننگی تا هرات دو ثلث دیگر خود این سرک فقط یک خط را تعقیب میکند و سرک غور شاخه فرعی آنست که از آن در موقعش جداگانه صحبت خواهیم نمود.

طول عمومی راه سراسری مرکزی افغانستان از کابل تا هرات از راه کوتل اونی 540 میل [869 کیلومتر] و از راه بامیان 628 میل [1011 کیلومتر] است و قراریکه ملاحظه فرمائید اختلاف درست بین کابل و دهننگی از راه اونی و بامیان 88 میل [142 کیلومتر] است که با ارقام اعشاری آن 90 میل [145 کیلومتر] میتوان شمرد.

پیشتر متذکر شدیم که راهی که از جانب شمال بهرات میرود 828 میل [1332 کیلومتر] طول (با ارقام اعشاری 830 میل) و راهی که از جنوب بشهر مذکور منتهی میشود 726 میل [1168 کیلومتر] طول دارد. به این ترتیب راه سراسری مرکزی از طریق بامیان هر دو کوتاه تر و از طریق اونی کوتاهترین همه است زیرا فاصله کابل - هرات را فقط 540 میل [869 کیلومتر] میرساند که از راه بامیان 95 میل [153 کیلومتر] کوتاه تر و از راه قندهار 176 و از طریق مزار 288 میل یعنی با ارقام اعشاری 300 میل [483 کیلومتر] کوتاه تر میباشد و این کوتاهی آنهم در حدود سه صد میل یکی از مزایات بارزه این راه بر دیگر راه ها میباشد.

این سرک چون از تیر پشت یا از خط الرأس وسط افغانستان میگذرد، نسبت به راه های شمال و جنوب غرب که قسماً از حاشیه مملکت میگذرد، بهتر خواص جغرافیائی خاک و ممیزات ساختمان ارضی وطن ما را به سیاحین نشان میدهد. اگر چه سراسر از علاقه کهنستانات میگذرد و یک سلسله کوتل ها دارد، مخصوصاً از دهننگی تا کابل در شاخه اونی. معذالک همه قابل عبور و مرور موثر است. در ثلث اول طول راه اگر بامیان پیش گرفته شود، یک بار سرک از روی رودخانه بزرگ هریرود «شیر خاج» میگذرد که میان شهرک و چشت واقع است و از شهرک 44 میل فاصله دارد یعنی فقط یک پل بزرگ بکار است و عجالتاً موثر ها از روی یک پل قدیمه عبور و مرور میکنند. اگر در ثلث اول، راه اونی تعقیب شود یک پل دیگر هم در پای کوتل «خرقول» تقریباً در 185 کیلومتری کابل روی رودخانه هیرمند ضروری است. در موسم گرما که تردد در سرک جنوب غربی خطرناک است و راه شمالی در مناصفه هرات مزارشریف هم گرم و هم طولانی و هم قسماً زار است، راه مرکزی خیلی ها مساعد تر میباشد. هم کوتاه است، هم هوای آن گوارا است و هم آب آشامیدنی چشمه سار ها در تمام امتداد آن موجود است و از اول جوزا تا اخیر عقرب برای شش ماه باز و قابل عبور عراده ها میباشد.

این بود خواص عمده سرک مرکزی که جزئیات آن با شرح مسافرت ما شرح خواهد یافت و بعد از اینکه خوانندگان عزیز منازل و مظاهر طبیعی آنرا شناختند بقیه عرایض را در کلیاتی که آخر خواهیم داد خوبتر خواهند فهمید.

مقصد اساسی دیگر من از این مسافرت دیدن «غور» بود. خوانندگان گرامی اگر احساسات خود را نپوشند به مجردیکه این کلمه را میخوانند افسون آنرا بر خود حس میکنند و در افق نگاه آنها علایم سوالیه چندی ترسیم میشود که غور یعنی چه؟ غور یعنی کجا؟

از 1309 که به یک سلسله مسافرت های مختلف به مملکت خویش شروع کرده ام این سوالات پیش من در مورد «غور» پیدا شده و تا حال هر چه راه هائی که پیموده بودم خارج غور بود و بالاخره بعد از سالیان دراز موفق شدم که این «حصار سنگی» را ببینم و در حدود سه صد کیلومتر به سواری اسپ در تۀ دره های آن داخل شوم.

غور از نقطه نظر ساختمان ارضی و وضعیت جغرافیائی سرزمینی است پست و بلند و همین خوردگی های زمین مانند موج اوقیانوس سطح آنرا فراگرفته، حصاری است که به اصطلاح هفت دیوار بلند سنگی کوه ها دورادور آن حلقه بسته، قلعه ایست حصین و محکم که دروازه ندارد و اگر هم دارد دره های تنگ و صعب العبوری است که به آسانی از آن نمیتوان گذشت. پلنگ در دره های آن در غرش است، آهو و بز وحشی در شاخه های کوه های آن مستی دارد، عقاب فراز قله های تیز و بریده آن بال میگشاید و کبک و کبک زری از ین سنگ بسنگ دیگر پر میزند و میخواند و ناپدید میشود.

غور عقده ئی است سنگی و گره ئی است سخت فشرده و از شدت فشار عصاره زمین بشکل آب مصفا و شفاف از چشمه سارهای آن برآمده جویها و رودخانه ها تشکیل میدهد. و آبهای آن در افق غربی در زمین های جلگه ئی و هموار سیستان جاری میشود.

همانطور که کوایف جغرافیائی و تشکل زمین غور عجیب و شگفت انگیز است، تاریخ آن هم صحیفه ئی است حیرت بخش که به دو کلمه «آزادی و جنبش» گنجانیده میشود.

غور مهد آزادی و کانون جنبش های ملی ما بود و کارنامه های پهلوانان و نام آوران و سلاطین آن دیباچه رزمی خاطرات ملی ما را تشکیل میدهد و قرار اسنادی که تازه بدست آمده و عجالتاً قدیمترین مدرک ما است. حماسه ملی در میان همین «آشیان سنگی» تولد شده ، نشو و نما یافته و به آفاق دور و نزدیک پراکنده شده است.

با این شرح مختصر خود ملتفت شده می‌توانید که غور چیست و از نقطه نظر جغرافیه و تاریخ و ادب و جنبش‌های ملی چه مقام شامخ و برجسته‌ئی دارد. غور با وجودیکه به علاقه قندهار، گرشک، فراه، سبزوار، هرات و هزاره جات در تماس است، داخل شدن در آن از هر گوشه‌ی که نگاه شود مشکل و صعب است. مخصوصاً با وسایل عراده دار که تا همین اواخر جزء ناممکنات بود و حالا هم فقط در یک حصه آن ممکن شده و بس. از این جهات می‌خواستیم غور را ببینیم و انتظار زیارت آنجا را میکشیدیم و یکی از مقاصد اساسی این مسافرت رفتن و دیدن غور بود. در موقعش با خوانندگان گرامی یکجا درین انحصار سنگی داخل خواهیم شد. و دره‌های خاموش، آسمان شفاف، آبهای مصفا و سرد و قله‌های تیز و بدیع کوه‌های آنرا معاینه خواهیم کرد.

مقصد مسافرت همین بود که شرح یافت. خط اساسی مسافرت راه سراسری مرکزی افغانستان است. تنها این قدر ملتفت باید بود که گفتم این راه در ثلث اول خود از کابل تا دهننگی دو شاخه دارد: یکی راه اونی که شاخه کوتاه و مستقیم آنست و دیگر شاخه بامیان که ما آنرا تعقیب کردیم و یک نفر از رفقای ما حین مراجعت راه اونی را پیش گرفت.

بخش نخست کاپیسا و غوربند

دوشنبه دوم اسد 1322 است. دو موتر تیز رفتار یکی «شتودی بیکر» و دیگر «فورد استیشن واگون» حاضر است. رفقای سفر ما آماده هستند. ساعت چهار عصر است. از چهار راه نوآباد ده افغانان و شهر نو بسرک شمالی به راه افتادیم.

از کابل تا دهنه غوربند

حالا با شرحیکه در باب راه ها داده شده، خود خوانندگان میدانند که اگر راه سراسری مرکزی در ثلث اولش از راه بامیان تعقیب شود، یک حصه مسافرت از کابل تا نقطه انشعاب سرک شکاری از بامیان (260) کیلومتری کابل روی سرک شمال انجام میگیرد. یعنی تا این نقطه هر دو راه عبارت از یک چیز است.

حوزه شهر کابل را در گوشه شمال غربی بفاصله 13 کیلومتری از مرکز شهر یک رشته کوه های پستی احاطه کرده که بنام کوه های «هزاره بغل» یاد میشود و کوتل خیرخانه اولین کوتل عرض این راه از یکی از گردنه های همین کوه بچه میگذرد. ارتفاع بلندترین نقطه این کوتل 1800 متر از سطح بحر است و سرک تا دو سال قبل در این حصه تنگ و در معرض آب باران قرار داشت و از این درک خساره زیاد در آن تولید میشد و بعضی اوقات بواسطه باران بردگیها و گل های نو وارد رسوبی موقتاً مسدود میگردید. حالا خیلی وسیع شده، جدارهای مشرف به ته دره اصولی سنگ کاری گردیده و منذهائی برای آب باران در آن حد بحد کشیده اند.

از نقطه نظر جغرافیا کوه بچه هزاره بغل و کوتل خیرخانه حوزه «کاپیسا» کوهدامن و کوهستان را از حوزه کابل جدا میکند. این رشته کوه و دامنه های متصل آن چه بطرف حوزه کاپیسا و چه بطرف حوزه کابل از خود پاره خاطرات تاریخی هم دارد.

این کوتل چه وقت باز شده؟ حکمی به یقین عجالاً درین باره نمیتوان کرد ولی به اطمینان میتوان گفت که راه منحصر بفرد بین حوزه کابل و کاپیسا نبود. زیرا راه

های کوتاه تر و مستقیمی در بین بود و است مانند راه «دشت حاجی» و «کوتل پای منار» که از عقب شیرپور شروع و به نقاط قدیمی «پایتاوه» و بگرام میرفت و امروز هم اهالی بگرام پیاده همروزه از این راه بکابل می آیند و میروند.

کوتل پای منار اصلاً بواسطه مناری شهرت یافته که شبیه به منار چکری روی تیغه کوه آباد شده بود و قراریکه در مقاله منار چکری در یکی از شماره های انیس پارسال نوشته ام. این مناره ها که بالای آن «چکره» (یعنی عراده- علامه ممیزه آئین بودائی) نصب بود، بعقیده بعضی از مدققین برای نشان دادن راه به زوار وقت و مراکز حیاتی زمان یعنی کابل بودائی «خورد کابل» و نقاط آباد حوزه کاپیسا ساخته شده بود.

بهر حال کوتل خیرخانه هم از قدیم ترین زمانه ها پیاده رو، قافله رو و از عصر سراجیه به اینطرف موتر رو شده است. دامنه های پیرامون این کوتل چه بطرف کاپیسا و چه بطرف کابل بقایا و شواهد آبدات قدیم را تا یک اندازه حفظ کرده است.

در دامنه های رخ به کاپیسا آثار یک سلسله استوپه های بودائی و در دامنه های رخ بکابل شواهد معابد برهمنی و هیکل مرمری رب النوع آفتاب کشف شده و وجود همین آبدات در دو طرفه کوه واضح نشان میدهد که در بین معبر پیش از اعصار اسلامی عبور و مرور بعمل میآمد. علاوه برین وجود خرابه های بزرگ «سار سکندر» یا «حصار سکندری» یا «شهر سکندری» که از آن بعدتر حرف خواهیم زد و در مجاورت دامنه های شمالی این کوه افتاده و محتملاً یکی از اسکندریه ها یا یکی از شهرهای باستانی بوده نشان میدهد که اهالی شهر بزرگی از این معبر و از راه های کوتاه تر مجاور آن بحوزه کابل رفت و آمد داشتند.

به تدریجی که موتر از کج گردش های فراز کوتل بطرف شمال غرب پایان میشود، افق کاپیسا در نظر کسب وسعت میکند و سلسله کوهی که افق غربی را محدود ساخته بالای پروان و سالنگ پیش رفته و از آنجا بطرف شرقی تغیر جهت میدهد و تیغه های کوه های پنجشیر که در اکثر اوقات سال برف دارد، افق شمالی را تا کوه «اشوکان» فراز «سنجن» و «درنامه» مسدود میسازد. از کوتل خیرخانه تا دهن دره غوربند 63 کیلومتر فاصله است. (چون دیروز یکی از دوستان از من خواهش نمود که فاصله ها را به کیلومتر بدهم، من بعد چنین خواهم کرد و اگر خوانندگان خواسته باشند که فاصله هائی را که تا حال به میل داده شده کیلومتر بسازند به 1.6 ضرب کنند کیلومتر آن بدست می آید.)

در فاصله 63 کیلومتری که بین کوتل خیرخانه و دهن دره غوربند افتاده سرک هموار و از آبادیهائی مانند قلعه مراد بیگ (22 کیلومتر کابل)، حسین کوت (27 کیلومتر کابل)، سرای خواجه (34 کیلومتری کابل)، چاریکار (66 کیلومتری کابل) میگذرد و به 75 کیلومتری کابل سرک به دهن دره غوربند میرسد.

این سرک حیثیت شریان عمده کاپیسا را دارد و از آن شاخه های فرعی بطرف دره های زیبای شکر دره، استالف و نقاط تاریخی مثل بگرام، در فواصل 24 کیلومتری و 41 کیلومتری و 48 کیلومتری کابل به ترتیب جدا شده و شاخه هائی هم بطرف نقاط معموره قدیم پروان و نجرو و تگو رفته که از خط رفتار ما کناره است و با آنها فعلاً کاری نداریم.

کاپیسا یکی از حاصل خیز ترین و قشنگترین حوزه های جنوب هندوکش است و از نقطه نظر جغرافیه و تاریخ و انشعاب راه های تاریخی و امروزی کمال اهمیت دارد. چهار رود خانه خروشان از چهار دره هندوکش و بابا یعنی غوربند، شتل، سالنگ و پنجشیر جاری شده و هر چهار بنام رودخانه پنجشیر از پای صخره های برج عبدالله، یکی از حصار قدیم معموره اسکندر میگذرد. چهار راه بجانب کابل و نجرو و خاواک و بامیان از هم جدا میشود و از همین جهت این علاقه از قدیم بصفت چهار راه یاد شده است و حتی یکی از شهرهای قدیم آن «کارتانا» را یونانیها «تیتراگونی» یعنی چار ضلع یا مربع خوانده اند که آنرا چهار محله هم ترجمه کرده اند و گمان میکنم اسم «چاریکار» موجوده با این اسم قدیم بی رابطه نباشد.

کاپیسا حوزه ایست شاداب و تاریخ چندین قرن پیش از عهد مسیح از شهر های آباد آن ذکر میکند. نیسه، کارتانا، تیتراگونی، کاپیسی و اوپیان مراکزی است که موقعیت آنها در بگرام و حوالی چاریکار، اوپیان و حصار اسکندری قریب سرای خواجه تشخیص شده و اسکندریه قفقاز که آنرا «ملکه کهسار» هم خوانده اند، عبارت از پروان قدیم یا جبل السراج حالیه است.

تاریخ و تهذیب کاپیسی قشنگ تا اندازه در مطبوعات ما نوشته شده و اینجا تذکار آن را ضرورت نمی بینم. موزه های ما را آثار با شکوه آن پر کرده و در تاریخ صفت مدرسه مخصوص بخود دارد.

سنگ و گل و آب و خاک این قطعه با خاطرات باستانی تخمیر شده است. کوه «آشوکان» با نام «آشوکا»، سالنگ، کنیشکا و سلسله پنجشیر با اسطوره های «زوس» و «پرومته» متصل و مربوط است.

از چیز های که تازه امسال در تاریخ کاپیسا برای ما روشن شده و افتخار کشف آن به دوست گرامی آقای خلیلی میرسد، یکی خرابه های «حصار اسکندری» و دیگر ظهور مسکوکات و ظروف هیاطله است که از «صدق آباد» ریزه کهستان پیدا شده است.

خرابه های با عظمت «حصار اسکندری» در 28 کیلومتری کابل بطرف راست سرک در 8 کیلومتری جنوب شرق سرای خواجه وقع دارد. از روی اندازه خشت های بزرگ آن میتوان گفت که حتماً معاصر شهر جدید شاهی بگرام است و از اجرای تحقیقات عملی در آنجا انتظار زیاد دارم. همانطوریکه «چاریکار» عوض «کارتانا» بمیان آمده، سرای خواجه بجای «سار سکندری» یا «حصار سکندری» آباد گردیده است.

کاپیسا سر زمین انگور و علاقه ممیژه آن برگ تاک است و این علامه از فلز مطلا از بگرام بدست آمده است. آب انگور کاپیسا از قدیم در مأخذ سانسکریت شهرت دارد. سرک، همین سرکیکه روی آن سیر داریم از میان تاکستان و درختان کهن توت عبور میکند.

گل دره، شکر دره، استالف و غیره مانند تکه های سبز خورد و بزرگ در کمر کوه پغمان جانب غرب جلب نظر میکند و بجانب شرق جلگه فراخ بگرام و قلعه های پراکنده آن تحت آخرین شعاع آفتاب دیگر منبسط است. شب در یکی از باغ های طبیعی چاریکار گذشت. ساعت 8 صبح سوم اسد از چاریکار برآمده و تقریباً نیم ساعت بعد به دهن دره غوربند، دروازه طبیعی یکی از زیباترین دره های میان هندوکش رسیدیم.

از دهن غوربند تا کوتل شبر

روز سوم اسد ساعت هشت و نیم صبح داخل دره غوربند شده و بعد از ظهر مسافرت ما به بامیان منتهی شد. از نقطه نظر کوایف جغرافیائی این قسمت مسافرت را به دو حصه تقسیم میکنم: از دهن دره غوربند تا کوتل شبر و از کوتل شبر تا بامیان.

دره شاداب غوربند، کوتل شبر و بقیه راه هر کدام با کوایف و رول طبیعی ئی که دارند، شرح داده میشود. کوتل شبر از کابل 186 کیلومتر و از دهن دره غوربند 110 کیلومتر فاصله دارد و نقاط عمده ئی که سر راه می آید عبارت از «برج گلجان»، «سیاه گرد»، «چهارده»، «فخر نجن»، «دو آب»، «شیخ علی» و «دهن نرخ» میباشند.

دره غوربند یکی از دره های تنگ و سرسبزی است که سلسله های هندوکش و بابا را از هم جدا کرده و مانند دهلیزی در میان این دو دیوار بزرگ سنگی پیش رفته است. مدخل این دره دروازه ایست که اگر کسی داخل آن میشود مدتی خود را از تنگی دره محصور میبیند و وقتی از آن می برآید دفتاً وارد افق وسیع و گشاده کاپیسا میشود. دره غوربند راه طبیعی ئی است که ما را به دامنه های جنوبی کوه بابا و دره های شمال هندوکش رهنمونی میکند و در قلب یک حصه کهنسار وطن راه میدهد. از نقطه نظر راه کاروان رو قدیم و سرک موتر رو امروزی دره غوربند اهمیت بسزا دارد زیرا علاوه بر اینکه یک حصه «راه کلان» را تشکیل میدهد، یکی از راه های قدیم صفحات شمال هم بدان منتهی میشد و این راهی است که از قندوز در امتداد رود خانه آن آمده به «دراپاسکا» (اندراب) و از آنجا از راه دره «کوشان» به مقابل «سیاه گرد» امروزی به دره غوربند وصل میگردد. هنوز هم رمه های گوسفند از همین راه کوتاه و مستقیم به کابل می آیند و بعضی نظریه ها در بین است که اسکندر از همین راه دره کوشان به باختر رفته است. به همین گونه از مقابل سیاه گرد از دره فندقستان راهی بصورت مستقیم به استالف هم منتهی میشود.

سرک از مدخل دره غوربند به بعد تا 10 کیلومتر بطرف ساحل چپ رودخانه کشیده شده و پل «آشاه» آن را به سواحل راست می آرد و تا منزل اول یعنی «برج گلجان» سرک بساحل راست رودخانه ادامه دارد. برج گلجان به قرار حساب منزلگاه های قدیم اولین منزل دره غوربند را تشکیل میدهد زیرا امروز رفتار موتر منازل پیاده و کاروان قدیم را برهم زده است.

برج گلجان جز بقایای پای دیوارهای بزرگ کاروان سرای قدیم چیز دیگری نیست. از دهن دره به بعد حد به حد از بیخ سنگ چشمه ها زاده و جویچه های باریک و بزرگ و بزرگتر بطرف مجرای رودخانه غوربند جاری است. در سواحل رودخانه و دامنه های اطراف دره بعضی درخت های بید و توت و بالاتر یگان جای بعضی درخت های کوهی و بته ها معلوم میشود. در بین قسمت دره غوربند قشلاق بزرگ بواسطه تنگی دره وجود ندارد و حد به حد به ارتفاعات مختلف از مجرای رودخانه یگان خانه تنها یا دو سه چهارتا یک جا دیده میشوند.

این خانه ها در نشیب های تند دامنه های کوه در میان شاخسار درختان نیمه پنهان است و یگان یگان شرشده آب از پهلوی آنها عبور میکند و به رودخانه میریزد.

اولین نقطه مهم دره غوربند «سیاه گرد» است که بفاصله 134 کیلومتری کابل و 41 کیلومتری دهن دره افتاده و تمام اهمیت آن را فراخی محل در بین قسمت دره و باز شدن چند دره فرعی دیگر از اینجا بطرف جنوب و شمال بمیان آورده است و منجمله دوی آن خیلی مهم است: یکی دره «کوشان» که بطرف شمال به «اندراب» منتهی و راه بجانب دوشی و صفحات باختر میگشاید و دیگر دره «فندقستان» بطرف جنوب که به شروع سلسله کوه بابا ختم میشود و از عقب راهی به استالف باز میکند.

سیاه گرد حاکم نشین غوربند و دارای یک بازار بزرگی است که در حدود 80 دکان دارد و مایحتاج اولیه و پارچه باب و غیره در آن پیدا میشود. سرای ها و چای خانه ها دارد و مسافر به هر ساعت روز و ناوقت شب هم اگر برسد خوراکه و جای اقامت یافته میتواند. منظره عمومی سیاه گرد خیلی زیبا و قشنگ است. طوریکه از نام آن معلوم میشود چار اطراف افق آنرا یک سلسله تپه ها اشغال نموده که رنگ آن ها در قطار اول خاکی مایل به سیاهی است و دورترها سرخ میزند و در بعضی قسمت ها از عقب خط تپه ها قله های سفید کوه بابا معلوم میشود.

دره غوربند از دره های پر میوه است و در دره های فرعی سیاه گرد زرد آلو و سیب و ناک و انگور و غیره وافر است.

نقطه مهم دیگر دره غوربند «چهارده» است. بعد از سیاه گرد در نقطه 48 کیلومتر دهن دره غوربند «پل رنگه» می آید و 6 کیلومتر بعدتر به چهارده واصل میشویم. نقطه ئی که چهارده نامیده میشود باز در حصه فراخی دره بمیان آمده و آبادی های این دهکده فراز یک سلسله تپه ها و عقب شاخسار درختان میوه دار خیلی زیبا و جالب توجه است. بازار آن نسبت به سیاه گرد محدود تر ولی باغ ها و تعداد خانه ها بیشتر است. یک عده خانه ها مشرف به رودخانه خروشان غوربند و عده دیگر بالای تپه ها واقع و به هر طرف که نگاه شود دریچه ها از میان شاخهای درختان معلوم میشود.

بعد از چهارده، سبزی و خرمی دره غوربند نسبتاً کمتر میشود و مخصوصاً عده درختان میوه دار کمتر شده میرود. دره گاهی تنگ و گاهی فراخ تر میشود و از

بین به بعد در فاصله های میان سرک و بغل کوه قشلاق های هزاره ها حد به حد دیده میشود. در دامنه های کوه للمی کاری و در قسمت هائیکه آب رودخانه رسیده میتواند، زراعت آبی رایج است و یک بلست زمین هم خالی و لایزرع نیست. در تابستان این قشلاق ها عموماً خالی و داگ است زیرا باشندگان آن به بیلاق میروند و هنگامیکه هوا کسب برودت نمود، فرود می آیند. این وضعیت ادامه دارد و دره های فرعی فاصله به فاصله شقی در دره غوربند تولید میکند و تیغه سفید کوه بابا از بین جا ظاهر شده و باز ناپدید میشود و باین ترتیب رفته رفته کم شدن آب رودخانه، سردی هوا، بلندی محسوس ارتفاع از ظهور چیز جدیدی آگاهی میدهد که عبارت از «کوئل شبر» است.

رودخانه ئی که در ته دره جریان دارد و بنام رود خانه غوربند موسوم است از کوئل شبر سرچشمه میگیرد. این رودخانه در پای شبر جویچه باریکی بیش نیست که یکقدم از روی آن عبور میتوان کرد. در راه آبهای دره های جنوبی هندوکش مخصوصاً آبهای دامنه ها و دره های شمالی کوه بابا حد به حد به آن علاوه شده و در دهن دره غوربند در طول 110 کیلومتر رودخانه ارغند و غریونده میشود و با امواج کف آلود از روی صخره های بزرگ عبور میکند. در چند کیلومتری دهن دره به فواصل مختلف از آن دو سه جوی بزرگ جدا کرده اند و هر کدام قسمتی از جلگه کاپیسا را در حوالی چاریکار آبیاری میکند و حتی یکی از این جوی ها اراضی خشک بگرام را تا حوالی «پهلوان کوه» آب میدهد.

دره غوربند در تاریخ و در تاریخ هنر هم رولی دارد. چون دهلیزی است میان هندوکش و بابا و راهی است میان نقاط معمور صفحات شمال و جنوب هندوکش، بلاشبهه کارستان های بزرگ تاریخی را دیده است. دره غوربند یکی از دره های پر اسراری است که هنوز پرده از روی آنها برداشته نشده است. نسبت به خود دره که معبر دائمی رفت و آمد بوده و هست، دره های فرعی آن بیشتر شواهد عمرانی و بقایای تهنیب قدیم ما را حفظ کرده است. از آن جمله یکی فندقستان است که پیشتر موقعیت آنرا بطرف جنوب سیاه گرد معین کردم.

این دره نسبتاً عریض و فوق العاده شاداب و یک قطعه باغ است و بهترین نمونه های قلعه های دهاتی ما در میان شاخسار میوه دار آن دیده میشود. از سه کیلومتری دهن این دره از یک معبد بودائی تابلو های رنگه ارباب انواع آفتاب و مهتاب و یک دسته مجسمه های رنگه بدست آمده که محصول قرن 7 مسیحی و نماینده آخرین مدرسه هیکل تراشی افغانستان در جنوب هندوکش است که امروز در اطاق فندقستان در موزه کابل گذاشته شده است. از این قسم ذخائر در این دره

زیاد است و کشفیات آینده نظر ما را روشن تر خواهد ساخت و مخصوصاً از تپه های «چهارده» انتظار زیاد داریم.

کوتل شبر

دره غوربند از حوزه کاپیسا شروع و به پای کوتل شبر تمام میشود. بعد از آن باز تا نقطه انشعاب «دره شکاری» از بامیان و بعدتر تا خود بامیان با تنگی ها و فراخی ها امتداد دارد. یعنی همین دهلیز میان هندوکش و بابا بعد از کوتل شبر هم دیده میشود. پس کوتل شبر مانند دیوار بلند تقریباً در وسط این دهلیز افتاده است.

فاصله کوتل از دهن دره غوربند و از کابل پیشتر توضیح داده شد. از پای کوتل تا مرتفع ترین نقطه آن 8 کیلومتر فاصله است و در نقطه 194 کیلومتری کابل کوتل شبر 3000 متر از سطح بحر ارتفاع دارد و به این حساب نسبت به سطح کابل 1232 متر بلندتر است.

کوتل شبر اگرچه آنقدر ها بلند نیست ولی از نقطه نظر جغرافیائی و تقسیمات یک حصه از آب های هندوکش و بابا رول فوق العاده بزرگی بازی میکند. کوتل شبر دیواری است میان دو کوه بزرگ، گردنه ایست که هندوکش و بابا را بهم وصل میکند و این رگ که خلاف خطوط عمومی کوه های افغانستان شمالاً - جنوباً افتاده تا کوتل «اونی» محسوس میشود و همه جا خط تقسیمات آب است، چنانچه شبر، آبهای حوزه اکسوس (آمو دریا) و اندوس (رود سند) را از هم جدا میکند و اونی یک قسمت آبهای حوزه هیرمند را از آبهای حوزه سند علیحده میسازد.

پس کوتل شبر با ارتفاع سه هزار متر خود مجرای یک حصه آب ها و رودخانه های هندوکش و بابا را تغییر میدهد. این طرف کوتل آب غوربند بطرف مشرق و آنطرف کوتل آب «شمبول» و «بلوله» بطرف غرب میرود. آبهای شرقی رودخانه غوربند را تشکیل میدهد که با سه رودخانه سالنگ، شتل و پنجشیر یکجا شده و همه بصورت رودخانه پنجشیر بفاصله 50 کیلومتری کابل در حوالی سروبی به رودخانه کابل یکجا میشود. (و رودخانه کابل در اتک به اندوس و این رودخانه به بحیره هند منتهی میگردد.) آبهای غربی شبر یعنی رودخانه شمبول از پای کوتل 30 کیلومتر بطرف غرب رفته در دهن دره شکاری آبهای بامیان با آن یکجا شده و بنام رودخانه بامیان تا «دوآب میخ زرین» میرود و آنجا رودخانه «کهمرد» به آن ملحق میگردد تا به دوشی میرسد و آنجا آبهای اندراب به آن

علاوه میشود و اینهمه از پلخمری گذشته بنام رودخانه بغلان تا به قندوز میرود و آبهای دیگری از طرف فیض آباد آمده و همه یکجا به رودخانه آمو میریزند. (و با آمو رهسپار دریاچه اورال میگردند).

به این ترتیب معلوم میشود که کوتل شبر در جغرافیای طبیعی افغانستان و تقسیمات آبهای حوزه اکسوس (آمو دریا) و اندوس (سند) چه رول مهمی بازی میکند.

شبر سنگلاخ نیست و خاک زراعتی طبقه معتدله‌ای در آن تشکیل داده و سراسر قابل زراعت است. للمی کاری زیاد در آن میشود. برف در زمستان میگیرد و باشندگان قشلاقی که در همواری های سر کوتل زندگی دارند عموماً معابر سرک اند و برف ها را پاک میکنند. کج گردش های این کوتل خیلی ها اصلاح و سرک بر دار شده و عبور از آن در هیچ وقت سال اشکالی ندارد. از این پای تا پای دیگر کوتل رویهمرفته 16 کیلومتر سرک را اشغال کرده است.

بخش دوم

بامیان و بند امیر

از کوتل شبر تا بامیان

از پای غربی کوتل شبر تا بامیان 59 کیلومتر و دره شبیه به دره غوربند که در بعضی نقاط مانند «بلوله» خیلی تنگ و سنگلاخ میباشد، ادامه دارد. از این به بعد سموچ های مصنوعی کنده کنده و یکه پر و گاه گاه مجموع چند سموچ که حتماً دهکده های زمان قدیم است، جلب نظر میکند.

جدار های دره رنگ پیدا میکنند و این الوان خفیف هرچه به بامیان نزدیک میشویم، شدیدتر شده و از حوالی مدخل دره «کالو» و شهر «ضحاک» رنگ های گلابی و سرخ و زرد و زرنیخی مناظر طبیعی این دره بدیع را قشنگ تر میسازد.

به شهادت تحقیقات جیولوجی، آبهای عهد سوم طبقات الارضی، مرسوبات و خشک شدن آنها در جدار های دو طرفه دره که آخرین دامنه های سلسله کوه بزرگ است، اشکال عجیب و غریب و بریدگی های حیرت انگیزی تولید کرده و این بریدگی ها با الوان خاکها در سایه و روشنی آفتاب طوری جلوه میکند که در اغلب مواقع مظاهر طبیعی شکل تصنع دست بشری بخود گرفته است. این قسمت دره بامیان و چند کیلومتر اول دره «کالو» از نقطه نظر مطالعات جیولوجی برای شاگردان مدارس عالی و دانشگاه ها فوق العاده مفید است و تمام اشکال دروس خود را بصورت عملی خواهند دید.

از پای کوتل شبر 17 کیلومتر گذشته دره تنگ میشود و تنگی نی می آید که آنرا تنگی «شمبول» گویند و یکپارچه کوه مانند دیوار عمودی بر سرک سایه افکنده است. این تنگی تقریباً 5 کیلومتر محسوس است. در چهار کیلومتر دیگر، دره نسبتاً فراخ است و باز تنگی سخت تری می آید که آنرا «بلوله» گویند و این مشکل ترین قسمت دره است. ته دره تماماً سنگلاخ و صخره های بزرگ تنگی را

تنگ تر ساخته است. علاوه برین دارای نشیب و فرازی هم است که مخصوصاً لاری های باردار را که از دره شکاری می آیند اذیت میکند.

چهار کیلومتر بعد یعنی در نقطه که از کابل 216 کیلومتر و از سر کوتل شبر 22 کیلومتر فاصله دارد، دو راهی ئی میآید که دره شکاری را از دره بامیان و راه شمال را از راه قدیم کوتل های «اغربات» و «دندان شکن» و بالاخره سرک موتررو صفحات شمال را از سرک سراسری مرکزی از طریق بامیان جدا میسازد.

آب شنبول و بلوله از صفاترین و گواراترین آبهای افغانستان است و این صفات را وجود ماهی خالدار ثابت میسازد. ماهی خالدار که به فرانسوی آن را «ترویت» گویند، ماهی ئی است که نسبتاً خورد و طول آن معمولاً از 20 و 25 سانتی متر تجاوز نمیکند و روی فلس خود خالهای گلابی و سرخ دارد. قرار تحقیقات علمی، این ماهی در آب نهایت شفاف و تازه زندگانی میکند و از گرد گل و حرارت متنفّر است. در دامنه های شرقی شبر، یعنی در آب های دره غوربند ماهی خالدار قطعاً نیست. فقط در آبهای دامنه های غربی آن یعنی در آبهای شنبول و بلوله و رودخانه های بامیان و پایان تر تا دره «اشرف» زندگانی میتوانند. این ماهی جلب نظر سیاحین و شوقمندان را زیاد نموده و شنبول و بلوله از این نقطه نظر شهرت زیاد دارد و مزیتی است که علاوه بر شاهکاری صنعت و تاریخ بامیان سیاحان را بطرف این دره میکشد و جلب مینماید.

از نقطه نظر انشعاب دره شکاری از بامیان تا نقطه اخیر الذکر 29 کیلومتر فاصله است و سرک بصورت معکوس در امتداد رودخانه کشیده شده که از مجموع آب های دره کالو و «ککرک» و «فولادی» و «آهنگران» تشکیل گردیده است.

از دو راهی فوق الذکر 17 کیلومتر بعدتر سرک از مقابل دهن دره «کالو» و خرابه های شهر «ضحاک» میگذرد. دره «کالو» بسیار زیبا و نهایت مهم است و اهمیت آن در بین نهفته است که کابل را از راه «جلریز» و «سرچشمه» و کوتل «اونی» و «گردن دیوال» و کوتل «حاجی گک» در پای خرابه های شهر ضحاک به دره بامیان وصل میکند و تمام این راه تقریباً 135 کیلومتر طول دارد و از راه چاریکار و شبر تقریباً 110 کیلومتر کوتاه تر میباشد ولی بعد از کوتل اونی موتررو نیست.

بهر حال پیش از اینکه موتر در راه بامیان باب نشده بود و راه «اغربات» و کوتل «دندان شکن» برای رفتن مزار شریف پیموده میشد، راه «سرچشمه» و «گردن دیوال» و «کالو» اهمیت زیاد داشت. حالا هم از نقطه نظر زیباییهای طبیعی خود اهمیت زیاد دارد و هم فراخ ترین قسمت دره است. دامنه های کوه بابا و کوتاهی راه میان کابل و بامیان فوق العاده مهم است و چون به نقاط مهم تاریخی مانند شهر ضحاک و بامیان منتهی میشود، سیاحین کوه گرد، شوقمندان صید ماهی خالدار و علاقمندان تاریخ و آرت را خواه مخواه جلب میکند.

در جایی که آب دره کالو به آب های بامیان یک جا میشود، فراز پوزه کوهی که به آب های هر دو دره حاکمیت دارد و قریباً 50 متر بصورت عمومی از سطح آب بلند است، در قسمت های همواری و نشیب های تند تا قلّه کوه خرابه ها و برج های کلفت و دیوار های نیمه ویرانه شهر ضحاک دیده میشود و بواسطه سرخی رنگ خاکهای کوه در میان خطوط آبی جریان رودخانه ها و صفحه لاجوردی آسمان سرخ میزند.

اوایل بنای این شهر مستحکم از یادگارهای پیش از اسلام است و این نظریه علاوه بر اینکه از روی بعضی ممیزات معماری معلوم میشود، با کشف بعضی پارچه های ظروف سفالی تائید میگردد که تازه بدست آمده و روی آن بقسم تاپه مهر صورت پادشاهی تشخیص میشود. از واقعات برجسته عصر اسلامی آن همین قدر میدانم که «تموجن» پسر «چغتی» نواسه «چنگیز» در اثر مقاومت های نیروی ملی در اینجا کشته شده است.

هفته کیلومتر دیگر تا بامیان مانده است. دره گشاده شده میروند. کشتزار ها و درختان نارس بید به ملاحظه میرسد. سموچ ها مخصوصاً در جدار شمالی دره بیش از پیش دیده میشود. رنگ ها و بریدگی های عجیب جدارهای دره جلب نظر میکند. آهسته آهسته به آخرین منزل پیش از بامیان یعنی «توپچی» میرسیم.

از دره آهنگران، از همان دامنه های پر برف کوه بابا آب بسیار شفاف آمده و به رودخانه بامیان یکجا میشود. بالاتر از دره «سوماره» مقدار دیگر آب های کوه بابا به رودخانه بامیان میریزد. راه از دو سه پوزه دیگر گذشته وارد قسمتی میشود که دره کسب فراخی میکند. در جدار شمالی تعداد سموچ ها زیاد میشود. خرابه های شهر غلغله در افق مقابل مانند مخروطی تشخیص میگردد. جدار جنوبی دره بامیان با دره ککرک از بین برداشته میشود و در عوض از عقب یک سلسله تپه های خاکی تیغه سفید کوه بابا ظاهر شده و با زیبایی و قشنگی که مخصوص آنست بجانب غرب تا قلّه «شاخ فولادی» که یکی از قلّه های بلند این کوه است، پیش

میرود. سرک بفاصله صد متر از پای جدار کبیر بامیان گذشته در فاصله میان هر دو بت بزرگ بطرف جنوب می‌گردد و روی فلاتی بالا میشود که در پوزه آن هوتل بامیان تعمیر شده است. در هوتل فرود آمدیم و طرف عصر با رفقای همسفر به دیدن قسمتی از آثار تاریخی بامیان به معاینه بت 35 متری و سموچ های مجاور آن رفتیم.

بامیان

از روی شرحیکه تا حال راجع به راه های قدیم و جدید داده شده است، واضح است که بامیان روی یکی از راه های عمده واقع است که صفحات شمال را به جنوب هندوکش وصل میکند. از دهن دره غوربند تا اینجا دیده شد که مراکز بزرگ آبادانی مانند سیاه گرد و چهارده همیشه در قسمت های فراخ دره بامیان آمده است. بامیان هم نقطه فراخ و فراخترین قسمت دره است و بر علاوه امتیاز دیگری که دارد، جدار بزرگ و صفحه بلند عمودی آنست که در اکثر نقاط آسیا نظر هیکل تراشان بودائی را بخود جلب نموده است.

بامیان از نقطه نظر جغرافیای طبیعی در میان هندوکش مرکزی و بابا در نقطه افتاده که چهار دره از چهار کنج به آن منتهی میشود. دره علیای بامیان در شمال غرب، دره سفلی بامیان در شمال شرق، دره فولادی در جنوب غرب و دره ککرک در جنوب شرق. دره های فولادی و کالو به دامنه های شمالی کوه بابا منتهی میشود. دره علیای بامیان بطرف کوتل «اغربات» رفته و دره سفلی دره ایست که سرک از آن گذشته که شرح آنرا نوشتیم. بامیان 2510 متر از سطح بحر بلند است. گندم و جو و باقلی بار میدهد. میوه ندارد.

عموماً اهالی در قلعه ها در ته و بغل دره ها زندگانی میکنند و به زراعت و تربیه حیوانات اشتغال دارند. بامیان در روزگار باستان از قافله ها و کاروان هائی که مال التجاره را میان هند و چین و روم شرقی انتقال میداد، استفاده های شایان کرده و تا روز افتتاح سرک شکاری از پول مسافریین میان کابل و مزار شریف معمور بود. حالا از این راه کناره مانده و احتمال دارد سرک مرکزی آنهم در صورتیکه ثلث اول آن از کابل به بعد از این راه پیموده شود، قسماً مقام تجارتي آن را اعاده کند.

بامیان اگر عجالتاً از مفاد عبور و مرور مسافرین متضرر شده است، اهمیت تاریخی و مقام آنرا از نقطه نظر سیاحت و توریسم کسی سلب نمیتواند و روز بروز شهرت آن بیشتر در اطراف گیتی پراکنده میگردد و از این درک آینده خیلی مشعشع و درخشان دارد. و آن روز بعید نیست که ده ها هزار نفر به دیدن نگارستان قلب هندوکش بیایند زیرا فراموش نباید کرد که بامیان صنم خانه افغانستان قدیم، بزرگترین مدرسه هیکل تراشی جهان و مجلل ترین معبد آسیای کهن بود و هنوز هم در دیوار های سموچ های آن بقدر کافی تابلو های نفیسی مانده که صحنه های زندگانی دو هزار و هزار و پنصد سال قبل ما را با آب و رنگ تهذیب قدیم جلوه دهد.

عصر سوم اسد است. هوا گوارا، مزارع سبز مایل به زردی، آسمان لاجوردی و آفتاب دیگر از کرانه افق غربی از فراز گردنه های دور افتاده کوه بابا بزرگترین بساط تاریخی جهان را روشن کرده. نسیم ملایم و فرح بخش که مخصوص تابستان این بیلاق کوهستانی است از جانب شمال از بالای کوه های «غندک» میوزد و در ته دره خطوط آرام و کج و معوج رودخانه فولادی در میان کشتزار ها و قلعه ها دور زده و از پای ویرانه های ارگ شهر «غلغله» عبور میکند. با رفقای سفر راه طاق هیکل 35 متری را پیش گرفته و با پروگرامی که وضع کرده بودیم، این مجسمه و دسته سموچ های مربوط و نقش و نگار و اعجاز مهندسی قدیم وطن را معاینه نمودیم. آفتاب نشست و هوا تاریک شده میرفت، برگشتیم دخترکها و چوپان بچه ها گوسفندان خود را پیش انداخته و بجانب قلعه های خود میروند. خاموشی، خاموشی مطلق حکمفرماست. در دامان افق کهسار ستاره شام و در دامنه تپه های پیش روی کوه بابا آتش بزرگی معلوم میشود. غزدی کوچیان است که فردا بطرف «خم نیل» حرکت خواهند کرد.

بامیان، «فان ین» مأخذ چینی، «بامیکان» منابع پهلوی دو صفحه تاریخ ما است که هر کدام آن هزار سال کامل را در بر میگیرد. یکی صفحه بودائی و دیگر صفحه اسلامی، یکی صفحه کوشانی و دیگر صفحه «شنسبانی»، یکی صفحه ئی که با «کنیشکا» آغاز و با پادشاه معاصر «هیوان تسنگ» زائر چین تمام میشود و دیگر صفحه ئی که با ملک فخر الدین مؤسس دودمان غوری بامیان شروع و با جلال الدین منکبرنی خاتمه می پذیرد.

در صفحه اول نام کنیشکا و هوویشکا و پادشاه شکاری نقش است و در صفحه دوم اسمای ملک فخر الدین، مسعود و ملک شمس الدین محمد و بهاؤالدین سام و جلال الدین علی و اولاد ایشان نگاشته است.

تصاویر این دو صفحه در دو طرف رودخانه بامیان در جدار کبیر هیکل های بودا و در ویرانه های ارگ شهر غلغله و خرابه های «قصر دختر» نقش است. یک طرف سنگ های استوپه غندی مخروطی تشکیل داده و طرف دیگر آجر های مدرسه کوت است. یکطرف مدخل سموچها سیاه میزند و طرف دیگر اطاقهای نیمه ویرانه داک و خالی است.

از یک جا نمونه های خطوط سانسکریت عصر «کوشان» و «گوپتا» پیدا شده و از جای دیگر پارچه های مکاتیب فارسی قرن 7 هجری بدست آمده است. یک صفحه این کتاب تاریخ روی پوست نازک درخت تحریر است و صفحه دیگر روی کاغذ ضخیم خانبالغ چین.

باشندگان شهر شاهی در کمر جدار دره فولادی اقامتگاه خود را حفر نموده بودند و ساکنین دوره اسلامی نقطه مرتفع را انتخاب نموده و شهر مستحکم با بروج و حصار بمیان آوردند.

در یک صفحه «آریا و اساء» مشغول تحریر است و در صفحه دیگر «نظامی عروضی» چشم دید خود را مینویسد و مقاله اول را شروع نموده.

سموچ نشینان در اوائل قرن نهم مسیحی (قرن دوم هجری) از میان رفتند و باشندگان ارگ های مستحکم در اثر خون ریزی های چنگیز در قرن 13 م. (قرن 7 هجری) بی خانمان شدند. شهر شاهی از بین رفت. ارگ مستحکم را «ماوبالغ» یعنی «شهر منحوس» نام نهادند و از خلال واقعات روزگار جز همین چند سطر مختصر از کتاب مذکور باقی نمانده است.

شب است. در سالون هوتل بامیان نشسته و با بست کوچک رادیوی سفری از ماورای جدار کبیر و خرابه های شهر غلغله و ضحاک خبرهای گرد جهان را یکه یکه می شنویم و به عالم دیگر سیر داریم. ساعتی گذشت پس به بامیان آمدیم و سلسله سخن ما را به خیال شب های تاریخی این دره برد که دوی آنرا برای شما رسم میکنم.

شب اول یکی از شب های 1500 سال پیش است و شبی است که در پیرامون بت بزرگ 53 متری جشن گرفته اند. بعد از دو قرن کار و فعالیت و زحمت کشی هزاران هیکل تراش و نقاش و رسام، شاه کوشانی بامیان جشن گرفته است. از یک بت تا بت دیگر هزاران مشعل میسوزد. در میدان مقابل دو هیکل بزرگ آتش های بزرگ افروخته اند و ده هزار روحانی بودائی با جامه های

رنگارنگ پنبه ئی و پشمی و سرهای تراشیده بدورادور آتش ها حلقه بسته اند. طنین آن دره به دره از «سرخ در» به «فولادی»، از «فولادی» به «ککرک» و دامنه های کوه بابا منعکس است. شاه با دسته از راهبها با البسه مزین به زیور و جواهرات از «شهر شاهی»، مدخل دره فولادی برآمده و در حالیکه جمعی مشعل داران و موسیقی نوازان و مغنی ها دورادور او را گرفته اند، آهسته آهسته به هیکل 53 متری نزدیک میشود. 500 تن از دختران جوان در پای بت بزرگ با هلهله و خواندن سرود و نوای موسیقی از او استقبال میکنند. خوشبوییها دود کرده اند و آتش در هوا زیانه کشیده. به امر شاه راهبین بزرگ پرده از روی طاق مجسمه برداشتند. زبانه های آتش نزدیک است که تا سر مجسمه برسد و دستها و روی طلائی بودا در روشنی آتش میدرخشد.

شب دیگر از شب های قرن هفت هجری است. دامنه های آبادی شهر غلغله تا پای تپه های نزدیک کوه بابا، میان دره ککرک و فولادی منبسط است. شهر در اثر زحمت کشیهای شاهان شنسبانی به منتهای عظمت رسیده و از ناز و نعیم برخوردار است. مهندسین و معماران چیره دست غور و غزنه در آبادی و عمران آن زحمت ها کشیده اند و مساجد و مدارس آن علمای بزرگ پرورانیده. عمارات بزرگ و برج های بلند ارگ غلغله به محلات و خانه های شهر حاکمیت دارد. روشنی مشعل ها از منفذ های قصر در فضای ماحول نفوذ کرده است. پایانتر در نزدیکی «سید آباد» در «قصر دختر» یعنی حرم سرای شاهی، حرم جلال الدین منکبرنی در ناز و نعمت زندگانی دارند.

چنگیز و سپاه خون خوار او شهر ضحاک را محاصره کرده اند و مدافعین رشید، «تموجن» نواسه خان مغل را به تیر بسته و بقتل رسانیده اند. سپاه مغل در منتهای غیظ و غضب است. چنگیز امر داده است که در شهر آینده ذیروح را از انسان گرفته تا حیوان زنده نگذارند. جلال الدین منکبرنی پادشاه نیرومند و دلاوری که از ینگونه تهدیدات ترس ندارد، با سران سپاه در ارگ شهر غلغله نشسته و با آرامی خاطر برای جنگ های وحشتناک فردا طرح ریزی میکند.

شب با رویای آن گذشت. پروگرام چهارم اسد این بود که صبح اول هیکل 53 متری و سموچهای متصل آنرا دیده و بعد چند کیلومتر در راه کابل پایان شده و در مدخل دره «آهنگران» که قبل برین اسم بردم، ماهیگیری کنیم و بعد از ظهر بطرف «بند امیر» حرکت نمائیم. به این ترتیب بزرگترین هیکل بودا و بزرگترین مجسمه جهان را با سموچهای دوارادور آن و تصاویر رنگه سقف طاق بزرگ را که بعد از تصاویر رنگه «اجانتا» و «میران» قدیمترین تابلو های دیواری بودائی دنیا است، بدقت تماشا کرده بطرف دره آهنگران رفتیم.

آهنگران یکی از دره های فرعی است که در مقابل قلعه های «توپچی» به دره بامیان عمود میباشد. از دهن دره تا کوه بابا تقریباً 25 کیلومتر فاصله است. آب خیلی سرد و صاف و شفاف از ته دره جاری است. ماهی خالدار زیاد دارد. چون مجاور به شهر ضحاک است، مردم در داستانها کاه آهنگر را باشندۀ این دره میدانند. در اینجا گندم، جو، باقلی و تپک و شاخل میروید. گندم را در ماه ثور میکارند و در آخر اسد درو میکنند. بسیار تر باقلی و گندم کشت میشود.

اهالی آن گلیم های خط دار سیاه و سفید و جوال میبافند. کان زاک در 6 کیلومتری این دره واقع است. نزدیک به آخر دره بعضی سموچها و از آن دورتر خرابه به اسم «قلعه کافری» موجود است. بیش از صد خانه در این دره آباد است. کوچی های دولت زائی، تره کی، عمرخیل و مندوزائی از این دره عبور و مرور دارند. ارتفاع آن از سطح بحر 2500 متر است.

این دره در زیبایی و مناظر طبیعی نمونه ئی از دره های بامیان است. سیاح بهر غرضی که به بامیان میروند، باید تنها به معاینه آثار تاریخی آن اکتفا نکنند. فولادی، ککرک، سوماره و آهنگران بهترین گردشگاه های کهستانی برای اولاد کوه گرد افغانستان بشمار میروند.

کنار جریان آب، زیر شاخسار درختان نشسته ایم. ماهی بریان و سیخ های کباب دست به دست میگردد. چشمی خوابیدیم. میرویم بطرف بند امیر.

از بامیان تا بند امیر

سرک از میان بازار بامیان در پایان دره علیا بطرف غرب پیش میروند. چند خانه کولالی در سموچ های مجاور سرک منزل دارند و ظروف گلی با اشکال ساده و کلاسیک چندین هزار ساله از داش برآمده و در مدخل آفتابی سموچ قطار است. بطرف چپ سرک، از تیغه تپه ها لکه سفیدی در آفتاب برق میزند. آب های آهکی است که در چندین هزار سال فوران خود به تدریج تغییر محل داده و پیش رفته و تپه آهکی با قشر فلس مانندی به طول سه صد متر تشکیل داده و باشندگان محلی آنرا «اژدهای سرخ در» میخوانند. چندی دورتر نمونه کوچک آنرا در دره «شیدان» و تمثال بسیار کوچک تر آن را در غور در «چشمه اذان» معاینه خواهیم کرد.

چون در «چشمه آذان» این کیفیت طبقات الارضی تازه در مرحله تشکل است، باقی عرایض خود مربوط به این مسئله را در آن وقت بیان خواهم کرد. دره ئی که در آن سیر داریم بطرف شمال مغرب باز است و دره ایست که به پای کوتل «اغربات» منتهی میشود و از آنجا راهی بطرف «دندان شکن» رفته و در دامنه های شمالی هندوکش به «خرم» و «سرباغ» و «کهمرد» واصل میشود.

در 10 کیلومتری بازار بامیان سرک از پهلوی چشمه آب گوارائی میگذرد و 5 کیلومتر دورتر سرک بند امیر از راه اغربات جدا میشود و بطرف جنوب غرب داخل دره کوچکتی میگردد.

درین شبیه نیست که بند امیر نزد تمام باشندگان دره های کوه بابا معروف و اراضی گرد و نواح آن یکی از چراگاه های بزرگ قسمتی از کوچیان ما است ولی تا ده، دوازده سال قبل سرک موتررو از بامیان به آنجا نرفته بود. در سنه 1312 موتر بیشتر از 25 کیلومتر به آن طرف رفته نمیتوانست و از این 25 کیلومتر 15 آن هم عبارت از همان راه اغربات بود که میان راه بندامیر و اینجا مشترک است و به این حساب از دوراهی ئی که ذکر رفت جز 10 کیلومتر که به پای کوتل «شیدان» میرسد، بیشتر رفته نمیشد.

بعد از 1312 از یکطرف آوازه کشیدن سرک کابل-هرات از بین هزاره جات و از جانب دیگر موضوع خود بند امیر مورد توجه اولیای امور واقع شده و خطوط اولیه سرک بطرف بندامیر کشیده شد. ولی نقایص بسیار و سربالائی های سختی داشت که موتر های تیز رفتار هم به آسانی به آن بالا شده نمیتوانست. این مشکلات کم کم در سال های بعد رفع شده و بعد از سال 1315 تردد موتر میان بامیان و بندامیر شروع گردید.

فاصله بندامیر از هوتل بامیان 75 کیلومتر است و با رفتار عادی 25 کیلومتر در ساعت، به سه ساعت طی میشود و سیاحین میتوانند همروزه به بندامیر رفته و شام پس به بامیان مراجعت کنند.

دره کوچکی که سرک بندامیر داخل آن میشود و از آن در بالا مندرک شدیم، در 4 کیلومتر اول خود تنگ و سنگلاخ و عاری از زراعت است. چهار کیلومتر دورتر دره دو شق میشود و سرک در دره سمت چپ داخل میگردد. در حالیکه دامان دره گشاده شده میرود، سرک در خط جنوب غربی پیش میرود. درین قسمت بطرف دست چپ یک سلسله تپه های نخودی رنگ و زرنیخی افتاده که به تدریج به تپه

های بلند و سیاه تماس میکنند و از بین ها بالاتر قله های تیز و سفید کوه بابا سرتاسر افق جنوبی را فراگرفته است. بطرف راست احجار گلابی رنگ با اشکال عجیب و غریبی معلوم میشود که در فرانسوی به اصطلاح طبقات الارض آنرا «بخاری پریان» گویند. روبرو مقابل سرک یعنی سمت غربی را کوتل «شیدان» محدود کرده است و 22 کیلومتر از بامیان فاصله دارد. کوتل شیدان خاکی و از بین پای تا پای دیگر آن 3 کیلومتر بیش نیست و بلند ترین نقطه آن 2900 متر ارتفاع دارد که از سطح بامیان تقریباً 400 متر بلند میباشد.

اینطرف کوتل بواسطه نبودن آب جز کمی للمی کاری زراعت نیست ولی قسمت غربی آن یک قطعه سبز است و این اختلاف از سر کوتل خوب تشخیص میشود.

موتر از کج گردشیهای کوتل بطرف شیدان پایان میشد و در 26 کیلومتری بامیان یعنی تقریباً 2 کیلومتر از سر کوتل پایان تر اولین قلعه و آبادی کنار راه می آید. از روی سموچها و بقایای قلعه ویرانه معلوم میشود که اینجا از قدیم مسکون بوده است.

روی همرفته در دره های کوچک «شیدان» چهار صد خانه است و اهالی به زراعت گندم و جو و باقلی اشتغال دارند. آب باریکی از مقابل قلعه میگذرد و هنگام ذوب برف های کوه بابا این آب رودخانه بزرگ ساخته در زاویه شمال غربی دره گشاده ئی بطرف کوه بابا رفته و راه بند امیر خط غربی را تعقیب میکند. اراضی سرسبز، چراگاه های خرم، رمه های گاو، قلعه های متفرق، تپه ها و باز قله های سفید و تیز کوه بابا یکی از بهترین مناظر دامان این کوه با عظمت را ترسیم میکند.

به تدریج به پای کوتل دیگری نزدیک میشویم که 30 کیلومتر از بامیان فاصله دارد و بنام «شبرتو» مشهور است و 3000 متر از سطح بحر ارتفاع دارد و پستی و بلندی و سردی هوا فقط جو در دامان آن کشت میشود و دره فراخی بطرف کوه بابا رفته است. زمین شوره زار است و سفید میزند و بفاصله 46 کیلومتری بامیان باز اراضی قابل زراعت دیده میشود. از دره فوق الذکر خوشگوارترین آب عرض راه بند امیر بشکل جوی بزرگی از کوه بابا سرازیر میشود.

بفاصله 51 کیلومتری کوتل سوم می آید که 3100 متر بلند است و آنرا «قرغنه تو» گویند. در دامنه های این کوتل سرک از یکعده پستی و بلندی ها گذشته

بالاخره از بالای کمری عبور میکند. در سمت راست آن کمر قبرستانی است که بنام «قبر افغان» شهرت دارد و احتمالاً مزار کوچیها میباشد.

خُم نیل

از این حصه به بعد تپه ها عموماً سبز و خرم و آب عموماً در هر منطقه پیدا میشود. روی تپه های خاکی و ته گودال های میان آنرا فرش زمردین سبزه ها و گیاه های طبیعی پوشانیده و این شروع علاقه «خُم نیل» است که یکی از چراگاه های قبایل کوچی میباشد. دو یا دونیم ماه سال قبایل خروطی، اکا خیل، مندوزی، تره کی، عمر خیل، حسین خیل، خدرخیل، تغری و سیاه پوش با رمه های گوسفند و شتر و اسب خود در اینجا آمده و تپه های غیر مسکون و خاموش را شور و زندگی می بخشند. مرکز بزرگ اجتماع 56 کیلومتر از بامیان و 20 کیلومتر از بند امیر فاصله دارد.

در امتداد هر دره که نگاه کنید حد به حد، فاصله به فاصله چادر های سیاه غزّدی ها روی فرش سبز چراگاه افراشته شده است. رمه های گوسفند در دل تپه ها میچرند. کنار خطه آب گله شتر آب مینوشد. اسب ها بدون زین و لجام شنبه به اسب های وحشی شبیه میکشند و از یک تپه به تپه دیگر در دوش اند. دود از دامن غزّدی ها بلند است. جمعی از زنان و دختران با چادر های سیاه و پیراهن های سرخ به پختن نان و ساختن پنیر و قروت مصروف اند. عده کثیر اطفال خورد سال و دخترک ها در پیرامون غزّدیها دیده میشوند. خُم نیل چراگاهی است بسیار معروف و در سه ماه تابستان پر جمعیت ترین نقطه میان بامیان و بند امیر میباشد. خُم نیل نامی است مجازی که آب های نیلگون بند امیر را در میان خُمی ترسیم میکند.

بفاصله 61 کیلومتری بامیان آخرین سربالائی های عرض راه که ارتفاع بلندترین نقطه آن از 3000 متر متجاوز است طی شده و در افق مقابل دورنمای کوه های مجاور بند امیر ظاهر میشود و بطرف شمال غرب خط طولانی سرخ نخودی مانند حصار شهر مرموز افسانه های دیو و پری بنظر میخورد و بطرف جنوب و جنوب غرب قله های مسلسل و موازی و تیز و سپید کوه بابا تا جایی که چشم کار میکند، ادامه دارد و در آخر افق بصورت خط سفید گونی که میان برف و غبار فرق نمیشود، ناپدید میگردد.

سرک بطور محسوس پایان می‌رود و بفاصله 61 کیلومتری دفعتهاً گوشه از بند امیر بشکل پارچه مثلث نمای لاجورد در میان تپه های زرنیخی جلب نظر میکند. سرک در دامان تپه ها دور میزند و وقت بوقت از گودال میان دو تپه پارچه بزرگ و بزرگتر بند امیر معلوم میشود. یک کیلومتر بعدتر سرک به ارتفاع 100 متر بالای سطح بند «هیبت» میرسد و از اینجا بار اول آسیاب ها، آبشارها و یک حصه بزرگ سطح دریاچه ها مدنظر گسترده میشود.

در بین کیلومتر اخیر، سرک همسطح آب شده و موتر از روی آب های یک حصه بند که 10 - 15 سانتی متر بیشتر عمق ندارد، از پای یک سلسله شرشره ها گذشته و در حالیکه ترشح قطرات آبها به سر و صورت ما تماس داشت، ساعت 5 عصر در میدانی مقابل بند «هیبت» و زیارتگاه توصل نمودیم. این نقطه 75 کیلومتر از بامیان و 320 کیلومتر از کابل فاصله دارد.

بند امیر

یکی از جاهائی که سیاحین داخلی و خارجی حتماً باید ببینند، بند امیر و دریاچه های قشنگ آنست که یکی از عجائب شگفت انگیز قدرتی دنیا است. در کشور خویش غرایب طبیعی و نقاط حیرت بخش تاریخی زیادی داریم ولی بند امیر با زیباییهائی که دارد، سرآمد تمام آنها است.

بند امیر از نقطه نظر تشکل مختصر تشریحاتی میخواهد و معاینه اراضی گرد و نواح و سلسله های مرکزی کوه بابا موضوع را تا یک اندازه روشن میکند. تا اینجا همیشه قله های کوه بابا را بصفت تیز و بریده بریده معرفی کرده ایم. از بین نقطه نظر «بابا» با «هندوکش» فرق دارد. به همین گونه حین خروج از بامیان تشکل «اژدهای سرخ در» را هم متذکر شدیم و گفتیم که در «شیدان» یعنی سر راه بند امیر هم از فوران چشمه آب آهکی چنین کیفیتی تشکل نموده. قدری دورتر میان راه «یک اولنگ» و «دهزنگی» هم این وضعیت مشهود است. از میان یکی از رودخانه های دهزنگی که در موقعش اسم آنرا خواهیم نوشت، چشمه نی در فوران است. از این چیزها واضح معلوم میشود که در ساختمان اراضی دامان کوه بابا و سلسله خود این کوه مواد آهکی و کلسیت بمقدار زیاد شامل است و آبهای که از چشمه سارها در مرور هزاران قرن برآمده و هنوز هم جابجا به پیمانته های کم و بیش میبرآید، خیلی آهکی است. آبهای بند امیر که تقریباً 15 کیلومتر بالاتر از محل زیارت موجوده از چشمه «کپرک» میبرآید، مواد آهکی زیاد دارد.

این آب در یک وقتی که تاریخ تقریبی آنرا علمای طبقات الارضی (جیولوجی) معین خواهند کرد، به پیمانه زیاد و مانند رودخانه خروشان جریان داشته و با مرور زمانه طولانی احجار آهکی سواحل خود را خورده و سائیده و راهی برای خود تا قسمتی به طرف غرب و بعد از آن بطرف شمال (صفحات باختر) باز کرده است. فوران آب چشمه مذکور آهسته آهسته از خروش و قوت خود مانده و انگاه آب در گودالهای عمیق بستر رودخانه یا ته دره جابجا شده و ازین تمرکز آب حد بحد و جنبش خفیف امواج در چندین جا میان دو دیوار مجرای رودخانه قدیم، سد های طبیعی بمیان آمده و آهک آب تحت تاثیر تابش آفتاب قرن ها، طبقه به طبقه خشک شده و سخت گردیده و بندها را بمیان آورده است.

با این شرح مختصر که از جنبه علمی عاری است، تا یک درجه علت و اصول تشکل بندها و دریاچه های بند امیر را فهمیده میتوانیم. ازین جهت است که آبهای بند امیر نه بصورت یک دریاچه و بشکل سطح آب عادی میباشد بلکه به چندین دریاچه تقسیم شده است. دریاچه ها مانند رودخانه کج و پیچ در بستر عمیقی قرار گرفته و در اکثر نقاط سطح آب از سطح کناره های سواحل 20 متر پایان تر است. از همین جهت است که دیوارهای سواحل به پیمایش هندسی عمودی و چنین معلوم میشود که معمار به اصول مهندسی با قطار خشت های گلابی و سرخ رنگ آنرا بلند نموده است و در حقیقت همان آب آهکی خودش مهندس اینهمه شاهکارهای شگفت انگیز شده است.

بند امیر مانند اکثر مظاهر عجیب قدرتی از خود داستان ها و افسانه های قشنگی دارد که اکثر آنرا شنیده اید. میگویند که پادشاه مقتدری بنام «بربر» ازین علاقه به دره های بابا و هندوکش و ماورای کوه ها حکمفرمائی داشت و مرکز سلطنت او را 40 کیلومتر پایان تر که از «یک اولنگ» 20 کیلومتر بطرف شمال غرب باشد، قرار میدهند و آنرا «شهر بربر» یا «چهل برج» میخوانند. آب در این وقت سیلابی بود و با جوش و خروش تهدید آمیزی از پای حصار و بروج شهر گذشته دل کوه ها را پاره میکرد و شهر بلخ را تهدید مینمود. بربر شاه هزار غلام خود را مامور کرده بود که روزمره دم آب را ببندند و مجال ندهند که سر ریزه کند. آخر به کرامت حضرت شاه ولایت مآب، آب بسته میشود و هژده نهر از آن برای آبیاری صفحات خشک باختر کشیده میشود. نام های موجوده بندها بصورت بند ذوالفقار، بند پدینه، بند پنیر، بند هیبت، بند غلامان و بند قنبر با همین اسطوره ارتباط دارد.

دریاچه های بند امیر در عریض ترین قسمت خود از دوصد متر تجاوز نمیکند ولی طول آن قراریکه ذکر رفت خیلی زیاد است و از 15 کیلومتر متجاوز میباشد. امروز تقریباً یک آسیاب آب از چشمه «کپرک» برآمده و همین مقدار آب از سوراخها و شق های بند هیبت سرریزه نموده آبشارها و شرشره ها را تشکیل میدهد و هشت آسیاب را در پیرامون پای بند میگرداند. از سرچشمه گرفته به ترتیب اول بند «ذوالفقار» میآید و دریاچه آن از سائرن طولانی تر است.

بند دوم بند «پدینه» است که در امتداد بند و کناره های سواحل کاسه دریاچه بته ها و اشجار پست بته نما روئیده و دریاچه را منظره سبزی داده است. از بند پدینه آب به بسیار آهستگی سرازیر شده داخل بند «پنیر» میشود. جدار این بند آنقدر ها بلند نیست و آب در آن ایستاده نمیشود. آبی که در ته کاسه دریاچه مانده نسبتاً راکد است و در اثر حرارت آفتاب و بخار آب مقدار بیشتر آهک از آن جدا شده و سواحل دریاچه را سفید ساخته و آنرا «پنیر» تعبیر نموده اند. چون عمق زیاد ندارد رنگ لاجوردی تیزی که در سایر دریاچه ها حاکمیت دارد در اینجا با ورقه سفید آهک یکجا شده و حلقه سبز قشنگی در گرداگرد دریاچه تشکیل داده است.

سپس زیبا ترین بندها و قشنگ ترین دریاچه ها یعنی «بند هیبت» می آید که از سر تا آخر بیش از چهار کیلومتر طول دارد و خیلی ها عمیق است. جدار های گلابی و دو طرف دریاچه بر سطح نیلی آب عمود است و در امتداد خطی که این دو صفحه لاجوردی و گلابی بهم تماس میکنند، دو حاشیه قشنگ، یکی سفید و دیگری سبز تشکیل شده و آبهای عمیق دریاچه را در میان گرفته است.

در پای بند هیبت که بصورت نیم دایره ئی میباشد، هشت آسیاب کوچک در گردش است. آب از ناوه ها فرو میریزد. در هر گوشه و کنار شرشره ها و آبشارها از ارتفاع 8 – 9 متر پایان می آید. چنین معلوم میشود که از سطح لاجورد دانه های مروارید بهوا پراکنده میگردد. این آبها فرو میریزد و از آن دریاچه دیگری تشکیل میشود که امروز نیمه خشک است و آنرا بند «قنبر» گویند. از ین پایانتر بند «غلامان» می آید که بکلی خشک است. آهک های خشکیده و شوره ته دریاچه را سفید ساخته است. سر ریزه های آبهای بندها بصورت جوئی از یک گوشه آن گذشته در کج گردش های پایان دره ناپدید میشود و در نزدیکی های «یک اولنگ»، «آب علی» و «آب سرقول» با آن یکجا شده از پای قصر «بربر شاه» و خرابه های «چهل برج» بطرف شمال غرب ادامه می یابد و در راه با آبهای دامنه های شرقی «کوه حصار» تا «دهن کاشان» پیش رفته بطرف شمال تغییر سمت میدهد و «بلخ آب» از آن تشکیل میگردد.

من دریاچه های بند امیر را چندین مرتبه در تابش ماه و تالو ستارگان، در روشنایی آفتاب بعد از ظهر، در سپیده شفق و موقع طلوع و غروب آفتاب دیده و این «عروس کهسار» را مواقعی تماشا کرده ام که آفتاب و ماه و ستارگان و شفق و فلق هر یک مانند مشاطه چیره دست، چهره زیبای او را می آراستند. آفتاب هزاران ستاره پلائی در پیراهن نیلگون او میدوخت، ماه تاجی از دامنه های برلیان بر سرش می گذاشت و جبینش را بوسه میداد و ستارگان معجر سیاهی را که شب تابستان به او اهدا کرده بود، از طاق آبی فلک گرفته و از قله های کوه آهسته آهسته بر سرش می افکندند و فلق گونه های گلابی و لبان یاقوتی اش را سرخی میزد.

ساعت دوی بعد از ظهر است. در پوزه سنگلاخ حاشیه شمال دریاچه هیبت، در نقطه ئی که چهل متر از سطح آب بلند است، نشسته ام. نسیم خفیفی میوزد و اهتزازی در سطح آب آرام دریاچه تولید میکند. شعاع آفتاب بر صفحه زبرجد خطوط پلائی میکشد و در جایی که اشعه آن بصورت مستقیم اصابت دارد، ملیون ها نقطه کوچک به نظر میخورد که براق و سفید مثل ستاره با جنبش امواج کوچک بهم وصل شده و از هم می پاشد و صفحه لاجورد مذاب را شبکه متحرک نقره فرا میگیرد. در این وقت یگان جوره کبوتر صحرائی از بریدگیهای جدار گلابی برخاسته پهلوی هم پر میزنند و بسمت نامعلومی پرواز میکنند. بعضی مرغکان سفید مانند شهاب ثاقب در سطح آرام نیلی دریاچه بنظر خورده، خودش و عکس آن از هم فرق نمیشود. آب از نزدیک تر آبی و حاشیه نزدیک بسواحل سبز میزند. گیاه ها و بته های آبی با الوان نضواری رنگ و اشکال عجیب برگ های خود مانند تابلوی عجیبی معلوم میشود و هزاران ماهی با سینه سفید در آب غلط زده و در لای بته ها و اعماق آب ناپدید میشوند.

شب است، «بربر شاه» در کنگره قصر «چهل برج» خویش با چهل تن از دختران ماهروی و مغنی ها و رقاصه ها نشسته و هزار نفر غلامان خود را امر داده است که از اقصی شرقی کشور از دامنه های پامیر، از کوه های بدخشان لعل و لاجورد آورده و از آن دریاچه ئی برای تفرج او بسازند.

در طرفه العین، صخره های لعل از «کوه سوخته» بهارک و پارچه های عظیم لاجورد از کوه های «فرگامو» آورده شده است. بحکم شاه، جدارهای دریاچه را از خشت های لعل و یاقوت ساختند و لاجورد را آب نموده و در آن سر دادند. در دامان کوه آتش بزرگ میسوزد و غلامان زرین کمر از چهل برج تا سواحل دریاچه صف کشیده، چهل و یک کشتی نقره ئی در کناره های سواحل دریاچه

قطار است. شاه با دختران سیم تن در زورق های کوچک نشسته و باد موکب شاهی را در ماورای افق خواب و خیال سیر میدهد.

پیشتر خط سیر آبهای بند امیر را بصورت مختصر شرح دادیم و زمانیکه به «نیک»، مرکز «یک اولنگ» برسیم مفصل تر از آن و معاونین آن صحبت خواهیم کرد. این آبها بالاخره سمت شمالی را پیش گرفته داخل «تنگی دره» میشود و بطرف بلخ میرود. مقصود از این تذکار عجالاً اینست که از بند امیر راه های مختلفی بطرف بلخ و مزار شریف و سایر نقاط صفحات باختر رفته که دانستن منازل عمده آن خالی از دلچسپی نیست. مخصوصاً از نقطه نظر تاریخ به اینگونه راه ها اهمیت زیاد باید داد، زیرا در روزگاران باستان همین راه های کوتاه قافله رو بیشتر معمول بوده و قراریکه تجربه ثابت کرده است، همیشه آثار حیات و شواهد زندگانی و عمران و تہذیب قدیم در امتداد همین گونه راه ها کشف شده است.

از روی خاطرات دور افتاده ئی که در داستان ها موجود است در زمانه های قدیم، میان بلخ و بند امیر ارتباط و رفت و آمد زیاد قائم بود. یکی از این راه ها در امتداد آبهای بند امیر بشرحیکه داده شده بطرف بلخ میرفت که از آن حین توصل به «نیک» بحث خواهیم نمود. راه دیگر، بسیار کوتاه و مستقیم تر است و راهی است که باشندگان محلی بند امیر برای رفتن به مزار شریف پیش میگیرند. این راه از کنار سواحل دریاچه «هیبت» شروع شده و از آن بطرف شمال منحنی شده می رود تا به نقطه ئی میرسد که آنرا «زرتاله» گویند و این قسمت را اهالی به یک روز طی میکنند. این راه فراز یک سلسله تپه ها در امتداد خط کوهی رفته که شمالاً، جنوباً افتاده است. منزل دوم آن «سربام» نام دارد و روز سوم به «دره صوف» میرسند و به دو روز دیگر خود را به مزار شریف میرسانند. هزاره های بربری خیلی ها در این راه رفت و آمد دارند و پیاده به پنج روز خود را از بند امیر به مزار شریف میرسانند.

در عقب میدان مقابل بند «هیبت» مسجد و زیارتی است با کمان ها و گنبدی 30 سال قبل به پول قل محمد خان ولد میر محمد حسین بیگ وکیل سیغان ساخته شده است. اگرچه از عمر این بنای کوچک آنقدر زیاد نمیگذرد معذالک سبک عمرانی آن با بند امیر هم آهنگی دارد. در سر دروازه و دو گوشه آن چند کتیبه ایست که مضمون آن را پایان بصورت عین رسم الخط آن نقل میکنم:

متن کتیبه سر دروازه:

«هو الله تعالى شانہ جلعلی» بتاریخ یوم شنبہ غرہ شہر رمضان المبارک ہذاہ السنہ ... سال پلنگ در سنہ یکہزار و سہ صد و سی دومین ہجری نبوی صلی اللہ علیہ در عہد سلطنت اعلیحضرت سراج الملة والدين امير حبيب اللہ خان، خلد اللہ ملکہ و سلطنتہ بود، کہ عالیجاہ قل محمد خان خلف میر محمد حسین بیگ وکیل الدولہ سیغانچی بتوفیق حضرت باری بنای این تعمیر باتدبیر مسجد شریف و گنبد عالی و خانہای اطراف و صفحہ ہا وغیرہ آن را نہادہ و در سلخ شہر شوال المکرم سنہ مذکور انجام یافت. فقط بقلم گل احمد غزنین چی قوم بیات سنہ 1332»

متن کتیبہ سمت راست دروازہ «عمل سید اسد اللہ ہراتی استاد قربان سید ازغر نجار کابل سنہ 1332 خان محمد»

متن کتیبہ سمت چپ دروازہ: «بہ معاونت و سرپرستی شامیرزا حسین خان سکنہ یکہ اولنگ و سید عبدالعلی غزنین چی باتمام رسید.» «سید زفر علی».

بخش سوم

یک اولنگ و پنجآو

پنجشنبه 5 اسد است. پروگرام سفر ما چنین است که چاشت را در «نیک» مرکز «یک اولنگ» گذرانیده و شب خود را به «ده زنگی» برسانیم. باین ترتیب مسافرت امروز را دو حصه نموده ام: یکی از بند امیر تا نیک و دیگر از نیک تا «پنج او»، مرکز ده زنگی. اینک به شرح قسمت اول میپردازم.

از بند امیر تا نیک

پیشتر اشاره شد که آب های بند امیر در ته دره بطرف غرب میروند. سرک از پهلوی بند غلامان زاویه جنوب غربی را گرفته و در چهار کیلومتری آن قلعه ئی میآید که آنرا «جعفر قلعه» یا «قلعه جعفر» گویند. اینجا مدخل دو دره میشود و سرک دره سمت چپ را تعقیب میکند. دو کیلومتر دورتر باز دو دره میآید و سرک دره سمت چپ را پیش میگیرد. دره های سمت راست همان راه هائی اند که استقامت آنها بطرف شمال غرب است و منتهی به دره بند امیر میشوند. از این جهت سرک همیشه سمت چپ یعنی زاویه جنوب غربی را تعقیب نموده و از جریان آبهای بند امیر منحرف شده میروند و تقریباً 21 کیلومتر سرک از مجرای آب مجزا است. این تپه ها همه خاکی و خط سرک مانند مار بزرگ در کمر آنها پیچ خورده و ارتفاع میگیرد. از این نقاط اگر به عقب نگاه شود تپه ها یکی بدیگر پیچ و تاب خورده و سراشیب شده میروند و در آخر افق کوه های گلابی رنگ حوالی بند امیر هنوز بنظر میآید. این وضعیت ادامه دارد و به تدریج به 6 کیلومتری بسر کوتل «فراچ» منتهی میشود. این کوتل 2900 متر ارتفاع دارد و مانند تپه های دامان خود خاکی است. سر کوتل همواری دارد و باز سرک به تدریج پایان شده میروند. از سر کوتل 6 کیلومتر دورتر دره کوچکی بنظر میخورد

که بنام دره «بزغاله» موسوم است و فقط در تابستان چند خانه وار در چپری ها در آن زندگانی میکنند و زمستان غیر مسکون است.

سرک در کج گردشها پایان آمده میرود و اراضی ئی که مدنظر منبسط است سبز و خرم و بنام «فیروز بهار» یاد میشود. رود خانه ئی از جنوب از سرقول «ترغی»، از دامنه شمالی کوه بابا، از «سنگ عروس» سرچشمه گرفته و به اسم رودخانه «سرقول» از میان کشتزارهای فیروزبهار بطرف غرب جانب «نیک» میرود. اشجار بید و چنار زیاد دیده میشود و با دامنه های کوه بابا که نزدیکتر معلوم میشود، منظره شبیه به مناظر پغمان جلب نظر میکند. سرک از دامنه های کوتل «فرامچ» در فراخی و اراضی سرسبز فیروز بهار 12 کیلومتر را فرا گرفته و بسر بلندی بالا میشود که بواسطه سرخی خاک آنرا کوتل «سرخک» گویند. مقابل سر کوتل سرخک، طرف راست خط باریک آب از دره فرود میآید و آب دریاچه های بند امیر که از آن جدا شده بودیم، درته دره تنگ و عمیق مجدداً پیدا میشود. خط باریک آب از میان دو دیوار سرخ و عمیق دره به آرامی عبور میکند. در ین کوتل مجاور سرک زیارتی است موسوم به «خواجه مارا». بالاتر روی تیغه کوه در نقطه که به آسانی بدان رسیده نمیشود، بقایای یک سلسله برجها و قلعه ها معلوم میشود. از کوتل «سرخک» گذشته، «پرچوپک» میآید که از مرکز «یک اولنگ» 5 کیلومتر فاصله دارد و دو آب، یکی آب سرقول که بالا نکر شد و دیگر آب «دره علی» در ینجا یکجا شده و کمی بطرف غرب گفته به آب های بند امیر یکجا میشوند. دورنمای سبز و خرم مناظر پر درخت و اشجار یک اولنگ مدنظر پهن است و مرکز آن «نیک» 25 کیلومتر از بند امیر فاصله دارد.

یک اولنگ و نیک

«اولنگ» به ضمه «الف» و «واو» چمن سبز و طبیعی را گویند که معمولاً چراگاه حیوانات و رمه های گاو و گوسفند میباشد و میتوان «یک اولنگ» را «یکه چمن» تعبیر نمود و بصورت اصطلاحی چمن یکتا و بی مثل خواند. مرکز این علاقه «نیک» نام دارد و به فتحه «ن» و «ی» تلفظ میشود. یک اولنگ یکی از علاقه های وسیع هزاره جات ما است و حدود آن قرار آتی است:

شرق آنرا کوتل «ترغی» کوه بابا گرفته و آنرا از علاقه «بهسود» جدا میکند و در زاویه شمال شرقی کوتل «قرغنه تو» که از آن اسم بردیم، فاصل میان این

علاقه و بامیان مییاشد. به این حساب بند امیر از نقطه نظر وضعیت جغرافیائی و اداری مربوط به یک اولنگ است. بطرف غرب دامنه آن تا دره «سر جنگل» امتداد دارد که مربوط به «ده زنگی» است و قسماً سرچشمه هریرود شمرده میشود. از طرف شمال با علاقه «سیغان» و نواحی «دره یوسف» (دره صوف) میرسد و از طرف جنوب «کنده کوتل» و کوتل «شاتو» و قلّه «شاه عروس» یعنی سلسله اصلی و مرکزی کوه بابا آنرا از علاقه ده زنگی جدا میسازد.

یک اولنگ از بهترین نقاط هزاره جات و مرکب از یک سلسله دره ها و وادیها و چمنزارهای سرسبز و خرم است که دامنه های شمالی کوه بابا را در آغوش گرفته و رشته های فرعی نهایت قشنگ این کوه با بعضی لکه های برف هر طرف جلوه نمائی دارد و الوان گلایی و سرخ گون احجار با سیزی چمنزارها و چراگاه ها و کشتزار ها چون تابلوی زیبایی رنگه آنرا زینت بخشیده است. نیک 2475 متر ارتفاع دارد. هوای این علاقه در اوائل اسد، موقع عبور ما نهایت گوارا و خوش آیند بود. در حیاط قلعه مرکز حکومتی قطعات گل پتونی خطوط جویچه های آب شفاف و قطار درختان چنار، مناظر اطراف گلباغ را با هوای سردتر و گواراتر بیاد میدهد.

از نیک مرکز این علاقه یک سلسله دره ها بهر طرف رفته که زیباترین آنها یکدسته دره هایست که بنام های «زرد سنگ»، «گل یخک»، «سیاه دره»، «سبز آو»، «جنگلک»، «قدلغی» و «شاتو» بطرف تیغه مرکزی بابا کشیده شده و از نیک زاویه جنوب شرقی را تا زاویه جنوب غربی احتوا کرده است.

چون زمین یک اولنگ نسبت به اراضی گرد و نواح خود پست تر است و مرکز آن «نیک» 2475 متر ارتفاع دارد، یک دسته رودخانه های باریک و سیلابی از آن عبور میکند که معروفترین آنها قرار آتی است:

اول آب «سرقول» که از دامنه های کوتل «ترغی»، از ذوب برف ها و چشمه سارهای کوه بابا سرچشمه گرفته و بنام رودخانه «سرقول» کشتزارهای «فیروزبهار» را آبیاری میکند و در حوالی قریب نیک استقامت غرب را پیش میگیرد.

دوم «آب علی» که از دره علی آمده و در پنج کیلومتری شرق نیک در مقامی موسوم به «پرچوبک» به آب سرقول یکجا میشود.

سوم رودخانه بند امیر که سرریزه آبهای دریاچه ها است و سرچشمه آن قراریکه دیدیم «کپرک» میباشد. این رودخانه بعد از بندها سمت غربی را پیش گرفته و از پشت یک سلسله تپه ها و گردنه کوه بطرف جنوب دور میخورد و از ته دره سرخک عبور نموده و به فاصله سه کیلومتر از شمال نیک عبور مینماید و دو رودخانه فوق الذکر هم با آن یکجا میشوند.

همه این آبها بطرف غرب پیش میروند و تقریباً 15 کیلومتر دورتر بطرف غرب نیک، آب «سیاه دره» به آن میریزد و این همه آبها در قسمت سفلی علاقه یکاوانگ در پای «کوه حصار» زاویه رفتار خود را بطرف شمال غرب تغییر داده تا «دهن کاشان» پیش میروند و با خط کوه فوق الذکر بطرف شمال شرقی میگردد و آبهای باریک زیاد با آن یکجا شده بنام «رود بند امیر» از راه «تنگی دره» بطرف بلخ میروند و «بلخ آب» را تشکیل میدهد. «هژده نهر» در بلخ از همین آبها تشکیل شده است. این رودخانه بلخ و اراضی گرد و نواح آنرا آبیاری میکند و همه آب به مصرف آبیاری و زراعت میرسد و به رودخانه آمو رسیده نمیتواند.

یک اولنگ حکومت درجه سوم و مربوط به حکومت کلان دهننگی است که بنوبه خود اکنون جزء حکومت کابل میباشد. سالانه تقریباً 122 خروار روغن و 212 خروار گندم برای مصارف کابل از یک اولنگ میآید. امسال عوض گندم 122 خروار جو از این جا خریداری شده است. پیشتر اشاره نمودیم که «اولنگ» چمن و چمن زار را گویند. از این زمین های چمنزار تقریباً 4000 جریب آنرا مردم جاغوری و ده، پانزده خانه وار مردم خود اینجا فی جریب دوازده روپیه خریداری نموده و آنرا به اراضی زراعتی تبدیل کرده اند. هر خانه وار اینجا تقریباً دو خروار تخم للمی و آبی دارند. قبایل کوچی در چراگاه های یک اولنگ رفت و آمد دارند.

باشندگان محلی و قبایل کوچی از حیوانات خویش پشم زیاد بدست می آرند و سیر 28 تا 30 روپیه خرید و فروش میشود. مصنوعات ایشان بیشتر منحصر به گلیم و جوال است. سالانه در حدود هزار تخته گلیم و 500 جوال میباند.

مردم جاغوری که اینجا آمده اند در ساخت و بافت قابلیت بیشتر دارند و دستکش و جرابهای پشمی هم میبافند. از پوست آهو چموس میسازند. از کوه های مجاور مقدار رنگ روین بدست میآید. در سیاه دره که بطرف جنوب غرب نیک واقع است، سرب هم میباشد. باروت خود شان را از ذغال بید و گوگرد و شوره میسازند. نمک از صفحات شمال از راه بامیان آورده میشود و سیر 15 - 16

روپیه فروخته میشود. در ین سالهای اخیر به فالیز کاری و زراعت سبزیجات هم متوجه شده اند. کچالو و بادنجان رومی و بادرنگ و خربوزه هم کمی کشت میکنند. گندم از 15 ثور تا 20 جوزا کشت و در ماه سنبله درو میشود. باقلی و عدس هم زیاد کشت میشود و باقلی بسیار خوب بار میدهد. چون باران نسبتاً کم است، للمی کاری آنها هم نسبتاً محدود است. آب جاری وافر است و کم آبی حس نمیشود. بته در کوه ها زیاد است و بیشتر بته را آتش میکنند.

خانه ها همه یک پوششه است و عموماً با چوب پوشش میکنند. در بعضی جاها مانند «بید مشکلی» مردم سموچ نشین هم هستند. در سالهای ماضی زنها دستار میبستند و حالا این عادت متروک شده است. قبایل مالدار کوچی در اوائل جوزا به آنجا میروند و تا اوائل سنبله میباشند و برای درو گندم از کوه ها پایان میشوند.

در یک اولنگ آهو بسیار است و بسیار شکار میکنند. بفاصله چند کیلومتری غرب نیک، چمن و باطلاقی است 18 کیلومتر در 18 کیلومتر. در آن مرغ آبی زیاد میباشد. کبک زری خیلی زیاد دارد و از دامنه های کوه در کشت زارها پایان شده و در پلوان ها آنرا پرانده و تعقیب نموده میگیرند. دو چوچه آن در محوطه قلعه حکومتی گردش میکرد. کبوتر صحرایی هم بسیار دارد. نسبت به گوسفند، گاو بیشتر تر بیه میشود.

از خرابه ها و آثار عمرانی قدیم در یک اولنگ و گرد و نواح آن بعضی چیزها باقی مانده. متأسفانه بواسطه نبودن وقت کافی شخصاً آنها را دیده نتوانستم و مختصر یادداشت هائی از نزد اهالی گرفتم. میگویند که بالاتر از «فیروز بهار» که موقعیتش را قبل برین معین کردم، بطرف شرق گفته، خرابه های شهر «گورگین» پادشاه است و آنرا به صفت «شهر بربر» هم یاد میکنند و میگویند که «گورگین» پادشاه کافری بود. قرار بیانات اهالی عمارات آن از سنگ تراشیده شده و از خشت پخته آباد شده بود و شواهد آن هنوز موجود است.

مهمتر از همه همان «چهل برج» است که در بالا چند مرتبه از آن اسم بردم. چهل برج نزد همه معروف و در تمام دره های یک اولنگ از آن صحبت میکنند. اگرچه آن را «چهل برج» میگویند ولی قرار بیانات اهالی از 300 برج هم بیشتر دارد و سموچهای زیاد در پیرامون آن واقع است. این برجها شاید حصار و بروج گرداگرد شهری باشد و از یکاولنگ 45 کیلومتر دورتر بطرف شمالغرب در حوالی «قول آبه» کنار مجرای آبهای بند امیر واقع است. عمارات آن از سنگ و خشت پخته است. اسم این شهر در داستان ها داخل و مقر «بربر شاه» مقتدر

شناخته شده و احتمالاً در دوره های پیش از اسلام مرکزیتی داشته و یکی از نقاطی است که حتماً باید دیده شده و تحقیقات علمی در آن شروع گردد.

از نیک مرکز یک اولنگ راه های پیاده رو بهر طرف در امتداد دره ها رفته است. مهمترین آن راه هائی است که بطرف کابل و بلخ و مزار شریف و دولت یار و ده زنگی رفته اند. اهالی یک اولنگ از دو راه بکابل رفت و آمد دارند، یکی راهی است که مستقیماً بطرف جنوب شرق بطرف دامنه ها و کوتل های کوه بابا رفته و از کوتل «ترغی»، «کوه برون»، «کجک» و «موشک» میگذرد و در علاقه «بهسود» به راه مستقیم سراسری مرکزی وصل میشود و باقی آن همان سرکی است که از کابل از راه «سرچشمه» و «اونی» بطرف ده زنگی کشیده شده و از کوتل «آب بند»، کوتل «پنج پای»، کوتل «جوقول» یا (سبزک)، کوتل «اونی»، «سرچشمه»، کوتل «اشرو» و کوتل «تخت» میگذرد و به کابل وصل میشود.

همین قسم از یک اولنگ از راه بامیان و «پای موری» و دره «کالو» و کوتل «حاجی گک» و «سرچشمه» هم بکابل رفت و آمد مینمایند. راه هائی که بطرف بلخ و مزار شریف رفته یکی آن همان راهی است که از حوالی بند «هیبت» مستقیم بطرف شمال میرود که آن را شرح دادیم. راه دیگر راهی است طولانی ولی طبیعی زیرا مجرا و رفتار آبهای بند امیر را تعقیب میکند. این راه از «نیک» تا «ده سرخ» بطرف غرب رفته و از اینجا با مجرای رودخانه در امتداد کوه «حصار» تا «دهن کاشان» استقامت شمال غرب را پیش میگیرد و با گردش سلسله کوه مذکور تغییر سمت داده و بطرف شمال شرق منحنی میشود تا به نقطه ئی موسوم به «سر پل» میرسد که غیر از «سر پل» معروف جنوب شبرغان است و باز پیشتر میرود تا به «بازارک» میرسد. از این به بعد آبهای بند امیر را «بلخ آب» گویند و راه در امتداد بلخ آب داخل تنگی دره شده و بطرف بلخ میرود. این راه طولانی تر است و باشندگان محلی در 6 روز آن را طی میکنند.

راه دیگر مستقیماً بطرف غرب جانب «دولت یار» رفته است. این راه غیر از سرکی است که از «پنج آو» مرکز «دای زنگی» از میان کوه های هزاره جات بطرف دولت یار میرود که با رفتار خود آنرا شرح خواهیم داد. راهی که از نیک بصورت مستقیم بطرف دولت یار رفته، راهی است که 16 کیلومتر بعدتر از نیک از سرک دای زنگی جدا شده و در ته دره «سبز آو» بطرف غرب پیش میرود و منتهی به دره «جنگلک» میشود که آنهم بهمین استقامت ادامه دارد. آب «سبز آو» با آب «جنگلک» یکجا شده و رودخانه ئی تشکیل میدهد که آنرا رودخانه «سر جنگل» گویند و اصل سرچشمه آن کوتل «کچه گک» است. اسم این کوتل و این

رودخانه یاد تان باشد زیرا همین آب است که رودخانه «هریرود» را تشکیل میدهد و حین مطالعه رودخانه بزرگ تاریخی «هریرود» مجدداً از آن حرف خواهیم زد.

از نیک تا پنج آو مناصفه دوم

مسافرت روز 5 اسد قراریکه گفته شد از «نیک» مرکز «یک اولنگ» تا «پنج آو» مرکز «دایزنگی» بود. بعد از صرف نان چاشت در نیک و قدری استراحت به راه افتادیم. فاصله میان این دو نقطه 60 کیلومتر است. ملتفت باید بود که مراکز این دو علاقه هزاره جات، یعنی یک اولنگ و ده زنگی در دو طرف سلسله کوه بابا افتاده و سرک در کوتل «شاتو» که یکی از بلندترین نقاط عرض راه است، از بالای این کوه بزرگ عبور میکند و از دامنه های شمالی به دامنه های جنوبی آن واصل میشود. بنابراین این حصه مسافرت ما از نقطه نظر مناظر کهستانی خیلی قشنگ بوده و توانستیم به بهترین صورت دره ها، دامنه ها و تیغه مرکزی این کوه زیبا را تماشا کنیم. سرک از نیک به «پنج آو» استقامت جنوبی را پیش گرفته و دو کیلومتر بعد از دره نیک جدا شده و بدست چپ داخل دره ئی میشود که آب جاری ندارد. قشلاقی دم راه میآید و 14 کیلومتر دورتر سرک از کوتل «کچه گک» که قریب 2800 متر ارتفاع دارد، میگذرد.

در پایان کوتل داخل دره سبزی شدیم که از شرق به غرب ممتد است و «سبز آو» نام دارد. دره ایست نسبتاً تنگ و نهایت سبز و خرم و قشلاقها حد به حد در آن دیده میشود. آب این دره از طرف شرق در حوالی شرقی کوتل «کچه گک» سرچشمه میگیرد و همین آب باریک و شفاف است که سرچشمه هریرود را تشکیل میدهد که در موقعش از آن صحبت خواهیم نمود. در شروع دره سبز آو پل کوچکی است و برجی بطرف راست راه دیده میشود. بعد از پل اول، پل دوم می آید. از نقطه ئی که داخل این دره شدیم 4 کیلومتر دورتر باز دره سبز آو به دو دره تقسیم میشود. یکی دره «قدلغی» نام دارد و دیگری دره «شاتو». در محل تقاطع دو دره در پوزه سنگی کوه بقایای قلعه مستحکم قدیمه دیده میشود. از نیک تا این قلعه (قلعه سنگی) 16 کیلومتر فاصله است. دره قدلغی کوتاه تر است و بطرف شرق ممتد میباشد و دره شاتو نسبتاً وسیع تر و به استقامت جنوب شرقی ادامه دارد. در دره قدلغی تقریباً 140 خانه است. گندم و باقلی و مشنگ در آن میروید. دره شاتو سبز و خرم و گشاده و قشنگ است و سرک از میان آن بطرف تیغه

مرکزی کوه بابا پیش می‌رود و به تدریج به کوتل شاتو منتهی می‌شود و خود کوتل 44 کیلومتر از نیک فاصله دارد.

شاتو

کوتل شاتو از نقطه نظر جغرافیه و سیاحت و مناظر کهستانی اهمیت زیاد دارد و در بین نقطه سرک از روی تیغه کوه بابا عبور میکند. شاتو و دامنه های دو طرف آن در نهایت زیبایی و دارای قشنگ ترین مناظر کهستانی میباشد.

قسمت بالای دره شاتو و پای کوتل از «کانگلمات» (سنگ ریزه مخلوط با ساروج طبیعی) تشکیل شده و مانند خون سرخ میزند. دهن کوتل مانند دروازه فوق العاده بزرگی باز است و بطرف شرق و غرب دو دیوار طبیعی از احجار خود کوه با دندانهای سرخ بشکل تاج خروس فوق العاده بزرگ دیده میشود و چنین مینماید که دو دیوار کنگره دار از ته دره در دو بغل کوه بالا رفته باشد.

کوتل شاتو بلند و یکی از بلندترین نقاط عرض راه است. 3100 متر ارتفاع دارد و از نیک که 2375 ارتفاع دارد 625 متر بلندتر میباشد. سرک چندین پیچ و تاب خورده و به سر کوتل بالا میشود و راه پیاده رو کوتاه بصورت مستقیم از پای تا سر کوتل رفته موترها خالی سر کوتل بالا شده و رفقای سفر بغرض مشاهده مناظر قشنگ کوه پیاده و سه چهارم گرفته به رده مستقیم بالا شدیم. هرچه بلند رفته میشود مدخل طبیعی سنگی که در دهن کوتل شرح دادیم با رنگ سرخ و بریدگیهای کنگره مانند خود زیباتر و قشنگتر میشود و از میان شق بلند آن مزارع سبز ته دره و خط کج و پیچ سرک و خط باریک آب مانند تابلوی خیالی دلفریب و قشنگ معلوم میشود. به اندازه در کمر کوتل بالا رفتیم که مدخل آن حالا کوچک و پایان پا مانده و از بالا بران نگاه میکنیم و در افق مقابل و دور خطوط مبهم چند کوه در هوا معلق معلوم میشود و طرف چپ را شاخ بلند کوه سیاه گون دیگری مسدود ساخته است.

دامنه های جنوب و جنوب غربی کوتل شاتو طولانی تر است. خاک زراعتی دارد و للمی کاری میشود. قبایل کوچی چراگاه هائی در این حصه دارند. حین عبور به مردان قبیله نیازی برخورداریم که در قسمت های فوقانی دامنه های جنوبی کوتل غزدی برپا کرده بودند.

دامنه های کوتل به تدریج به دره های سبز منتهی میشود. در ته دره ها و بغل کوه ها قشلاق های هزاره حد به حد به فاصله های نزدیک دیده میشود. قلعه ها عموماً از سنگ های طبیعی و دامان کوه ها و گل ساخته شده و دیوارها پست و شکل عمومی قلعه به مکعب گلی شباهت دارد. بالای بامها کندو های گلی به ارتفاع یک و نیم متر و به تعداد مختلف 7-8-10 (نظر به خانه های قشلاق) دیده میشود. این کندو ها را از این جهت روی بامها میسازند تا گندم در هوای آزاد خوب تر محافظه شود و بو نگیرد و خراب نشود.

دره های کوچک دامان کوتل به دره بزرگ و گشاده ئی منتهی میشود که آن را دره «غورغوری» گویند. وجه تسمیه آن این است که در این دره چشمه های آب معدنی و آهکی زیاد است و آب «غورغور» کرده بیرون می آید و اشکال طبقات الارضی شبیه به اژدهای دره سرخ در بامیان در اینجا هم دیده میشود. در دره غورغوری و در دامنه های کوتل شاتو تربیه حیوانات بسیار معمول است و اولین رمه های گاو را در این حصص ملاحظه نمودم.

هزاره های باشندگان این دره ها خیلی زحمت کش هستند و دامنه های بسیار بلند و شخ کوه ها را قابل زراعت ساخته و اگر مبالغه نشود کشتزارهای تقریباً عمودی در اینجا دیده میشود و کُردهای گندم آنها در دامان کوه ها مانند پارچه های قماش سبزی معلوم میشود که روی سنگ ها فرش کرده باشند. سرک در 11 کیلومتری سر کوتل شاتو از روی آبهایی میگذرد که با مواد معدنی ملون شده و منظره شبیه به «اژدهای سرخ در» تشکیل داده است. قشلاقها یکی بعد دیگری می آید. حین عبور موتر، باشندگان قشلاقها، زن و مرد و کودکان با لباسهای رنگه مخصوصاً سرخ و سیاه روی بام برآمده و کثرت جمعیت در هر دهکده خوب تشخیص میشود.

یکی از ملکان نیازی دور آتش خود ما را برای چای عصر معطل ساخت. چای نوشیده و حرکت کردیم. شام تاریک به ده زنگی رسیدیم.

دره ده زنگی و پنج او

ده زنگی نفس هزاره جات و بزرگترین قسمت آنرا در بر میگیرد. شرق آنرا علاقه «پنجشوی» بهسود، غرب آنرا «دولت یار»، شمال آنرا دره صوف و جنوب آنرا را علاقه «گزآب» قندهار احاطه کرده است. مرکز این علاقه کهستانی

را «پنج او» (پنجاب) گویند که رودخانه های آن در اینجا یک جا میشوند. این دره ها قرار ذیل اند:

1- دره «غور غوری» همان دره است که سرک از دامنه های جنوبی کوتل شاتو بالاخره داخل آن میشود و تا «پنج او» ادامه دارد. آب این دره از «بوره گک» سرچشمه میگیرد و از سرچشمه آن تا مرکز «ده زنگی» 12 کیلومتر فاصله دارد. درخت کم دارد. گندم و جو و شاخل در آن کشت میکنند.

2- دره مور: آب آن از دامنه های کوه «عروس» که یکی از قله های بسیار زیبا و بلند کوه بابا است سرچشمه میگیرد. این نقطه در 18 کیلومتری مرکز ده زنگی در زاویه شمال شرقی افتاده و از بلندی زیاد از بهسود هم معلوم میشود. این دره خیلی سبز و خرم و علفچر وافر و خوب دارد و میله جای میباشد.

3- تگاو برگ: دره ایست سرسبز و از غور غوری آبادتر میباشد. گندم و جو و باقلی زیاد حاصل میدهد. آب آن از «شیر آب» سرچشمه میگیرد.

4- سیاه دره: دره ایست که سرک مستقیم میان کابل و ده زنگی در حوالی نقطه اخیر الذکر داخل آن میشود. آب آن از سر «دراز قول» از کوتل «غور گردان» سرچشمه میگیرد.

5- دره نرگس: دره ایست که از «پنج او» بطرف غرب امتداد یافته و راهی که بطرف هرات تعقیب میکنیم بعد از «پنج او» داخل آن میشود. اهالی آن نیز زمین دار و مالدار میباشد و بیشتر للمی کاری میکنند.

چهار رودخانه نرگس و غور غوری، تگاو برگ و مور در نزدیکی مقر حکومتی «پنج او» یکجا شده و تقریباً سه کیلومتر پایان تر آب سیاه دره به آنها ملحق میشود و «پنج او» را تشکیل میدهند. این آبها همه بطرف جنوب غرب مایل شده و به رودخانه هیرمند میریزند. همین قسم آبهای دیگری هم است که از دامنه های جنوب کوه بابا از «سنگ تخت» و «تلخک» و «اشتلی» سرچشمه گرفته در «شیخ میران» علاقه «دای کندی» یکجا میشوند و در «شیران» مربوط «شهرستان» به رود هیرمند میریزند. همین قسم رودخانه «خودی» با دو شاخه آن «پهلوان سنگ» و «سیاه چوب» از دامنه های جنوبی کوه بابا سرچشمه گرفته از دای کندی و ایماق گذشته در «چارشینه» علاقه دهرات به رود هیرمند یکجا میشود. مقداری از آبهای ده زنگی به رود هری رود هم وصل میشود. از آنجمله رودخانه لعل و کرمان است که در حدود «چراغ دان» متصل به «لکه مزار» به آب سرچنگل یکجا شده و هریود را تشکیل میدهند.

پنج او مرکز ده زنگی مرکز حکومت کلان هزاره جات است. مرکز قدیم این علاقه «خوردک تخته» نام داشت و از دره «گودر» که بطرف غرب پنج او واقع است بفاصله 29 کیلومتری راهی در ته دره کوچک بدان طرف رفته است. پنج او نقطه ایست پست و پستی آن از روی یکجا شدن آبهای دره ها معلوم میشود. 2640 متر ارتفاع دارد. مرکز حکومتی روی تپه ئی افتاده که در حقیقت دامنه پوزه کوه است. بطرف جنوب آن «سیاه دره» و بطرف شمال دره «مور» و «تگاو برگ» افتاده است. این دو دره اخیرالذکر به دامنه های کوه «عروس» منتهی میشود. کوه عروس در حقیقت یکی از قله های بلند و زیبایی کوه بابا است و چندین قله بصورت استوانه گرد هم معلوم میشوند. هزاره ها آنرا با کنده های گلی روی بامهای خود تشبیه میکنند. در کوه عروس و دامنه های آن در اوایل بهار شکار آهو زیاد میشود.

کوهی که جدار راست دره غور غوری را تشکیل داده و در سمت شمال غرب مرکز حکومتی مایل است، «کوه جوشک» گویند. جوشک گل سرخی را گویند که با آب تر کرده و گوسفندان را نشانی میکنند.

پیشتر گفتیم که «پنج او» مرکز حکومت کلان ده زنگی است. حکومت مربوطه آن قرار آتی است:

- 1- حکومت درجه سوم یک اولنگ.
- 2- حکومت درجه سوم لعل و سرچنگل.
- 3- حکومت درجه سوم دای کندی.
- 4- حکومت درجه سوم شهرک.
- 5- حکومت درجه سوم بهسود که از خود دو علاقه داری هم دارد. یکی علاقه داری حصه اول بهسود، مرکز آن «فراخم» و دیگر علاقه داری حصه دوم بهسود، مرکز آن «سرخک بوم». حصه دوم بنام «ناهور» به غزنی ملحق شده است.

حاصلات زراعتی ده زنگی عموماً گندم و جو است. در گرم سیر آن برنج لک و جواری و نخود هم میکارند. کشت و کار سبزی جات تازه در بعضی نقاط شروع شده و میوه جات عموماً از سمت شمالی و کابل بدانجا میبرند و یک تول در مقابل دو تول گندم عوض و معاوضه میکنند. محصولات صنعتی آنها منحصر به بافت گلیم های خط دار و لوزی و برک و جوال میباشد. قبایل کوچی که از چهار گرد افق مملکت از مزار شریف، بادغیس، قندهار، غزنی و کابل بدانجا میروند به صورت عمومی عبارت از قبایل ذیل اند:

احمدزائی، عمرزائی، دولت زائی، بهرام خیل، خضر خیل، حسین خیل، تگره متائی، شنواری، خروطی، نیازی، کوزاک، ناصر، الکوزائی، سلیمان خیل

و غیره. قبایل کوچی مذکور از اواسط جوزا تا اواسط سنبله مدت چهار ماه در کوه ها و چراگاهای کهسار هزاره جات توقف دارند.

از «پنج او» به گرد و نواح قریب آن همه کهسار و دره ها بهر طرف کشیده شده. از آثار و شواهد تاریخی چیز قابل ملاحظه بنظر نمیخورد. بعضی برجها فاصله بفاصله روی تیغۀ کوه جنوبی در امتداد درۀ نرگس وجود دارد که بیشتر با استحکام و امنیت راه ارتباط دارد و آنقدر ها کهنه و قدیمی نیست. در قسمت هائی که خطوط کوه ها نسبتاً کم است مانند لعل و کرمان که سر راه هرات واقع است و از آن بعدتر حرف خواهیم زد و در آن حصص هزاره جات که متصل به غور است بعضی آبادیهای قدیمه را سراغ میدهند. از آنجمله یکی «کوشک تیموری» است که خرابه ها و بقایای دیوارهای آنرا در «غرغره» علاقه «سیاه چوب» بین حدود هزاره جات و غور قرار میدهند. لعل و کرمان که سر راه واقع است و بعدتر از آن صحبت خواهیم کرد یکی از مراکز آبادانی بوده و در داستان ها مخصوصاً در داستان «نجمان خاکی» که یکی از افسانه های بامیان است رول بزرگی بازی کرده است. در لعل و کرمان یک سلسله غنذیهائی موجود است که آبادی آن اقلأ به قرون وسطی دلالت میکند و از ته زمین آنجا کُنده های تراش شده درخت توت و زرد آلو پیدا میشود. همین قسم در «سنگ تخته» دایکندی هم نشانیهای از آبادیهای قدیم موجود است.

در «کوه برون»، آخر بهسود، مغاره ایست که مصنوعی و تراش شده موسوم به «سنگی خانه» یا «سنگینه خانه» بطول سه چهار متر. نقل میکنند که در گرد و نواح اینجا شاهدخت و شهزاده ئی زندگانی داشتند. منجمین به شهزاده گفته بودند که هیچگاه عروسی نکند و اگر عروسی کرد گرگ او را خواهد خورد. شهزاده به شاهدخت عاشق شده و آخر با او ازدواج کرد و برای خود سموچی در دل کوه کند تا از گرگی که منجمین گفته بودند در امان باشد ولی شب، عروس او گرگ شد و او را خورد.

راه مستقیم پنج او و کابل

در اوائل مطالعات خود نوشتیم که راه سراسری مرکزی افغانستان در ثلث اول خود از کابل تا ده زنگی دو شاخه دارد. یکی راه بامیان و دیگر راه کوتل اونی. شاخه اصلی و کوتاه و مستقیم همان شاخه سرچشمه و اونی است که یکی از رفقای سفر ما حین مراجعت از هرات آن را طی نمود. فاصله کابل و ده زنگی از

راه بامیان 374 کیلومتر و از راه سرچشمه و اونی 260 کیلومتر میباشد و به این حساب راه دومی نسبت به اولی 114 کیلومتر کوتاه تر است. متأسفانه این راه اگر کوتاه است کوتل های متعدد دارد و گفته میتوانیم که سراسر مرکب از سلسله کوتل ها است. موثر عجالتاً از آن عبور میتواند ولی به نهایت اشکال و راکبین در اکثر نقاط از موثر پایان میشوند. بنابراین کار عمده که در راه سراسری مرکزی داریم همین است که اولتر از همه سربالائیهای بسیار شیخ این کوتل ها اصلاح شوند. ارتفاع کابل 1768 متر و ارتفاع پنج او مرکز ده زنگی 2640 متر میباشد. اختلاف ارتفاع دو نقطه 872 متر میباشد. چون در ده زنگی هستیم کوتل های این راه را از آنطرف تا کابل با ارتفاعات آنها اسم میبریم:

- کوتل خرپوست 3150 متر،
- کوتل آب گردان 3200 متر،
- کوتل مارخانه 2640 متر،
- کوتل نوار 2700 متر،
- کوتل خر توتل 2900 متر،
- کوتل خر قول یا یعقوب کوتل 2720 متر،
- کوتل شینیا 2800 متر،
- کوتل سیانور 2900 متر،
- کوتل دیوار قول 3020 متر،
- کوتل آب بند 3220 متر،
- کوتل پنج پای 3030 متر،
- کوتل جوقول یا کوتل سبزک 3100 متر،
- کوتل اونی 3220 متر،
- کوتل اشرو 2530 متر و
- کوتل تخت 2250 متر.

این سرک بعد از جوقول در حدود ناوک، 130 کیلومتر دورتر از کابل با جریان رودخانه هیرمند یکجا شده و تقریباً ده کیلومتر با آن متصل میباشد و سپس از آن جدا میگردد. بار دیگر سرک در پای کوتل خر قول یا یعقوب کوتل از روی رودخانه مذکور میگردد و اینجا پلی بکار دارد. این سرک در تمام نقاط خود دارای زیباترین مناظر طبیعی کوهستانی میباشد.

بخش چهارم

لعل، سر جنگل و دولت یار

از پنج او بطرف دولت یار و دره نرگس

پیشتر متذکر شدیم که یکی از دره هائی که از «پنج او» بطرف غرب منشعب شده است، دره «نرگس» است. سرک هرات از پنج او به بعد در همین دره کشیده شده است. دو طرف دره را کوه هائی فراگرفته که قشر خاک زراعتی آن ضخیم است و کاملاً للمی کاری میشود. مخصوصاً دامنه های جنوبی کوه ها برای این کار وقف شده و هزاره ها در این انتخاب منظوری دارند. قراریکه میدانید گندم للمی همان گندمی است که با آب باران آبیاری میشود و چون این آبیاری به اختیار و بدست بشر نیست، دامنه های جنوبی کوه ها را که از تابش مستقیم آفتاب چپ است برای این کار انتخاب میکنند تا اگر باران دیرتر و کمتر هم بیارد کشت از خشکی نسوزد و به تدریج پخته شود. بر عکس دامنه های شمالی و آفتابی کوه ها را برای روئیدن بته یعنی محروقات خویش میگذارند. به این ترتیب از دامنه های جنوبی گندم و از دامنه های شمالی بته میبردند. در ته دره «نرگس» مزارع گندم منبسط است و در بین وقت سال (7 اسد) ساقه های گندم 35 سانتی متر بلند شده و هنوز سبز است.

حد به حد بفاصله های نزدیک نیم کیلومتر و یک کیلومتر قلعه ها در میان کشتزار ها افتاده است. زنان و اطفال هزاره ها با لباس های سرخ و سیاه روی بامها و در گرد و نواح قریه ها مشغول کار و بازی میباشند. این دره از «پنج او» تا «سر نرگس» یا کوتل نرگس 11 کیلومتر طول دارد و قلعه «غوچک»، قلعه «متا»، قلعه «میر حاجی»، قلعه «چاربالا»، و قلعه «کلان» یکی پشت دیگر دم راه میآیند. در پوزه های پیش برآمده تیغه کوه سمت چپ دره در نقاط بلند و صعب المرور حد بحد یک یک برج مخروطی دیده میشود که به مقصد امنیت و نگرانی دره آباد شده است. مزارع للمی در دامنه های بسیار شخ کوه های جنوبی دره طوری معلوم میشود که گوئی پارچه های سبز را در جدار سراسیمب کوه ها فرش

کرده باشند و هزاره های زحمت کش از رده های بسیار باریک تقریباً عمودی با گاو و قلعه خود در آن پایان و بالا میشوند. کوتل نرگس 2900 متر ارتفاع دارد.

دره گودر

در زیر پای غربی کوتل نرگس، دره دیگری آغاز میشود موسوم به دره «گودر». آب این دره خلاف آب نرگس بطرف غرب جاری است ولی پسان بطرف جنوب مایل شده و از ته دره «بینی گو» به هیرمند میریزد. اولین قلعه پایان این دره 25 کیلومتر از «پنج او» فاصله دارد. بفاصله 29 کیلومتری مرکز دای زنگی دره «گودر» دو شاخه میشود، یکی به طرف جنوب و دیگری بطرف شمال.

از دره جنوبی راهی بطرف «خوردک تخته» مرکز قدیم دایزنگی رفته که شاخه شمالی را دره «اخضرات» گویند و سرک هرات در میان آن کشیده شده است. بفاصله سی و نیم کیلومتری پنج او، رباط اخضرات واقع است. دره اخضرات از دره نرگس و گودر فراخ تر است. 9 کیلومتر دورتر در رباط مذکور قلعه یار محمد خان می آید. بفاصله 59 کیلومتری پنج او «کوتل کرمان» واقع است که 2930 متر بلندی دارد.

آخر کوه بابا و شروع بند واخان

کوه بابا، همان سلسله کوه قشنگی که از دهن دره غوربند در امتداد دامنه های شمالی آن این همه راه ها را طی کردیم و حد بحد قلعه های پربرف آنرا از مدخل دره ها تماشا کرده رفتیم، در حوالی کوتل اخضرات ببیان میرسد. این کوه که دو صد کیلومتر طول دارد از عقب کوه پغمان شروع شده و موازی با سلسله هندوکش بطرف قلب مملکت پیش میرود. ارتفاع عمومی تیغه این کوه از چهار هزار متر متجاوز است. از قلعه های معروف آن یکی «شاخ فولادی» است که از 5000 متر بیشتر ارتفاع دارد و دره فولادی بامیان بدان منتهی میشود. یکی از قلعه های بسیار قشنگ آن که تا حال از آن اسم برده نشده «کوه عروس» نام دارد که از «پنج او» و بهسود و دیگر نقاط معلوم میشود و در شمال شرقی مرکز ده زنگی دره «مور» به پای آن منتهی میگردد.

این قله از مجموع چندین قله استوانه‌ئی تشکیل شده و مجموع آن با رنگ گلابی‌ئی که دارد روی ورقه سفید برف شبیه به پایه‌های ابدات قدیمه‌ئی است که از سنگ خارای گلابی روی تهداب مرمری آباد شده باشد. کوه بابا از زیباترین کوه‌های افغانستان است و دو سرکی که از کابل تا پنج او مرکز ده زنگی کشیده شده در دامنه شمالی و جنوب آن امتداد دارد. سیاح میتواند با طی این دو راه دره‌های زیبا، آبهای شفاف، دهکده‌های قشنگ، تیغه‌های بریده بریده و گلابی و قله‌های سفید و پر برف «عروس» کوه‌های افغانستان را مشاهده کند و حظ ببرد. از غوربند تا یکاولنگ سرک بفاصله متوسط سی کیلومتر در دامنه‌های شمالی این کوه ادامه دارد و در کوتل شاتو میان «نیک» و «پنج او» سرک به ارتفاع 3100 متر از تیغه مرکزی آن گذشته و از دامنه‌های شمالی به دامنه‌های جنوبی آن واصل میشود.

در دامنه‌های جنوبی آن هم سرک بفاصله 30 کیلومتر تیغه کوه مذکور ادامه دارد ولی چون سرک در ته دره‌های فرعی که اسم بردیم کشیده شده منظره کوه بابا از نظر پنهان است. چون بلندترین قله کوه بابا، «شاخ فولادی» است و این قله در حوالی جنوب غربی بامیان واقع است، میتوان گفت که بلندترین حصص کوه بامیان همین دو قله «شاخ فولادی» و «کوه عروس» واقع شده و بعد از آن خم شده میرود. بعد از کوتل شاتو خمی تیغه کوه بصورت محسوس معلوم میشود و به این طریق دوام دارد تا در حوالی کوتل اخضرات خاتمه می‌پذیرد.

بعد از کوتل اخضرات اگر چه سرک از ته دره تنگی میبرآید و قسمی در وادی‌های فراخ و مجرای رودخانه لعل و کرمان ادامه دارد معذالک در افق شمال و جنوب میان دو سلسله کوه محدود است که تیغه شمال را «تیربند» و سلسله جنوبی را «بند و اخان» گویند. اهالی محلی این نقاط «بند» کوه و «کوه بند» را گویند و این کلمه با اسمای خاص کوه‌ها استعمال شده است. «بند و اخان» از کوه بابا پست تر و در افق جنوبی سرک، فراز یک سلسله تپه‌ها تا حوالی «دولت یار» ادامه دارد و از اینجا به بعد «بند بایان» جای آنرا میگیرد. این کوه تا چغچران و نقاط غربی آن ادامه یافته و بنام «فیروز کوه» هم یاد شده که از آن در موقعش ذکر خواهیم نمود.

لعل و کرمان

از نقاط معروف هزاره جات یکی لعل و کرمان است که در داستان ها و بعضی مأخذ هم اسم برده شده و شواهد عمرانات قدیم هم تا یک اندازه در آنجا دیده میشود چنانچه قبل برین درین موضوع اشاره نمودیم. لعل و کرمان دو کلمه و دو اسم و نام دو جای است متصل بهم که اگر از طرف ده زنگی بگیریم اول «کرمان» می آید و بعد «لعل». روی همرفته از پای کوتل کرمان به بعد سرک در حدود 35 کیلومتر داخل این دو علاقه میباشد. کرمان و لعل هر دو یکجا منطقه ایست نسبتاً فراخ و در امتداد کوه بچه ها یک سلسله تپه ها و غندیها دیده میشود. از لعل و کرمان رودخانه ئی میگذرد که بنام همین دو جا معروف است. دقت در اطراف این رودخانه در اینجا ضروری است زیرا در تشکیل رودخانه هریرود سهم زیاد دارد و این یادداشت مختصر وقتی به درد مامیخورد که به مطالعه خط سیر عمومی این رودخانه بپردازیم. رودخانه لعل و کرمان از «سرخ بوم»، یکی از قله های «بند واخان» که 6 کیلومتر از کرمان فاصله دارد، سرچشمه میگیرد و از کرمان و لعل و «دهن سقابه» و «رباط قزل» عبور مینماید. تا اینجا سرک هرات با مجرای رودخانه قریب است و بعد از نقطه اخیرالذکر از هم جدا میشوند و سپس سرک بطرف «گرم او» داخل یک سلسله تپه ها میشود و بالاخره در ته دره تنگی که شرح داده خواهد شد، داخل میشود.

رودخانه لعل و کرمان تا دولت یار بطرف شمال مایل میگردد و استقامت غربی را پیش گرفته و از راه دره «شینه» به خود «شینه» و از آنجا در نقطه ئی موسوم به «چراغ دان» متصل «لکه مزار» تقریباً 20 کیلومتر از دولت یار پایان تر به رودخانه سر جنگل یکجا شده و هریرود را تشکیل میدهد.

کرمان در حدود 20 کیلومتری کوتل کرمان و لعل 13 کیلومتر بعدتر ازین جا افتاده و از پنج او 92 کیلومتر فاصله دارد. 12 کیلومتر دورتر کنار مجرای رودخانه لعل و کرمان محلی است که آنرا «دهن سقابه» گویند و رباطی هم به این نام موجود است.

شنبه 7 اسد: اینجا برای نان چاشت کنار رودخانه توقف نمودیم. رباط سقابه از نقطه نظر موقعیت اهمیت زیاد دارد زیرا بحساب منازل کاروان رو قدیم نقطه وسط راه میان کابل و هرات میباشد و بهر دو جانب 15 منزل راه میباشد. از نقطه نظر اداری حکومت درجه سوم بنام حکومت لعل و سر جنگل وجود دارد که مربوط بحکومت کلان دایزنگی است.

بالا متذکر شدیم که لعل و کرمان چراگاهی برای حیوانات دارد. در حوالی رباط کرمان به قبیله کوچی «تغر» برخوردیم. به مجردیکه ما را دیدند یکدسته از

جوانان مست و مغرور قبیله خود را کنار راه رسانیده و خواهش نمودند که حتماً متوقف شده و مهمان ایشان شویم. آواز دهل از میان غزدها بلند شده و دسته جوانان رشید به اتن شروع نمودند. توقف کردیم و بیکی از غزدها داخل شدیم. ملک قبیله بکمال مهربانی و لطف از مهمانان خود استقبال نمود. دامن های غزده را بلند کردند. آواز دهل عدّه دیگر را دعوت به اتن نموده و یکعه جوانانی که منحیث تناسب اندام و خطوط چهره زیباترین هیکل های کلاسیک مجسمه های یونانی را بخاطر می آرد، در گرد و نواح غزده به اتن درآمدند.

بارها در پیرامون غزدها افتاده، شترها در دامان افق به چرا مشغول اند و سه چهار تن از دوشیزگان قبیله مشکوله ها را پر آب کرده و از دور بطرف غزده می آیند. آثار خوشی و نشاط و حرارت و فعالیت در چهره نجیب خورد و بزرگ قبیله دیده میشود. خطوط دور افتاده کوه ها، پستی و بلندی غزدها، غزدهای سیاه، آواز دهل، جنبش و حرکت و فعالیت و اتن یکی از مناظر ممیزه و مخصوص دامان آزاد کهسار وطن محبوب ما است که به آن علاقه دارم و دیدن آن هر فرد افغان را محظوظ میسازد. قبیله تغر زمستان را در علاقه «کوات» میگذرانند و اوایل بهار از راه «تل» و «جدران» و «غزنی» و «بهسود» داخل نفس هزاره جات شده از ده زنگی بطرف کرمان و لعل می آیند و از اینجا از راه «دولت یار» و «شینه» و «کاسی» مرکز چغچران بطرف «گم او» میروند و در آنجا سال یک مرتبه در تابستان بازار بزرگ قبایل کوچی تشکیل میشود و حینی که به چغچران رسیدیم مفصل از آن صحبت خواهیم نمود.

چاشت 7 اسد است کنار رودخانه لعل و کرمان در مقابل رباط «سقابه» برای صرف نان توقف نموده ایم. اینجا به حساب منازل نقطه وسط راه میان کابل و هرات است و بهر دو طرف 15 منزل راه ادامه دارد به تناسب شمال و جنوب هم این نقطه تقریباً وسط میان بلخ و مزار شریف و قندهار افتاده زیرا قرار اظهارات اهالی محلی سوار از دهن سقابه به چهار شب به بلخ و مزار شریف و قندهار رفته میتواند. راهی که از اینجا بطرف سرپل و بلخ رفته از «دنگک» پای کوتل کوشان، «دهن کوشان»، «سفید میدان»، و «کچن» میگذرد.

بدینقرار ملاحظه می فرمایند که راه سراسری مرکزی افغانستان خطی است که بصورت دقیق از وسط مملکت میگذرد و حتی بعضی جاهای روی این سرک که شهرها و نقاط آبادان گرد افق به تناسب شمال و جنوب و شرق و غرب به یک فاصله از آن افتاده اند.

در لعل و کرمان و دهن سقابه گلیم و برک و شال و نمد ساخته میشود. گندم و جو و شاخل و مشنگ و شبدر و رشقه کشت میشود. در لعل و کرمان و سرچنگل و تلخک تقریباً هزار خانه وار است و هر خانه از خود از 20 تا 24 «خانه دودی» دارد. خانه دودی به اصطلاح اهالی اینجا همسایه نشین یک قلعه را گویند.

ساعت دوی بعد از ظهر به راه افتادیم. سرک مجرای رودخانه لعل و کرمان را گذاشته و روی یک سلسله تپه ها پایان و بالا میشود و این وضعیت 19 کیلومتر تا «ریاط قزل» ادامه دارد. تقریباً به همین فاصله دورتر قشلاق «گرم او» (گرم آب) می آید که از «پنج او» مرکز ده زنگی 136 کیلومتر فاصله دارد و آخرین قشلاق هزاره نشین بطرف غرب می باشد.

بنام «گرم او» نقاط متعددی در افغانستان داریم، یکی آن همین قشلاق هزاره است که دورترین آبادی مربوط ولایت کابل بطرف غرب است و از نقطه نظر تراکم خانه ها و جمعیت بزرگترین دهکده هزاره میباشد که در خط مسافرت خود دیدم. سه پوزه خاکی تپه ها در اینجا یک جا شده و خانه ها به تدریج تا کمر تپه ها بالا رفته است. از این دهکده 6 کیلومتر دورتر روی بلندی تپه در بغل راه سنگقاله مخروطی از سنگ های طبیعی کوه تشکیل داده اند که این نشانی حدود ولایت کابل و هرات است. فاصله این نقطه از پنج او 142 کیلومتر و از کابل از راه بامیان 550 کیلومتر میباشد و 2930 متر ارتفاع دارد.

اینجا چند دقیقه توقف نموده و روی تپه ها و کوه های افق شرقی و غربی یعنی بطرف کابل و هرات نگاهی افکنده و مسافرت خود را ادامه دادیم. از این نقطه به بعد سرک داخل دره تنگ و قشنگی میشود که آب شفاف و باریکی در ته آن جاری است. سرک با دره پیچ و تاب میخورد، عصر است. آفتاب از ته دره پریده و هنوز شاخه های کوه در پرتو آن روشن است. نسیم بسیار لطیف از روی بته های کوهی برخاسته است. کبک و کبک زری زیاد دارد و خیل خیل از روی سرک و در دامنه های کوه های دو طرف دره دیده میشود. رفقای ما مصروف شکار اند و آواز فیر ایشان سکوت دره را بر هم زده است. این دره قشنگ یازده کیلومتر طول دارد و آخر آن آخر کهستانات هزاره جات است. آفتاب نزدیک به غروب است، از دره برآمده و داخل وادی فراخ چغچران شده ایم. آب «سبز او» (سبز آب) که در «یک اولنگ» دیدیم داخل دره «سر جنگل» شده و به نام رودخانه سرچنگل کهسار شمال هزاره جات را عبور نموده و اینک در وادی چغچران از کنار آبادهای «دولت یار» میگذرد.

20 کیلومتر پایان تر آب لعل و کرمان در «چراغ دان» متصل «لکه مزار» به آن یکجا شده و از اینجا به بعد بنام رودخانه «هریرود» مسمی میشود.

دولت یار

دیگر روز 7 اسد به دولت یار رسیدیم. خیمه های ما را کنار سواحل سنگی رودخانه «سرجنگل» در محلی موسوم به «ماهی پر» نصب کردند. رباط «دولت یار» از «پنج او» مرکز ده زنگی 153 کیلومتر و ماهی پر 158 کیلومتر فاصله دارد. دولت یار اولین دهکده مربوط ولایت هرات است که دم راه می آید و از نقطه نظر اداری مربوط بحکومت درجه سوم چغچران است که مرکز آن «کاسی» نام دارد و آنرا پسان تر خواهیم دید. دولت یار اولین دهکده چغچران و شرقی ترین آبادی مربوط ولایت هرات است که سرک سراسری کابل - هرات از آن میگذرد و میتوان آنرا دروازه غربی حصار کهستانی هزاره جات خواند. سرک و مجرای رودخانه سرجنگل از این نقطه به بعد تا قلعه آهنگران و بعدتر تقریباً 50 کیلومتر از سلسله «بند واخان» و «بند بایان» که افق جنوبی را مسدود ساخته دور مییاشد. بطرف شمال غندیها و تپه های خاکی معلوم میشود و از روی تشکل اراضی و اوضاع توپوگرافی مناظر صفحات شمال هندوکش بنظر می آید و از ماورای تپه ها افق گشاده و فضای وسیع باختر محسوس میشود. در گرد و نواح دولت یار اراضی زراعتی منبسط است. گندم و جو بیشتر کشت میشود. اهالی آن «تیمنی» و در حدود 200 خانه میباشند. هر وقت که رفت و آمد روی سرک سراسری مرکزی بصورت مرتب عملی شود، دولت یار یکی از منازل عمده و یکی از توقفگاه های آن خواهد بود و آن وقت نصب تانک تیل و تعمیر هتل کوچکی در اینجا ضروری خواهد شد.

رفقای سفر ما و جمعی از باشندگان محلی کنار مجرای هریرود روی صخره های «ماهی پر» جمع هستیم. رودخانه که اینجا هنوز هم بنام سرجنگل و پایان تر بنام هریرود یاد میشود در بستر سنگی خویش به ناز و خروش جریان دارد. از روی بستر و سواحل سنگی رودخانه واضح معلوم میشود که رشته های سنگی کوه های هزاره جات به اندازل پست شده رفته که بالاخره سطح زمین را تشکیل داده و خاک زراعتی روی آنرا فراگرفته است. «ماهی پر» نقطه ئی است که اختلاف 3-4 متر پستی و بلندی مجرای رودخانه آبخاری تشکیل داده و در نقطه ئی که آب پایان میریزد ماهی ها در سطح بالا خیز میزنند و عموماً بدان نرسیده و پس می افتند.

تیمنی ها برای گرفتن این ماهی ها اصول مخصوصی دارند. در نوک چوبی، تکرری را بسته و روی سنگ مقابل شرشره آب می نشینند، وقتیکه ماهی خیز میزند، آنرا بهوا گرفته و عقب سر خود پرتاب میکنند و باین ترتیب در ظرف دو سه ساعت صدها ماهی میگیرند.

شب اولی است که مهمان رودخانه «سر جنگل» یا سرجنگل آب میباشیم. بستر سنگی رودخانه، خط آبی جریان آب، صخره های بزرگ، صدای آبشار، آسمان گشاده فراز تپه های سمت شمال، و خستگی راه هر کدامش بجای خود عاملی است که قوه حرکت را از ما سلب کرده و هرکس روی سنگی در وسط آب نشسته یا دراز کشیده و به زمزمه امواج رودخانه سرجنگل گوش میدهد. دامن آسمان آهسته آهسته سیاه و ستارگان یکه یکه پیدا شده میروند. در عالم خواب و خیال کوه ها، قله ها، کوتل ها، رودخانه ها، وادی ها و منازل طولانی راه همه چون برق از نظرم میگذرد. رودخانه ئی که در دره «سبز او» یک اولنگ جوئی بیش نبود، در دره سرجنگل کلان شده و اینک بشکل رودخانه خروشان از میان صخره های «ماهی پر» میگذرد و پایان تر بنام «هریرود» جائی میروود که آخرین منزل مسافرت ما بدانجا منتهی میشود.

نان تیار است، ماهی های سرجنگل بریان شده، رادیوی سفری خبرهای داخل و خارج را در پیرامون خیمه های ما پخش کرده است.

از دولت یار تا کاسی

ساعت ده روز 8 اسد به قصد «کاسی» مرکز «چغچران» به راه افتادیم. سرک بفاصله یک کیلومتری مجرای رودخانه سرجنگل کشیده شده و فاصله میان سرک و رودخانه را اراضی زراعتی اشغال کرده است. زمین و سرک هر دو هموار است. 13 کیلومتر دورتر اولین آبادی که دم راه می آید «شینه» یا «شینیه» نام دارد. شینه جائی است سبز و خرم و رودخانه لعل و کرمان که پیشتر بشرح آن پرداختیم و از رباط «قزل» از آن جدا شده بودیم، از ته دره ئی تنگ «شینه» به آرامی رمیده و از مقابل دهکده شینه و درختان سبز و انبوه آن میگذرد و 6 کیلومتر دورتر بطرف شمال گفته در «چراغدان» به رودخانه سرجنگل یکجا میشود. شینه وادی ایست مستطیل شکل که طول آن از جنوب به شمال افتاده است.

شرق و غرب آن بیشتر تپه زار و مخصوصاً بطرف غرب دامنه جدار دره شینه بشکل کوه بچه پیش برآمده است. بالای تپه ها و روی تیغه کوه فاصله بفاصله برجها مدور و مخروطی و بعضی های آن چهار ضلع است. از سنگ ساخته شده و در قسمت فوقانی تیرکش و کنگره دارد و سنگ کاری آنها خیلی قشنگ و محکم و زیبا است. در شینه درخت های بزرگ چنار وجود دارد و جای الله یار خان ملک و روشناس دهکده در میان شاخسار درختان در سواحل راست رودخانه پنهان است.

اسحق زائی های مالدار در کنار سواحل رودخانه غزندیهای خود را نصب کرده اند. ایشان از «گلران» می آیند. بیلاق تابستانی آنها کوه های ده زنگی میباشد. در مقابل شینه 6 کیلومتر بطرف شمال غرب گفته، در پای کوه بچه زرد رنگ و نصورای، آبادی و زیارتی است موسوم به «چراغدان» و «لکه مزار». رودخانه لعل و کرمان در اینجا به رودخانه سرچنگل وصل میشود و مجموع هر دو را ازین بعد هریرود گویند.

بعد از کمی توقف در شینه راه خود را پیش گرفتیم. سرک از پل شینه روی رودخانه لعل و کرمان که اینجا بنام رودخانه شینه هم یاد میشود، میگذرد و داخل یک سلسله تپه های خاکی میگردد. از «لکه مزار» تا «بادگاه» 26 کیلومتر سرک و رودخانه هریرود از هم جدا هستند. رودخانه در بستر سنگی خود در ته دره عمیقی جریان دارد که محل کشیدن سرک در کنار آن نیست و سرک قراریکه گفتیم داخل یک سلسله تپه ها میگردد.

هوای این منطقه گرم است. گندم للمی که در هزاره جات سبز بود، اینجا زرد شده و چون ارتفاع این تپه ها از کوه های ده زنگی پست تر است اگر باران مرتب نیارد، للمی زود میسوزد و زردی ئی را که ذکر کردیم پیش از وقت است. سرک در خم و پیچ کمر تپه ها پیچ و تاب میخورد. حرارت آفتاب روی تپه های خاکی بیشتر محسوس میشود. از بعضی نقاط بلند سلسله غندیها مانند موج دریا بنظر می آید و در آخر افق جنوبی در قله های «بند واخان» دو لکه کوچک و سفید برف معلوم میشود.

12 کیلومتر دورتر از شینه دهکده کوچکی است موسوم به «گنداب». اینجا شيله ایست و آب باریکی از دامنه های بند واخان از میان تپه ها باینجا میرسد. گنداب حصه فراخ علف زاری دارد. در اینجا سه نوع رهایشگاه دیده میشود. غزدی، خرگاه و خانه های گلی یک منزله. اسحق زائی ها در غزندیهای سیاه، فیروز کوهی های محلی در خرگاه بود و باش دارند و خانه های گلی مخصوص زمستان

ایشان است. گل خانه های گلی شوره دار است و سفید میزند. 20 خرگاه در پای تپه قطار است و غزندیهای سیاه روی علف ها نصب است. سرک باز دوری زده و 2 کیلومتر بعدتر باز بالای تپه هائی میشود که از بته پوشیده است و للمی ندارد.

14 کیلومتر دورتر از گنداب که 26 کیلومتر دورتر از شینه میشود، سرک در وادی «بادگاه» دوباره بسواحل مجرای هریرود پیوست میگردد. اینجا رودخانه هریرود دفعتاً بنظر میخورد. بستر آن سنگی و روی سنگ های سواحل آنرا گل زرد رنگی فراگرفته و با رنگ آبی آب منظره قشنگی تشکیل داده است. رودخانه به آرامی تمام جریان دارد. گندم در سواحل چپ آن زرد شده، در کنار چپ آن قشلاقهای بادگاه و در کنار راست آن 14 خرگاه بزرگ نصب است. رباط بادگاه کنار رودخانه در میان کشتزار ها واقع است. درخت های چندی هم دیده میشود. افق جنوبی را بند واخان مسدود ساخته و آن حصه آنرا که در عقب قشلاق های بادگاه واقع شده، «سیاه سینه» گویند.

در وادی «بادگاه» 5 کیلومتر سرک در حوالی مجرای رودخانه هری رود کشیده شده سپس سرک از آن جدا شده و باز داخل یک سلسله تپه ها میگردد ولی این دفعه خط سرک طوری ادامه دارد که افق مقابل تا نقطه دوری تشخیص میشود. بطرف شمال و جنوب دو رشته کوه بلند تر از کله تپه ها معلوم میشود. رویهمرفته تیغه کوه های اطراف و خطوط تپه ها و غندیها همه بطرف غرب سرایشیب است. افق گرد آلود است. کوه ها، تپه ها، غندیها نشان میدهد که قشر زمین در اینجا خیلی ها چین خورده و بسبب نبودن آب تحت تابش آفتاب سوخته است.

در آفتاب مایل بعد از ظهر سایه کله های تپه ها صفحه «موزائیک» سیاه و طلائی تشکیل داده. این منظره به دشت های باختر شباهت دارد. منتها اینجا تپه زار است ولی سرهای تپه ها عموماً از یکدیگر بلند نیستند و روی همرفته خمیدگی و نشیب بطرف غرب، بجانب وادی «کاسی» محسوس میشود. این تپه ها 11 کیلومتر راه را در برگرفته و بالاخره سرک از پوزه سنگی گذشته به کنار سواحل رودخانه هریرود به وادی «کاسی» منتهی میشود. اینجا مانند وادی دولت یار تپه ها از دو ساحل رودخانه کمی دور شده و وادی فراخ و طولانی مدنظر گسترده میشود. 5 کیلومتر دورتر کنار سواحل هریرود به مرکز حکومت چغچران یعنی «کاسی» واصل شدیم و چهار روز در اینجا اقامت داشتیم.

بخش پنجم

چغچران

چغچران حکومت درجه دوم و مربوط به حکومت کلان غور است که در حوزه ولایتی هرات شامل می‌باشد. چغچران از طرف شمال به «بند سیاه توپ» محدود است. این کوه از بالامرغاب شروع شده و بطرف سرپل ادامه دارد.

در دامنه های جنوب کوه مذکور «چار صده» مربوط به چغچران در دامنه های شمالی آن «ماغ» علاقه میمنه افتاده است. پس طرف شمال چغچران را علاقه های جنوبی میمنه و سرپل محدود ساخته است. بطرف جنوب چغچران «بند بایان» واقع است. این کوه دامنه بند و اخان است که افق جنوبی را محدود ساخته و از شرق بغرب تقریباً موازی با مجرای هریرود ممتد است و بعضی ها آنرا «فیروز کوه» یا «فیروزه کوه» مینامند. بطرف شرق چغچران «دولت یار» افتاده و دامنه حوزه اداری آن تا حدود ولایت کابل و هرات، یعنی تا حوالی دهکده «گرم او» هزاره جات انبساط دارد. بجانب غرب چغچران، شهرک واقع است و شمال غرب آن «آق گنبد»، «اله یار» و «کورج» و «قادس» واقع می‌باشند.

اهالی چغچران عموماً فیروز کوهی هستند. بعضی ها تصور کرده اند که جد آنها «فیروز» نام داشته ولی چنین نیست بلکه شاخه ئی از باشندگان اصیل و اصلی غور اند. خود شان خود را احفاد ملکان غور دانسته و سلاله نسب خود را به غلجی ها پیوست میکنند. «فیروز کوهی» اسمی است نسبتی که از روی شهر «فیروز کوه» مرکز سلاله های غوری یا از روی نام کوه «فیروز کوه» یا «فیروزه کوه» آمده است.

«بیلو» در کتاب «تجسس در باب نژادهای افغانستان» تعداد ایشان را در حدود 20 هزار خانه نوشته و آنها را بدو حصه بزرگ تقسیم میکند: «دراری» یا «دروزی» و دیگری «محمودی» و میگوید که دروزی شاخه مهم آنست که تقریباً 12 هزار خانه می‌باشد. خود فیروز کوهی خود را به دسته های ذیل تقسیم میکنند: سلطان یار، الله یار، خدایار (اولاد یک پدر و شاخه های یک قبیله اند)، زای

رضا، زای حسین، زای حاکم (دستهٔ اخیر الذکر خود را اچکزائی میداند)، «یار فولاد»، «شیخ»، و «ادهم» مراکز عمدهٔ رهایش فیروز کوهی های چغچران است. تیمنی ها که بار اول از ایشان در دولت یار اسم بردیم، بیش از 200 خانه در نقطهٔ اخیر الذکر نمیباشند و مرکز ثقل رهایش آنها جنوب غربی غور است و جمعیت «تیوره» مرکز حکومت کلان غور عموماً از ایشان تشکیل شده است.

فیروزکوهی و تیمنی باشندگان اصیل کهسار غور اند و بالشبیه در دورهٔ جلال و عظمت «فیروز کوه» به حاشیهٔ اطراف چغچران و دولت یار و بعضی نقاط دیگر هم پراکنده و متمرکز شده اند. قراریکه خودشان اظهار میکنند به کتلهٔ «غلجی» پشتانه مربوط میباشند.

«هرودوت» پدر مؤرخان «تیمنی» های ما را به اسم «تهامنی» یاد کرده است. یک دفعه ایشان را بین زرنجی ها (اهالی زرنج و حوزهٔ هیرمند) و «یوتی» ها قرار میدهد و دفعهٔ دیگر با زرنجی ها، پارتی ها، هیرکانی ها، خوارزمی ها یکجا نام میبرد. از مؤلفان قدیم «استفن» که او هم در حقیقت گفته های هرودوت را تکرار میکند، از آنها یاد آوری میکند. «تهامنی» متذکرهٔ هرودوت با مختصر تحریفی تا امروز بصورت «تیمنی» باقی مانده و بشرحیکه نوشتیم، عدهٔ مختصری از ایشان در دولت یار و عدهٔ کثیری در کوه پایه های غور زندگانی دارند.

«فیروز کوهی» قراریکه گفتیم اسمی است نسبی و وضعی و نسبتاً جدید. شاید ایشان «اوتی» های متذکرهٔ هرودوت باشند. تیمنی ها را به دو شاخهٔ بزرگ تقسیم میکنند که یکی را «قبچاق» و دیگری را «درزائی» گویند و احتمال دارد عبارت از همان «درازی» یا «دروزی» ئی باشد که «بیلو» آنرا یکی از دو شاخهٔ فیروزکوهی خوانده است. بهر حال این شاخه خواه جزئی از فیروزکوه و خواه قسمتی از تیمنی باشد، هرودوت از آنها بنام «دروسی ئی» یاد کرده و شهر معروف آنها را «تیاره» خوانده است. این شهر همان «تیوره» یا «تیواره» مرکز غور است که حین وصول از آن مفصل صحبت خواهیم نمود.

کاسی

مرکز چغچران که بعد از ظهر 7 اسد بدان مواصلت نمودیم، «کاسی» نام دارد که از دولت یار 67 کیلومتر فاصله دارد. کاسی و قشلاق های مربوطهٔ آن اصلاً در

شمال مجرای هریرود واقع است ولی مرکز حکومتی چغچران با محوطه بزرگ مربع آن در دهن «کند دیوال» تقریباً به 300 متری سواحل جنوب رودخانه آباد شده است. بطرف شرق کاسی، «قطس»، بطرف غرب آن «سونک»، «والند»، بطرف شمال آن «غلمین» واقع است و به جنوب آن «هریرود» جریان دارد. از مربوطات آن یکی شیله «کند دیوال» است که از وادی کاسی به دامنه و داخل رشته «بند بایان» پیش رفته است و «اخنو خانه» یکی از دهکده های مهم آنست. روی هم رفته دره کاسی را به سه حصه سفلی، وسطی و علیا تقسیم میکنند و تقریباً سه صد خانه در آن آباد است و باشندگان آن فیروزکوهی و از شاخه های «خدایار» و «شیخ» و «ادهم» میباشند.

اهالی کاسی و چغچران عموماً زمین دار هستند و کشت آنها همه دیمه است. بعضی پارچه های زمین آبی که دارند برای چریدن حیوانات خود به اولنگ و چراگاه تبدیل داده اند. از حبوبات فقط گندم و جو میکارند. زمستان چغچران طولانی است و 6 ماه سال را در بر میگیرد. در آخر سنبله آب را از طرف شب یخ میزند ولی حرارت روز آفتاب این ماه را هم گرم نگه میدارد. قرار بیانات اهالی از آخر قوس تا 15 حوت تقریباً دونیم ماه رودخانه هریرود را درین حصص یخ مینندد و مردم از روی یخ عبور و مرور میکنند. حالا دوشنبه 19 اسد درجه حرارت در سایه 23 درجه سانتی گرید بالای صفر است.

زنان فیروز کوهی به بافت پارچه ها و کارهای دستی علاقه زیاد دارند و مصنوعات چغچران بیشتر ثمره دست آنها است. گلیم هائی مییافتند که آنرا «طبغه» گویند و اشکال گلیم های مذکور بیشتر «خشتی» است. «چپک» هم مییافتند و این یکنوع پارچه ایست از گلیم نازک تر و مثل قاشقاری مزار شریف هم بزمین فرش میشود و هم مانند شال پوشیده میشود. چپک از پشم میش بافته میشود. «جاجیم» یکنوع پارچه نازک دیگری است شبیه به «قاغمه» ولی کلفت تر و از آن خود اهالی روی لحاف میسازند. «عجری» یکنوع پارچه نازک دیگر را گویند که زیر زین اسپ می اندازند. برک آنها اونی است. کرک هم میسازند، مخصوصاً مردمان الله یار علاوه برین چندین رقم جوال میسازند. یکنوع آن بسیار بزرگ است و آنرا «سوری» یا «غنچ» گویند و مخصوص حمل و نقل گاه و علف میباشد. نمدهای سیاه و سفید و رنگه هم درست میکنند. جراب و دستکش و پای تو هم میسازند. در علاقه چغچران پوست سیاه گک (دله خفک) سگ ابی، روباه و «اوشق» که مثل پوست پلنگ است پیدا میشود. در غرچستان پلنگ است و پوست آن در آنجا بدست می آید.

اهالی چغچران خرگاه نشین هم هستند و ایام گرمی را در خرگاه میگذرانند. چون ایشان مجاور به صفحات شمال هستند، بلا شبهه خرگاه سازی را از اهالی باختر یاد گرفته اند. در خود چغچران خرگاه های بسیار خوب ساخته میشود و در دره کاسی که یک روز مخصوص بسواری اسپ در آن گردش کردیم نمونه های خورد و کلان آن را ملاحظه کردم. در کاسی هم کنار هریرود خرگاه مجلی برای اقامت ما نصب نموده بودند. این خرگاه ها و خرگاه «ترکمنی» در شکل عمومی و اصل استخوان بندی خود یک چیز است تنها کمی فرق در این است که خرگاه های ترکمنی در داخل با انواع مختلف قالبینچه ها مزین است و خرگاه های اینجا در حاشیه بیرون خود به ارتفاع تقریباً یک متر چغ بافتگی و منقوش با اشکال و الوان قشنگی دارند و دروازه های آن ها همه چوبی و منبت کاری میباشد. سطح خارجی گنبد خرگاه را در صفحات شمال و اینجا با نمد میپوشانند.

زنان فیروز کوهی چغچران لباس مخصوصی دارند. پیراهن زنانه که آنرا «جامه» گویند عموماً از قنایز میباشد. از پیش رو و از بغل باز است و مرکب از سه پارچه دراز میباشد یکی در عقب و دوی دیگر در دو پهلو. آستین های آن از شانیه تا آرنج دوخته و بقیه آن بصورت پارچه کشال است. بر سر خود یکنوع کلاه میکنند که آنرا «تمال چک» گویند. عموماً از قنایز میباشد و دو بند دارد که در زیر گلو بسته میشود. بالای آن دستمال بسته میکنند و روی آن چادر مخصوص سیاه که آنهم بصورت نیم دایره برش میشود، میپوشند.

غرجستان

چون در کاسی چهار روز توقف داشتیم موقع تماس و ملاقات با اهالی غرجستان هم دست داد. غرجستان هم مانند غور یکی از آشیانه های سنگی کشور ما است که داخل شدن به آن از اشکال خالی نیست. در اسمای «غور» و «غرجستان» کلمات «غر» و «غرج» هر دو به معنی کوه است و این خود نشان میدهد که سلاسل جبال در تشکل اراضی این دو جا چقدر دخیل است. «غرجستان» و «غور» دختران کوه و خواهران همدیگر اند و هر دو رولی تقریباً شبیه بهم در تاریخ افغانستان بازی کرده اند. این دو علاقه دشوار گذار مأمّن آزادی و کانون حریت و استقلال بوده و در مواقع بسیار مشکل تاریخ امرای محلی این دو جا به عناوین «شار غرجستان» و «غور شاه» پرچم آزادی را فراز قله های بلند جبال نگه داشته و تهاجم بیگانگان را با ضربات سخت جواب گفته اند. غرجستان یکی از قطعاتی است که مانند غور معلومات ما در اطراف آن خیلی محدود میباشد و

در خور آنست که از نقطه نظر جغرافیه و تاریخ تحقیقات اصولی علمی در آن بعمل آید. پارسال در یکی از شماره های انیس چتر سطری مختصر راجع به آن نوشتیم و با این مسافرت خویش بسیار مائل بودم که در این منطقه داخل گردم ولی چون علاقه ایست از راه چپ و دیدن آن وقت و وسایل کافی میخواید عوض آن به غور رفته و راجع به غرجستان به تحریر آنچه عجالتاً از زبان چند نفر منورین آنجا شنیدم اکتفا میکنم.

غرجستان از نقطه نظر اداری حکومتی مربوط به حکومت درجه دوم چغچران است و از خود حکومتی یا علاقه داری ندارد. غرجستان از طرف شمالی محدود است به بند «سیاه توپ» و بند «سر درخت» تا بالامرغاب. بطرف جنوب آن «آق گنبد» افتاده، شرق آن را رود مرغاب محدود ساخته و بطرف غرب آن «دهن کوچه» مربوط «تاوس» حکومت درجه سوم «قلعه نو» واقع است.

غرجستان از دره های ذیل تشکیل شده:

- 1- دره «فیاق»،
 - 2- دره «لغرا». آب این دو دره به «اشپار» یکجا شده و به رودخانه مرغاب میریزد.
 - 3- دره «سر تور» که آب آن به دهنه «ده تور» به رودخانه مرغاب یکجا میشود.
 - 4- دره «کودیان» که آب آن با آب «جوند» ملحق شده و مجموع آن در نقطه موسوم به «چار چاق» به رودخانه مرغاب میریزد.
 - 5- دره «بولن تاغ» که آب آن به دهن «کوی» به رودخانه مرغاب یکجا میشود.
- به این ترتیب قراریکه ملاحظه می فرمایند، آب تمام دره های غرجستان به رودخانه مرغاب منتهی میشود.

صده، چهار صده، نو صده

مربوط به غرجستان از تذکار یک مطلب دیگر هم ناگزیرم و آن موضوع صده، چهار صده و نوصده است. اهالی غرجستان «صده» دره میوه دار را گویند و از چهار آن که عبارت از:

- 1- صده مرغاب
- 2- صده ملمنج و کنداغ

3- صده فلاخر

4- صده خفک میباشد، علاقه ئی بنام «چهار صده» تشکیل و معروف گردیده.

چهار صده علاقه ایست گرم سیر، اشجار میوه دار چار مغز، زرد آلو، بهی و توت خیلی زیاد دارد. پنج صده دیگر عبارت از فیاق، سرتور، کودیان جوند، لغزا و یولن تاغ میباشد. و عبارت از دره های پنجگانه ایست که از مجموع آن غرجستان تشکیل گردیده است. این هم نا گفته نماند که غرجستان تاریخی مجموع «چار صده» و «پنج صده» هر دو را در بر گرفته و از «نو صده» تشکیل شده است ولی امروز چهار صده آن بنام یک علاقه هم شهرت دارد.

غرجستان از نقطه نظر تشکل اراضی وضعیت عجیبی دارد که بصورت نمونه آنچه راجع بیکی از دره های معروف آن، «جوند»، شنیده ام، برای تان نقل میکنم: جوند دره ایست میان «کودیان» و «یولن تاغ». آب آن از «آق گنبد» سرچشمه میگردد و در «چار طاق» به رودخانه مرغاب میریزد. از سر تا آخر دره فوق العاده عمیق و از جنگل اشجار میوه دار پوشیده میباشد. اشجار در بعضی جاها به اندازه ئی غلو و متراکم است که سوار به آسانی تردد نمیتواند. اشجار توت و چار مغز و زرد آلو و تاک انگور سیاه بسیار دارد. جوند از علاقه های گرم سیر است و در تابستان مانند تنور گرم میباشد. در کوه های اطراف آن آب قطعاً پیدا نمیشود و چشمه ندارد. مردم مالدار در زمستان، آنهم اگر باران شود در کوه ها میروند و برای آب آشامیدنی خود و حیوانات خود حوض ها میسازند و آنها را از آب باران پر میکنند. دره تنگ و فوق العاده عمیق (تخمیناً 500 متر یا بیشتر) و ته آنهم از اشجار پوشیده میباشد. پایان شدن در ته دره فوق العاده مشکل است و در اکثر جاها از پته های زینه های سنگی پایان و بالا میشوند. بعلت تنگی دره و عمق آن و کثرت اشجار آفتاب در ته دره به آسانی رسیده نمیتواند و اهالی در ته شاخسار درختان ایام گرمی را میگذرانند. اهالی آن تاجک و فیروز کوهی میباشدند.

در زمستان با حیوانات خود در کوه ها و تابستان در ته دره بجمع آوری میوه های خود مصروف میباشدند. از روی دره «جوند» سائر دره های غرجستان را هم قیاس کرده میتوانید. کوه های غرجستان بلند نیست ولی عمق دره ها فوق العاده زیاد است. معاونین مرغاب شق هائی به عمق چندین صدمتری در بین گوشه افغانستان ایجاد کرده و در خود غرجستان از بین آب استفاده بعمل آمده نمیتواند.

سه خط سنگ و سه خط آب

کاسی مرکز چغچران کنار مجرای هریرود، نقطه وسطی است که از آنجا موجودیت سه خط سنگ را در میان سه خط آب خوبتر میتوان فهمید. مقصد از این سه خط سنگ و آب سه تیغه کوه و جریان سه رودخانه بزرگ افغانستان است. این سه رودخانه: فراه رود، هریرود و مرغاب است که در علاقه چغچران سه تیغه کوه «بند بایان» کچک - نرکوه و بند سیاه توپ آنها را از هم جدا کرده به این تفصیل:

- 1- بند بایان به جنوب چغچران افتاده، آب های دامنه های جنوبی آن به فراه رود و آبهای دامنه های شمالی آن به هریرود میریزد.
- 2- کچک و نرکوه در شمال چغچران افتاده، آبهای دامنه های جنوبی آن به هریرود و آبهای دامنه های شمالی آن به رود مرغاب میرود.
- 3- بند سیاه توپ در انتها الیه حدود شمالی چغچران واقع است. آبهای دامنه های جنوبی آن معاونین مرغاب را تشکیل میدهد و آب های حصص شمالی آن بطرف سرپل و میمنه میرود.

دره کاسی

پیشتر متذکر شدیم که دهکده ها و قشلاق های کاسی بطرف سواحل راست هریرود افتاده و فقط مقر حکومتی کنار سرک در سواحل چپ رودخانه آباد است. روز شنبه 10 اسد برای دیدن دره کوچک کاسی و چراگاه شیخ که در انتها الیه شمالی آن واقع است به سواری اسب برآمدیم. بطرف راست ساحل روی برجستگی سنگی بقایای قلعه مستحکم افتاده. عقب این قلعه و تیغه اول تپه ها دره کوچک و سبز کاسی شروع میشود. در دهن دره خانه ها و دهکده کاسی سفلی و در وسط آن یعنی تقریباً 4 کیلومتر بعدتر آبادیهای کاسی وسطی می آید. در 8 کیلومتری دهن دره از پوزه سنگی کوه گذشته و وارد دره دیگری شدیم که دامنه دره اولی شمرده میشود. این دره گشاده شده رفته و 2 کیلومتر بعد به چراگاه فراخ مستطیل شکل که شرق و غرب آنرا دو رشته تپه ها گرفته منتهی میشود. دهکده «شیخ» در کناره وسطی آن واقع است. دره کاسی سراسر سبز است. بعضی قسمت ها را علف به ارتفاع 40 سانتی متر پوشانیده و در بعضی قسمت های دیگر گندم کشت میکنند.

دهکده های کاسی مرکب از خانه های گلی زمستانی و خرگاه ها و چپری های نیئی تابستانی است. در اطراف دهکده ها 10، 15، 20 خرگاه روی علف های سبز نصب است و بیشتر چغ هائی که از نی در اطراف خارجی آن می بندند. با اشکال و نقوش رنگه خود جلب نظر میکند. بعضی از این چغ ها بشکل گلیم های خشتی رنگه منقوش است. بعضی های دیگر به مربع های بزرگ تقسیم شده. در میان مربع ها اشکال لوزی و فاصله میان هر مربع با اشکال کج و پیچ مزین گردیده است. دروازه های خرگاه مثبت کاری به پیش روی آن محوطه کوچکی دارد که از چغ دورادور آنرا دیوار کرده اند و بالای دروازه ها یکنوع پارچه سفید دندانه دار با مغزی سیاه آویزان میکنند.

در قسمت علیای دره بزرگترین دهکده فیروز کوهی افتاده که آنرا دهکده شیخ گویند. اینجا چراگاه وسیع و منبسطی است، اشکال مدور خرگاه ها دیوارهای پست خانه های گلی غزدهای سیاه قبایل کوچی، خیمه های سفید و جدید ملکان میران زائی و در آخر وادی خانه های نخودی رنگ و متراکم زمستانی باشندگان محلی فیروزکوهی منظره قشنگی تشکیل داده است. روی بساط زمردی چراگاه رمه های متعدد گاو و گوسفند و شتر، جوانان قوی هیکل خوازم، نیازی، گلابی، میران زائی چادرهای سیاه و زیورات نقره ئی دختران و زنان کوچی دخترک ها و اطفال فیروز کوهی دکانهای موقتی و مال التجاره کوچیان سوداگر صحنه تشکیل نموده ملون، قشنگ زنده و زیبا و پر از جنبش و فعالیت که از دیدن آن مسرت دست میدهد.

گم او اجتماع سالانه قبایل کوچی

یکی از مناظر بسیار دلچسپ که گوشه از حیات قبایل کوچی ما را نشان میدهد، چراگاه «گم او» (گم آب) و تشکیل بازار بزرگی است که سال یک مرتبه برای یک ماه، یک و نیم ماه تشکیل میشود. اگر چه خودم متاسفانه این چراگاه و اجتماع و بازار آنرا ندیدم ولی معلوماتی راجع به موقعیت و صورت تشکیل آن گرد آوردم. «گم او» محلی است که تقریباً در 56 کیلومتری شمال غرب قسمت علیای کاسی افتاده. از کاسی راهی که باین طرف رفته 18 کیلومتر دورتر به «غلمین» میرسد و در 38 کیلومتر بعد از نقطه اخیر الذکر «گم او» می آید.

«گم او» میدان خیلی فراخ و سبزی است که اطراف آنرا کوه ها و تپه ها گرفته است. از طرف شمال کوه «مژدی»، از طرف جنوب کوه «حصار»، از طرف شرق گردنه کوه «غنچ» و از طرف غرب کوه «پیلۀ سرخ» آنرا احاطه کرده و چشمه آبی از گردنه «گم او» آمده و در چراگاه دامان کوه جذب میشود و از اینجهت چراگاه مذکور را «گم او» گویند.

در این چراگاه سال یک مرتبه در ماه سرطان تقریباً تمام قبایل کوچی افغانستان، آنهاییکه در حصص شرقی و جنوب شرقی زندگانی دارند از یکطرف و کسانیکه در حواشی غربی و شمال غربی حرکت دارند از طرف دیگر با حیوانات و مال التجاره خود بحرکت آمده و در ماه سرطان در «گم او» مجتمع میشوند. از طرف شرق و جنوب شرق از حوالی جلال آباد و هده و سمت جنوبی و منگل و جدران و کوات قبایل خوازک، نیازی، گلابی، تغر، سلیمان خیل، عمرزائی، احمد زائی و غیره می آیند و از طرف غرب و شمال غرب، از حوالی هرات و بادغیس و قلعه نو و میمنه و فراه قبایل میران زائی، موسی زائی، اسحق زائی، نورزائی، اچکزائی با شعب و فروعات خود باین نقطه متوجه میشوند.

قبایل کوچی جنوب و جنوب شرق که با سرحدات هند (در سال 1322 کشور پاکستان هنوز تولد نشده بود) تماس دارند. مال التجاره و مصنوعات با خود می آورند و قبایل کوچی غرب و شمال غرب حیوانات و پیداوار مصنوعی و زراعتی خود کشور را با خود میگیرند و در حدود 20، 25، 30 هزار نفر در «گم او» یکجا میشوند. در روز افتتاح و تشکیل بازار این دو دسته کوچی های شرقی و غربی مملکت یک رئیس از میان ملکان خود انتخاب میکنند. در این روز انواع مظاهرات خوشی و وحدت از قبیل رقص و اتن، نشان زدن، و فیر های هوایی و غیره بعمل می آید و سر از فردای آن بازار تشکیل میشود و خرید و فروش و معامله های تجارتي میان افراد قبایل آغاز میگردد. دو رئیس منتخبه مسئول حسن اداره معاملات هستند و تا آخر روز بازار که اقلأ یک ماه دوام میکند، چراگاه «گم او» بهترین صحنه و نمایشگاه حیات کوچی های ما میباشد.

از کاسی تا گذر پام

بعد از چهار روز توقف پنجشنبه 12 اسد از مرکز چغچران حرکت نمودیم. گذر «پام» نقطه ایست روی سرک هرات که از کاسی 75 کیلومتر فاصله دارد و از اینجا سرک غور از سرک هرات بطرف جنوب منشعب میشود. از کاسی تا 2

کیلومتر سرک در امتداد هریرود رفته است. دم راه دهکده ئی می آید موسوم به «اخته خانه». از دهن اخته خانه و کوتل اخته خانه گذشتیم. وادی گشاده مدنظر منبسط است. بطرف راست رودخانه هریرود از پای «فالیز» (جدار بلند عمودی سنگی) سرخ رنگی به نرمی میگذرد. بطرف چپ یک سلسله تپه ها و در آخر آن تیغه کوه بایان معلوم میشود. به 16 کیلومتری کاسی دهکده «سنگ بار» می آید و آبادیهای آن هر دو کنار رودخانه هریرود را اشغال کرده و قلعه بزرگی با چهار برج مدور کنار مجرای آب دیده میشود. کشت زارهای سبز و درختان بزرگ چنار بر زیبایی دهکده افزوده است. چهار کیلومتر دورتر گردنه ئی می آید و پایان آن وادی «آهنگران» منبسط است. در سواحل چپ رودخانه هریرود که نیم دایره تشکیل داده و بکمال آرامی سیر دارد تقریباً 30 کیلومتر خرگاه فیروزکوهی طوری قطار است که گنبدهای آن در سطح آب سایه افکنده است. اراضی سواحل چپ سبز میزند. قسمتی را اولنگ و باقی را کشت زار های گندم فراگرفته است.

قلعه آهنگران

آهنگران اولین نامی است از قلعه های تاریخی غور که اسم آنرا سر راه خود شنیدیم. در حقیقت از کاسی مرکز چغچران به بعد داخل حدود غور خاص شده ایم. غور از خود مفهوم جغرافیائی مختلفی دارد که یکی حدود امپراطوری و یکی حدود ایالتی و یکی هم حدود مرکز امروزه آن «تیوره» است که اهالی بعضی اوقات فقط همین یک نقطه را بنام غور یاد میکنند. عجالتاً به مفهوم بزرگ و کوچک آن کاری ندارم فقط به مفهوم وسطی ایالتی مینگارم که رشته کوه بایان یا مجرای علیای هریرود حدود شمالی آنرا قسماً معین میتواند چنانچه قلعه آهنگران که پای خرابه های آن رسیده ایم، مؤید این نظریه است.

قلعه آهنگران به 22 کیلومتری غرب، جنوب غرب کاسی در وسط وادی روی تپه خاکی به فاصله 50 متری سواحل چپ هریرود افتاده و دو پارچه دیوار شکسته روی صخره بزرگ سنگ در هوا بلند رفته است.

از دور از بالای کمری که متذکر شدم، تپه خاکی و صخره بزرگ و پارچه های دیوار قلعه قدیمه پهلوی آب های شفاف هریرود و مزارع سرسبز و خرم هنوز هیبت ناک معلوم میشود. از برجستگی های پیرامون و دیوار شکسته واضح معلوم میشود که نفس قلعه از خود یک حصار و محوطه اطرافی آن از خود حصار

خارجی دیگری داشته و همین استحکامات بود که در 401 هجری سلطان محمود غزنوی با قوای محتشم غزنه مدت مدیدی آنرا کشاده نتوانست.

اوائل قرن پنجم هجری است، سلطنت دودمان آل ناصر را در غزنی، محمود به منتهای شکوه رسانیده و در کهسار دشوار گذار غور تخت «امیر فولاد» و «کروور» و «بنجی نهاران» به وجود امیر محمد سوری فر و زینت یافته. غور به قلعه های مستحکم «کجوران» و «آهنگران» و «مندیش» و «خیسار» و قلعه های شامخ جبال خویش مینازد و غزنه به قوای منظم و اردوی محتشم و جلال خویش فخر میکند. باوجودیکه غور تازه فتح شده بود، محمد سوری حاضر به اطاعت دربار غزنه نبود و محمود زابلی هم با وجود قوا و نیروی بزرگ خود از کوه های بلند غور و قلعه های متین و مستحکم آن در اندیشه بود. محمود لشکر کشید و محمد سوری خویش را در قلعه آهنگران محصور کرد. آبهای آرام هریرود و رشته تپه های اطراف شاهد رشادت طرفین بودند. محمد تسلیم نمیشد و محمود دست از محاصره باز نمیداشت. این وضعیت چندین ماه طول کشید و این واقعه یکی از پیش درآمدهای درام تراژیک خانه جنگی های غور و غزنه است که متأسفانه قوای طرفین را مضمحل نموده و زمینه را برای سنجر سلجوقی آماده ساخت.

از حصار داخل و خارج و قلعه آهنگران همان دو پارچه دیوار شکسته نمایندگی میکند. گل و خشت خرابه های حصار یک خط برجسته و مدور دورادور قلعه و خط دیگر در اطراف محوطه آن کشیده و فاصله میان هر دو را زراعت سبز ساخته است. آهنگران غیر از قلعه و حصار مربوطات دیگری هم داشته و خرابه های آن بصورت غندیها بطرف شرق و جنوب قلعه منبسط است. هوای وادی آهنگران نسبتاً گرم است. حین عبور ما (12 اسد) گندم درو شده، فالیز کاری هم در اینجا میشود. قلعه آهنگران شمالی ترین قلعه غور میباشد. باشندگان اینجا فیروز کوهی هستند. در پشت خرابه های قلعه در زاویه جنوب شرقی عقب شاخسار درختان دیوار ها و خانه های دهکده موجوده آهنگران معلوم میشود. اراضی مرتبه به مرتبه بلند شده و به تپه ها پیوست میگردد و در آخر تیغه کوه بیان بر این صحنه حاکمیت دارد.

فیروزکوهی ها با عادت عمومی ئی که دارند در بین وقت سال که هوا گرم است از دهکده برآمده و در کنار جریان هریرود 60 خرگاه آنها قطار است و از روی آن تا یک اندازه جمعیت این نقطه حاصل خیز هم معلوم میشود.

بعد از قلعه آهنگران سرک از مجرای هریرود بطرف جنوب مایل شده و از آن دور شده میرود. 8 کیلومتر دورتر کوتل آهنگران می آید. بطرف راست در پای تپه ها که وادی آهنگران را از جانب غرب محدود ساخته، خانه های قشلاق «اشتر خان» معلوم میشود. سرک از رودخانه هریرود و وادی آهنگران بکلی جدا شده داخل یک رشته تپه ها میشود و به تدریج از پای و کمر و سر تپه های بلند و بلندتر گذشته و 35 کیلومتر دورتر از قلعه آهنگران بر رباط «تربلاق» میرسد. در حوالی «تربلاق» قشلاقی است و باشندگان آن 40 خرگاه برای خود نصب نموده بودند. تربلاق چشمه و جوی آب و علف زاری دارد. 14 کیلومتر دورتر «گذر پام» می آید و سرکی که بطرف «تیواره» مرکز غور کشیده شده از سرک هرات مجزا میشود.

قراریکه متذکر شدیم، تصور نشود که حدود طبیعی و اداری غور از اینجا شروع میشود بلکه از طرف شمال و شمال شرق حوزه چغچران و حصه تیغه کوه بایان حدود غور را تشکیل میدهد. بنابراین از دولت یار باینطرف داخل حوزه اداری و حتی طبیعی غور هستیم و باین ترتیب از دولت یار باینطرف سرک سراسری مرکز داخل غور است. تنها به این فرق که هدف اساسی تا «گذر پام» هرات است و از اینجا بعد سرک مخصوصی بطرف «تیوره» مرکز حکومت کلان غور کشیده شده است. در گذر پام در نقطه انشعاب سرک دو پایه مخروطی کوچک گلی کنار سرک ساخته اند و دروازه ایست که ما را بطرف جبال شامخ قلعه های سنگی مهد تولدی و جهان داری «غور شاهان» رهنمونی میکند. در بغل تپه ئی که متصل به دو راهی است، چند خانه محقر و چند غزدی کوچک دیده میشود. از اینجا به بعد در امتداد راه در بغل تپه ها و پوزه های کوه بقایای بعضی برج ها و خرابه های قلعه ها حد بحد جلب نظر میکند و چنین می نماید که برای استحکام راه میان جبال غور و قلعه آهنگران قلعه ها ساخته شده بود. اولین قلعه ئی که بعد از گذر پام دم راه می آید در نقطه ئی واقع است موسوم به «چهل گزی» که 17 کیلومتر از انشعاب سرکها فاصله دارد. سه برج مخروطی جلب نظر میکند و؟ کیلومتر دور بقایای قلعه دیگری می آید. دهکده های بهاری «تیمنی» ها که مرکب از مجموع (سیاه خیمه ها) میباشد، فاصله بفاصله سر راه می آید. در 29 کیلومتر گذر پام تپه ها رنگ سرخی بخود میگیرد و به تدریج رنگ آن سرخ تر میشود. دو کیلومتر دورتر محوطه فراخی می آید موسوم به «گرم آو» و این دومین گرم آویی است که تا حال سر راه ما آمده است.

چهار طرف این محوطه را تپه های مخروطی سرخ و عقب آنها را تپه های بلندتر اشغال کرده و سرک از روی مجرای رودخانه فراه رود که اینجا آب زیاد ندارد میگذرد. غزدیهای اسحق زائی ها در پیرامون مجرای رودخانه برپا است و رمه

بزرگ گوسفندان سفید آنها روی خاک های سرخ تپه ها مشغول چرا میباشند. سیاهی غزندیها، سفیدی گوسفندان، سرخی گل و سنگ تپه ها و کوه ها، آسمان شفاف و رودخانه آبی فراه رود منظره زیبا و نظر فریب رنگه تشکیل داده است.

سرک بطرف کوتل «شکر دو» که آنقدر ها بلندی ندارد کسب بلندی میکند. 13 کیلومتر دورتر اول تنگی «نورک» و سه کیلومتر بعدتر خود «نورک» می آید. اینجا کنار جوی آب برای صرف نان چاشت توقف نمودیم. هوا گرم و منظره تپه زار است. تا 56 کیلومتر دیگر سرک از پای تپه ها و حوالی خرابه ها و بقایای برج ها و قلعه ها و از مجاورت غزندیها کوچی و سیاه خیمه های تیمنی گذشته به دره «یخن» واصل میشود. این دره درختان بید و چنار پیرامون دهکده ها را پوشانیده و تیغه های کوه های بلند هر طرف معلوم میشود. در افق شرقی قلعه بلند «پسنگان» بجانب شمال تیغه کوه «سوری» ممتد است و فراز آن قلعه «چهل ابدال» به تمام صحنه حاکمیت دارد. 16 کیلومتر دیگر در میان دره طی طریق نموده و ساعت 5 عصر به «تیوره» مرکز غور موصلت نمودیم.

بخش ششم

تیوره، کهسار مژگان، پرچمن

معمولاً اهالی محلی امروز کلمه غور را در مورد «تیوره» استعمال میکنند. غور، قراریکه پیشتر هم اشاره کردم از خود مفهوم جغرافیائی و تاریخی و اداری علیحده داشته است. غور خاص از نقطه نظر جغرافیای طبیعی علاقه ایست کهسار و تپه زار میان حوزه هریرود و خاشرود. غرب آنرا شروع حاشیه جلگه سیستان گرفته و از طرف شرق به رشته کوه های توده مرکزی افغانستان پیوست است. از نقطه نظر تشکیلات اداری اراضی غور حکومت کلانی را تشکیل داده و مربوط به ولایت هرات است. مرکز این حکومت کلان «تیوره» است و مربوطات آن بدین قرار است: حکومت درجه دوم چغچران مرکز آن کاسی، حکومت درجه سوم شهرک مرکز آن شهرک. این حکومتی از خود علاقه داری دارد موسوم به علاقه داری فراه رود که مرکز زمستانی آن «غارک» و مرکز تابستانی آن «او جوش» (آب جوش) میباشد. حکومت درجه دوم «تولک» و علاقه داری «پسابند» و «پرچمن» بصورت مستقیم به تیوره مربوط است.

غور در جنوب غرب افغانستان و در جنوب شرقی ولایت هرات بین خط جریان حصه علیای هریرود و خاشرود قطعه زمین پست و بلندی است مرکب از چند رشته کوه که فواصل آنها را موج تپه ها پوشانیده است. زمین غور نسبت به حصص شرقی آن یعنی هزاره جات پست تر است و این وضعیت از روی خطوط عمومی کوه ها و خط جریان یکدسته رودخانه ها که بطرف غرب و جنوب غرب و شمال غرب جریان دارند واضح معلوم میشود. یکطرف غور را کوه های بلند 4، 5 هزار متری و طرف دیگر را جلگه هموار سیستان گرفته که بیش از 800 متر از سطح بحر بلندی ندارد. غور میان این دو افتاده و با نشیبی که سطح عمومی این گوشه افغانستان احراز کرده از گوشه شرقی غور مثلاً «سنگان» و «پسابند» تا کناره های غربی آن مثل «مژگان» و «لشکرگاه» (غیر از لشکرگاه هلمند) از نقطه نظر ارتفاع و آب و هوا و زراعت فرق زیاد دارد و اگر در یکی از نقاط وسط غور مثلاً «خیسار» یا دره «مژگان» به خط عمومی کوه ها نظر انداخته شود، بصورت محسوس دیده میشود که تیغه کوه ها بصورت عمومی

بطرف غرب سراسییبی فاحش دارند. پس اگر چه در ظاهر امر غور کهستانی و پوشیده از کوه ها و تپه ها میباشد سطح زمین آن روی همرفته چقور و پست است و از همین جهت کوه ها در نظر مرتفع معلوم میشود.

بصورت عمومی مناصف شمالی غور بیشتر تپه زار و مناصف جنوبی آن بیشتر کهسار است. مناصف شمالی نسبت به مناصف جنوبی آب کمتر دارد. چشمه سارها، آبهای جاری، دره های بدیع و تنگ، قله های قشنگ و زیبا و مرتفع بقایای آبادی و عمران قدیمه و دهکده های امروزی همه در مناصف جنوبی آن تمرکز دارد. از کناره های هریرود و از پای «بند بایان» تا دره «یخن» که «تیوره» در قسمت وسطی آن واقع است، غور خشک و تپه زار و کم آب است. جز آب باریک فراه رود چیز دیگر دم راه نمی آید. دره سبز «یخن» در سایه قله های بلند کوه های «سنگان» و «پسابند» و قله «چهل ابدال» و بقایای خرابه های متعدد خود منظره حقیقی غور را بنظر جلوه میدهد. از این دره بطرف جنوب تا کوه های «لارجی» و «دوبرار» که جدار جنوبی دره «مژگان» را تشکیل میدهد، این وضعیت و این مناظر ادامه دارد. دامنه های جنوبی و جنوب غربی کوه مذکور بطرف «نوزاد»، «زمین داور» و «گلستان» فراه خمیده رفته است.

پنجشنبه ساعت 5 عصر به «تیواره» واصل شدیم. خیمه های ما را روی فرش سبزه ها کنار آبی که از دره «خواجه غار» می آید، نصب کرده اند. تیوره مرکز حکومت کلان غور به 128 کیلومتری «گذر پام» بین نقطه انشعاب سرک غور و هرات، به 185 کیلومتری کاسی مرکز چغچران واقع است. تیوره در قسمت وسطی دره ئی افتاده که آنرا دره «یخن» گویند و از شمال شرق بجنوب غرب ممتد است. از حدی که سرک داخل این دره میشود تا خود تیوره 16 کیلومتر است. دره یخن روی همرفته گشاده و فراخ است و در حصه که «تیوره» واقع است، فراخ تر میباشد. تیوره محوطه کهستانی است. زمین آن سراسر تپه زار است. خطوط تپه ها را کشت و زراعت و قلبه کمی ملایم تر ساخته. بیشتر گفتیم که تیوره در حصه وسطی دره یخن واقع است. از گوشه جنوب شرقی دره دیگری در اینجا باز میشود موسوم به «خواجه غار». آبهای خواجه غار و یخن یک کیلومتر پایان تر از مقر حکومتی با هم یکجا میشوند. در مثلثی که میان سواحل راست و چپ رودخانه خواجه غار و حصه علیا و سفلی رودخانه یخن واقع است، تپه ها افتاده است. این تپه ها به رشته کوه های «پنج شاخ» در افق جنوبی و به «کوه سفید» در افق شرقی متکی میباشد. چون این تپه ها از ته دره های «خواجه غار» و «یخن» بلندتر و از تهدید سیلاب ها در امان بود، آبادی های قدیمه روی آنها و متصل به کوه های عقب آنها آباد بود.

چون تیوره در حصه وسطی دره فراخی واقع است، دو رشته کوه بلند شمال و جنوب آنرا محدود ساخته است. رشته کوهی که بطرف جنوب واقع است و از فراز دره «خواجه غار» شروع و تا آخر دره یخن میباشد، «پنج شاخ» نام دارد و از عقب تپه بزرگی میگذرد که قلعه و مقر حکومتی روی آن واقع شده و از قلعه اخیرالذکر بخط مستقیم سه کیلومتر فاصله دارد. کوهی که به شمال «تیوره» واقع و حدود شمالی حصه علیا و وسطی دره «یخن» را محدود ساخته کوه سیاهی است که در مقابل تیوره آنرا کوه «تنگی چهک» گویند. این تنگی کوه مذکور را شق کرده و دره تنگی تشکیل داده که آنرا دره «سور» یا «سوری» هم گویند و به پای قلعه بلند «چهل ابدال» منتهی میشود. گردنه کوهی که میان «پنج شاخ» و کوه «تنگی چهک» افق مشرقی تیوره را گرفته، کوهی است که مواد آهکی و کلسیت زیاد دارد و سفید میزند و آنرا کوه «سفید» گویند و از آخر دره «خواجه غار» تا «کویان» منبسط است.

چهل ابدال

یکی از بلندترین قلعه کوهسار غور که از زمانه های قدیم نظر مؤرخان و سیاحان داخلی و خارجی را بخود جلب نموده قلعه «چهل ابدال» است که به شمال تیوره عقب جدار شمالی دره «یخن» فراز دره و علاقه «سوری» مانند مخروط گلابی در هوا بلند رفته است.

این قلعه را جنرال «فریه» (فرانسوی) تقریباً صد سال قبل دیده و بنام «چلپ دالان» یاد کرده و در باره آن چنین مینویسد: "... قلعه چلپ دالان یکی از بلندترین قلعه های کره زمین (؟) است و به علاقه ئی که وارد آن شدیم حاکمیت دارد. قلعه مخروط پر برف، با عظمت مخصوص مقابل ما ایستاده و در پیرامون آن زیباترین خطوط کوه ها ملاحظه میشوند. در حدود مناصفه ارتفاع اندازه احاطه دورادور آن 12 فرسنگ است. دامنه های آن از جنگل و چراگاه های سبز و دهکده ها و سیاه خیمه ها پوشیده میباشد. نقاط مستحکم طبیعی زیاد دارد و رؤسای محلی برای پناه خود در موقع خطر قلعه های کوچک مستحکم ساخته اند..."

از روی سفرنامه جنرال «فریه» خوب معلوم نمیشود که این قلعه را از کجا و از کدام زاویه دیده است، بهر حال وارد «تیوره» نشده و از «زرنی» حینی که عازم هرات بود، یا از جانب شرق و یا از جانب غرب آن عبور نموده است. در ماه اسد

(آگست) که ما در «تیوره» بودیم در قلعه «چهل ابدال» برف دیده نمیشد. شاید برف در دامنه های جنوبی آن که از آفتاب چپ میباید محافظه شود.

«هولج» در کتاب خویش موسوم به «دروازه های هند» این قلعه را به تلفظ صحیح آن «چهل ابدال» یاد میکند و میگوید که "راه مرتفع و خوبی بطرف «خواجه چشت» رفته و این راه بعد از تپه های میان «زرنی» و «تیوره» در زیر سایه کوه قابل ملاحظه عبور میکند موسوم به «چلپ دالان» یا «چهل ابدال» که روایات زیاد اطراف آنرا فرا گرفته است. ارتفاع این قلعه همانطوریکه «هولج» نوشته از 12700 فوت یعنی 4000 متر تجاوز نمی کند. در قلعه این کوه زیارتی است و تمام کوه و قلعه آن بواسطه همین زیارت به «چهل ابدال» شهرت یافته است. «چهل ابدال» و «چهل ملنگ» در تسمیه بعضی قلعه های کوه های غور مدخلیت دارند. چنانچه در قسمت سفلی دره «یخن» بالای تیغه کوهی که میان دره «یخن» و وادی «آنه» افتاده، کوهی است موسوم به «کوه مزار» و یکی از قلعه های آنرا «چهل ملنگ» گویند و آنجا هم زیارتی میباید.

مقر حکومت کلان غور در تیوره قلعه بسیار بزرگ مستطیل شکلی است که از عمران آن هم دو صد سال میگذرد. تپه ئی که این قلعه روی آن آباد شده از نقطه نظر وسعت و موقعیت بهترین نقطه تیوره است و قراریکه اهالی میگویند پیش از تعمیر قلعه بزرگ بقایای آبادیهای زیاد در اینجا وجود داشت. و هنوز هم به جنوب قلعه بزرگ بطرف کوه پنج شاخ جنوب شرقی آن علاوه کرده اند. بازار تیوره هم در داخل همین قلعه بزرگ است و عبارت از 10، 15 دکانی میباید. مال التجاره خارجی را دکانداران بیشتر از قندهار می آرند. شکل خارجی قلعه هنوز بحال سابق خود باقیمانده است.

در خود تیوره و در دره یخن مخصوصاً در قسمت سفلی آن از عمرانات قدیم و دوره اعتلای غور شواهدی باقیمانده است. در خود تیوره با آبادیهای تازه ئی که از دو صد سال باینطرف شده خرابه های قدیم از بین رفته معذالک روی تپه های شرقی و جنوبی هنوز دیوارهای نیمه ویرانه و بعضی برجها است. یکی از این دیوارها از دور چنین معلوم میشد که از خشت پخته آباد شده باشد. نزدیک که رفتیم دیدیم که از لوحه سنگهای شیبست طبیعی است که از دامان کوه جمع شده و با گل محلی آباد گردیده است. این گل که با لوحه های سنگی کار شده بمراتب از گچ و چونه ما سخت تر و محکم تر است و فهمیده میشود که چطور با برف و بارانهای قرون متمادی مقاومت کرده است. در پای همین تپه های شرقی علاوه بر شواهد برجها، غنذیهائی هم معلوم میشود. سرهای سنگهای روی تپه معلوم میشود که شاید قبرستان قدیمه بوده که تحقیق این مسایل بسته به حفریات است.

چندین هزار سال پیش یا به قرین و تقریب نزدیکتر چهار هزار سال قبل از امروز که مهاجرت آریائی ها از باختر شروع و قبائل مختلف آن در دره ها و وادیهای جنوب هندوکش پراکنده و مستقر گردید، قبایلی هم در امتداد هریرود و فراه رود یا «هرویو» و «فرااداتا»ی اوستائی بحرکت آمده و از آن جمله قبیله ئی بسرزمین «کھسار و هزار چشمه» واصل شد و کوه پشت کوه ایشان را مجبور ساخت که اینجا را به تلفظ اولیة زبان آریائی خود «گیری» یا «غیری» یعنی «کوه» یا «کوه ها» بنامند و «غور» همان نام قدیم است که با مفهوم صحیح و اصلیه خود تا حال باقی مانده است. این قبیله آریائی همان قبیله «سوری» است که در ترتیب اولیه اسم آنها کلمه «سوریا» (آفتاب) دخیل است و معنی «سرخ» را میدهد که در کلمه «سور» (سرخ) پشتو هم محافظه شده که از حرارت و سرخی سوزان آفتاب هم نمایندگی میکند. اگر کسانیکه در غور بنام «زوری» یاد میشوند عبارت از سوریها باشند، آنوقت گفته میتوانیم که تا موقع ورود عربها در حصص غربی غور در «جبل الزور» دارای بزرگترین و مجلل ترین «معبد آفتاب» بودند.

مؤرخان اسلامی با وجودیکه از قضایای ورود قبایل آریائی در حوزه هریرود و فراه رود و منجمله قبیله «سوری» در کھسار غور دور افتاده اند، به آمدن اجداد سوری و شنسبانی ها واضح و صریح اشاره میکنند. «بسطام» را که فردوسی «سر غوریان» می شمارد و طبقات ناصری هم بهمین وتیره از او یاد میکند، کسی است که اجداد او در «اوستا» ذکر شده است و همه پهلوانان و اشخاص نام آوری بودند که در آریانا و در تاریخ قدیم آن مشهور اند.

عصر 13 اسد است، خیمه های ما کنار سواحل سبز و خرم رود خانه کوچک «خواجه غار» نصب است و در تابش آفتاب دیگر «تیوره» یا غور را به خوردترین ولی قشنگترین مفهوم آن تماشا میکنیم. در زاویه جنوب شرقی در مدخل دره خواجه غار قلعه های کوچک و مقبول در نشیب تپه ها افتاده است. آسیاب های کوچک در میان شاخسار درختان در گردش است. دهکده و دامان تپه هر دو سرخ میزند. تنه های چنارهای جوان خطوط عمودی سفید و شاخسار انبوه درختان قوی بید لکه های سبز تشکیل داده است. کنار جریان آب در اطراف آسیاب ها، در پای تپه ها سیه خیمه های مستطیل شکل تیمنی (دهکده سیار) بهاری را هر طرف بمیان آورده است. خاک تیوره تمام، تپه های زیبا، همه در چار دور پای این کوه بلند و بزرگ جمع است. این کوه و دامنه های قشنگ آن با داشتن تمام شرایط مساعد حیات مالداری جایی بود که در روزگار باستان موقعیکه تعیین آن هم بصورت دقیق مشکل است، اجداد سوری ها در آن متمرکز شدند. به تعبیر دیگر و به فهم نزدیکتر چنین میتوان گفت که اجداد امیر «کرو» و امیر

«فولاد» و ملک «شنسب» و ملک «خرنگ» (که مأخذ اسلامی نام های شان را محافظه کرده) در پای همین کوه «چهل ابدال» در محلی که هنوز اولاده ایشان (سوری ها) در آنجا سکونت دارند، مسکن گرفته و جنبش پهلوانان سوری از دامنه های کوه «چهل ابدال» آغاز یافته است.

آفتاب نزدیک غروب است، نسیم لطیف و فرح بخش از روی قله های کوه ها و تپه ها میوزد. تیغه های کوه های «پنج شاخ» و «کوه سفید» و «تنگی چهک» و «کوه سوری» در تابش اشعه مایل آفتاب دیگر و لکه های سایه ئی که تولید نموده بیشتر پست و بلند معلوم میشود. کوه پنج شاخ خیلی زیبا شده، برآمد گیهای کوچک مخروطی دامنه های این کوه در زیر شعاع آفتاب و انعکاس سایه آن هر کدام شکل کوه بچه جداگانه بخود گرفته و قله علیحده معلوم میشود.

در گرداگرد افق کهسار تیوره دیوار شکسته، برج نیمه ویرانه اینجا و آنجا متفرق و پراکنده افتاده و شعاع آفتاب به تدریج از ته دره ها، روی کشت زارها، دامنه تپه ها، تیغه کوه ها پریده و تنها در افق شمال غربی قله «چهل ابدال» در صفحه لاجوردی آسمان برق میزند.

زار مرغ

در غور یا دقیق تر بگوئیم در علاقه «مندیش»، کوهی بود بزرگ و بلند که صاحب طبقات ناصری در جمله «راسیات جبال عالم» آنرا در مرتبه اول می شمارد و قبیله «سوری» که از آن نام بردیم، بار اول در چراگاه های سبز و دامنه های خرم آن مسکن گزید و اولین مقر سلطنتی «غور شاهان» و بسا قلعه های مستحکم دیگر در پای و گرد و نواح آن آباد شد.

این کوه عالی و بلند همان کوه «چهل ابدال» است که از روزگار بسیار قدیم تا امروز افسانه و داستان و قصه و اسطوره بدورادور قله بلند آن چرخ میزند. سام، زال، رستم، سیمرغ و نام های بسا پهلوانان معروف دیگر که صحنه های حماسی ما جولانگاه ایشان میباشد، بکوه زیبا و بزرگ «چهل ابدال» به «زار مرغ مندیش» که آنرا اینجا «اولمپ غور» میخوانم، ربطی دارد و قراریکه داستان های قدیم ما را منهاج السراج جوزجانی 800 سال پیش شنیده و نقل میکند، در قله بلند و زیبای همین کوه در «آشیان سیمرغ»، نیرومند ترین پهلوانان آریانا «زال زر»، گویا «اشیل مندیش» و گویا «هرکول» غور تولد یافته است.

میگویند که در خانه «سام» سر حلقه پهلوانان باستانی آریانا، پسری تولد شد که موهای سرش مانند موهای پیر مردی سفید بود. سام ترسید و پسر خود را برده و در کوه انداخت و «کوه» را در اینجا باید دامنه های «زار مرغ» یا «چهل ابدال» تعبیر نمود. سیمرخ که از قله کوه از آشیان سنگی ناظر این واقعه بود، بال گشوده و پسر کوچک را به آشیان خود برد و در عوض شیر، او را با خون پرورش داد. چند سال بعد سام پسر خود را به خواب دید و از کرده خود پشیمان شد و در صدد تفحص فرزند خود افتاد و به جستجوی او در پای کوه آمد. سیمرخ چون سام را در پیرامون کوه دید، او را شناخته با پسر او (که نزدیک به جوانی رسیده بود) خدا حافظی کرد و او را بطرف پدرش اعزام نمود. و پری هم از شهرهای خود به او داد تا در موقع خطر آنرا دود کند. سام فرزند خود را شناخته و در آغوش کشید و بوسید و او را «زال» نامید و حکمران سیستان و نیمروز و زابل و کابل مقرر کرد و خود بجنگها مصروف شد. زال حینی که در اقطار قلمرو مربوطه خود گردش میکرد، عاشق «رودابه» (دختر مهرباب شاه کابلی) شد و از ازدواج آنها نیرومندترین پهلوان آریانا «روت تستخم» پهلوان روئین تن یعنی «رستم دستان» قهرمان کابل و زابل تولد گردید.

غور چه در زمانه های پیش از اسلام و چه در عصر اسلامی کانون پرورش و رهایش پهلوانان بود. یکی از پهلوانان اوائل دوره اسلامی امیر «کرور»، پسر امیر «فولاد» است. فولاد و کرور پدر و پسر، کسانی هستند که میتوان ایشان را «زال» و «رستم» عهد اسلامی خواند. همانطور که زال و رستم کهسار آریانا را از خطر تهاجم تورانی ها محافظه کردند، «فولاد» و جهان پهلوان «کرور» با ابومسلم خراسانی همدست شده و کوه پایه های خراسان را از سلطه سیاسی دولت بغداد آزاد ساختند. در زمان خانه جنگی های «غور» و «غزنه» (موقعیکه سلطان علاؤالدین حسین سام و بهرام شاه غزنوی مقابل شدند) باز یک جوهره پهلوانان غور «خرمیل سام حسین» و «خرمیل سام بنجی» روی صحنه می آیند و صف پیلان و پیل اوران غزنه را می شکنند.

دوره ئی به سواری اسپ

چون غور علاقه ایست وسیع و غیر از تیوره جاهای دیدنی زیاد دارد، آقای عبدالله خان [ملکیار] وکیل نائب الحکومه هرات از روی دلچسپی ئی که در معاینه امور اداری حوزه حکومت خود و آثار تاریخی و جغرافیائی آن دارند و ضمناً اینکه

همراهان ایشان هم توانسته باشند حتی المقدور نقاط معروف غور را ببینند، طرح نقشه گردش دوره ئی را در غور بسواری اسپ در میان نهادند و یکی دو شب روی نقشه های جغرافیائی به کمک ریش سفیدان و بزرگان نقاط مختلف که در تیوره جمع شده بودند، (مخصوصاً به رهنمائی یکنفر قاضی که اسم شان فراموشم شده) خطوط حرکت خود را طرح کردیم و قاضی مذکور را بحیث رهنما با خود گرفتیم. این گردش دوره ئی در حدود 250 کیلومتر راه را در برگرفت و غیر از روزهای توقف، ایام حرکت ما 9 روز طول کشید. نقشه مسافرت ما چنین بود که از تیوره اول بطرف شرق از راه «خواجه غار»، «دره چهاردر»، «خطیف» و «کچی کرد» تا «یامان» برویم و از آنجا پس به «کچی کرد» آمده قدری استقامت جنوب و باز جنوب غرب را پیش گرفته و در امتداد حاشیه جنوبی از «زرنی» و «نیلی» و دره «مزگان» گذشته و باین طریق تا کوتل «لخت» مسافرت خود را بجانب غرب ادامه دهیم. سپس بطرف شمال داخل «لروند» شده و در «دره حصار» تحقیقاتی بعمل آریم و از آنجا به استقامت شمال غربی به «پرچمن» فرود آئیم.

از اینجا که آخرین نقطه غربی مسافرت ما بود، بطرف شرق یعنی «تیوره» برگشته و در راه «ایستوی»، «تولی»، قلعه «خیسار»، «دو رودی»، «آنه» و حصه سفلی دره یخن را دیده و از جانب غرب دوباره به تیوره مراجعت نمائیم.

از تیوره تا یامان

یکشنبه 14 اسد ساعت دو و نیم صبح بسواری اسپ به راه افتادیم. دهن دره «خواجه غار» در زاویه جنوب شرقی تیوره بفاصله 3 کیلومتر افتاده و سر کوه های اطراف دره از تیوره معلوم میشود. از تیوره تا اینجا راه باریکی در کنار کشت زارها، بغل جوها و در امتداد رودخانه «خواجه غار» کشیده شده، گندم درو شده و باد نشده و جواری هنوز سبز است. رودخانه آب زیاد ندارد و کناره های آنرا در هر گوشه درختان غلوی بید، صخره های کوه، سیاه خیمه های تیمنی زیبا و قشنگ ساخته است.

فالیز کاری هم است و خربوزه هم میکارند. درختان بید در کناره های جویها مصفا قطار است و از هر گوشه و کنار چشمه ها جاری است. کوه ها سرخ میزند و آبهای عهد سوم طبقات الارضی رده هائی در طبقات مختلف قشر آن تولید کرده است. خواجه غار اصلاً زیارت و عبارت از چند مغاره طبیعی و چشمه آب گرم

معدنی میباشد و تمام دره باین نام شهرت یافته است. چون از تیوره دیرتر حرکت نموده بودیم، نان چاشت را در کنار چشمه و آب دره خواجه غار در سایه بیدهای بزرگ در مقابل مغاره های زیارت صرف نمودیم. در دهن یکی از مغاره ها کسی بنام حبیب الله هروی سطری بسیاهی روی صفحه سنگ نوشته که اگر با آب تر شود قدری خوانده میشود.

از زیارتی که دهن دره خواجه غار را تشکیل داده داخل دره شدیم. این دره از شمال بجنوب ممتد و نهایت تنگ است. آبی که از قسمت های علیای دره می آید، در نزدیکی زیارت در کاسه بند کوچکی، حوضی تشکیل داده و ماهی زیاد دارد. دره خاک زراعتی ندارد و جدار های آنرا صفحات بزرگ و لشم احجار آهکی و کلسیت تشکیل داده و در همین احجار کلسیتی که با آب مقاومت نمیتواند باران مغاره ها تشکیل میدهد و این کیفیت در کوه های حصص جنوبی غور بکثرت دیده میشود. در ته دره غیر از مجرای آب جای دیگر نیست و راه بسیار باریک سنگلاخ بفاصله هر 500 متر روی پلهای باریک چوبی از یک کنار بکنار دیگر رودخانه میرود و در طول راه که 3 کیلومتر میباشد 7، 8 پل می آید. راه باریک و مشکل و دشوار گذار است. یکجا از اسپ ها پایان شدیم زیرا اسپ هم به آسانی عبور نمیتوانست.

چار در

در آخر دره «خواجه غار» ساحه فراخی آمده و اینجا به استقامت شرقی دره «چار در» آغاز میشود. جدارهای دو طرفه کوه از هم کمی دور میشوند و دره کسب وسعت میکند. خاک زراعتی و با آن کشت و کار هویدا میشود. به فاصله 8 کیلومتری «تیوره» درختان بید و قلعه کوچکی در دامان کوه سمت شمالی افتاده و آنرا «خرنگ» گویند. شاخه های کوه دو جانب دره دندانانهای تیزی تشکیل داده و در لب های جوی یگان بتنه نسترن وحشی روئیده و هنوز هم یگان گل سفید آن باقی است. چشمه خیلی مصفا و سرد در پای کوه های شمالی قریب این دهکده واقع است. از اینجا گذشته دره فراختر میشود و تا نقطه ئی که بصورت اخص به «چار در» موسوم است یگان آبادی می آید.

چاردر، چهار راهی ئی است که از آنجا چهار دره به چهار سمت ذیل رفته است:

1- بطرف شمال دره «پشکران»

2- بطرف جنوب دره «بشوره»

3- بطرف شرق دره «جوز» و

4- بطرف غرب دره «خرنگ»،

که تا اینجا از ته آن عبور کردیم و اهالی تنها همین قسمت را هم «چاردر» گویند. این دره 12 کیلومتر از تیوره فاصله دارد.

دره جوز

دره شرقی را «جوز» گویند، بعد از «چهاردر» داخل آن شدیم. دهکده «چاردر» در زمان قدیم هم آبادی داشته و موقعیت مهم سوق الجیشی آن متقاضی است که اینجا آبادی بوده باشد. برج ها و خرابه هائی بشکل غندی بار اول در اینجا دیده میشود. از روی شکل و رنگ و موقعیت غندیها روی تپه ها و بقایای برجها معلوم میشود که آبادیهای متراکمی در اینجا وجود داشته است. در دهن دره «جوز» بطرف راست متصل به راه، دهکده ایست و یک پارچه دیوار قشنگ با تزئینات مخصوص لوزی دیده میشود. از آن بعدتر بصورت عمومی در اصول عمران و تزئینات آبادیهای قدیم غور حرف خواهیم زد. این پارچه دیوار کهن با تزئینات و رنگ نخودی که دارد در صفحه لاجوردی آسمان خیلی زیبا و قشنگ است. آب باریک کم شده و ته دره بلند شده میرود. زراعت آبی کم و دیمه شروع میشود. گندم در اکثر جاها هنوز سبز است تا اینکه دیمه کاری هم کم میشود. چشمه آب لطیفی می آید و بعد از آن دره خشک و سنگلاخ است. و این وضعیت تا «کچی کرد» و از آن گذشته تا گردنه «خطیف» که حدود اداری میان «تیوره» و «کچی کرد» می باشد، «بایان» و «کاکری» می باشد و 21 کیلومتر از تیوره دور است، ادامه دارد.

از گردنه خطیف بطرف شرق افق وسیعی مدنظر گسترده میشود. یکی از قله های مخروطی کوه «کلپی» بفاصله دو کیلومتر بطرف راست بالای دهکده کوچکی در هوا بلند رفته و باقی دامنه کوه افق جنوبی را محدود ساخته است. حاشیه شمال شرقی را رشته تپه ها و عقب آن را خط کوهی گرفته که بطرف شرق ممتد است. بفاصله 4 کیلومتری گردنه مذکور دهکده خطیف واقع است و پیرامون و اطراف قریب آنرا چمن زار سبزی گرفته است. از گردنه خطیف به بعد در امتداد پای تپه هائی که در سایه کوه بلند «کلپی» افتاده غندیهای خورد خورد زیاد است. هکذا شواهد و بقایای خرابه بعضی قله ها مشاهده میشود. این غندیها تا خطیف و از آن گذشته تا «یامان» ادامه دارد و تعداد آن از هزار ها تجاوز میکند. خطیف دهکده ایست بسیار کوچک و اهالی آن تیمنی است. خانه های محقر گلی زمستانی و سیاه

خیمه های آنها متصل هم واقع شده و اطراف و جوانب آنها را چمنهای سبز و چراگاه ها فراگرفته است.

در دامنه های کوه های غرب و شمال غرب هم حد بحد غندیهای مصنوعی افتاده و فاصله بفاصله جلب نظر میکند. حدود شمالی را کوه «پسنگان» و افق شرقی آخر صحنه را سلسله کوه بلند و زیبای «پسنگان» گرفته و قلّه نوک تیز آن تحت تابش آفتاب دیگر سرخ میزند. در امتداد راهی که از گردنه خطیف تعقیب میکنیم، فراز خانه های دهکده خطیف بطرف چپ در دامنه های کوه «پسنگان» بقایای برج ها و آبادی های قدیمه «سیبک» بصورت خط مستقیم بطرف یکی از گردنه های کوه مذکور بالا رفته است.

از خطیف تا دهکده «یامان» 5 کیلومتر است. راه گاهی از پای تپه ها و گاهی از روی چراگاه های سبز میگذرد. در امتداد راه سلسله غندیها یعنی بقایای آبادیهای قدیمه چندین بار قطع و باز شروع میشود. ساعت 5 عصر به «یامان» رسیدیم.

یامان یا یمن

حزینکه قافله ما به «یامان» رسید در تجسس محلی برای گذرانیدن شب افتادیم و آخر در سایه یکی از قلعه های ویرانه خیمه های ما را نصب کردند. پروگرام فردای ما چنین است که باید وقت حرکت کنیم و باین ترتیب جز همین یک ساعت تا شام و نیم ساعت هم فردا صبح قبل از حرکت دیگر وقت نیست، بنابراین بمجرد توقف قافله، خرابه زارهای سمت شمال غربی را کم و بیش معاینه نمودم. این خرابه ها ساحه وسیعی را گرفته اما به خرابه های شهری نمی ماند. زیرا بهم پیوست و متصل نیست بلکه واضح بقایای قلعه های مستحکم و منفرد را نمایندگی میکند که بفاصله صد متر و دوصد متری یکدیگر، بدون کدام ترتیب و پلان معین افتاده اند و مجموع آنها اهالی «تیمنی» به علت کثرت بقایای دیوارهای نیمه ویرانه «گله دیوال» گویند. خرابه های «گله دیوال» شکل معینی دارد. عموماً روی تل خاک مخروطی دو پارچه دیوار به ارتفاع 8، 9 متر دیده میشود.

از روی بقایای دیوارهای موجوده معلوم میشود که برجهای بعضی قلعه ها پلان مربع و بعضیهای دیگر پلان مدور داشته و کمانهای کلان ساده در آنها کشیده بودند که مدخل قلعه را تشکیل میداد. قرار اکثر احتمالات هر یک از این قلعه ها بیک شخصی تعلق داشته، و مواد عمرانی عموماً خشت است. تهداب و قسمتی از

دیوارها سنگکاری هم دارند. در قسمت های ضخیم دیوارها پارچه های چوب زیاد دیده میشود و این اصول برای دفع شکست دیوار خیلی مفید ثابت شده است. باین ترتیب بقایای چندین قلعه را یکی بعد دیگری دیده ضمناً داخل یکی از سیاه خیمه های تیمنی را هم مشاهده کردم. در دروازه خرگاه انواع مختلف پارچه های کوچک فلزی، زنگوله ها و دیگر چیزها را آویزان کرده اند. علت آن این است که اگر شب حیوانی به سیاه خیمه تماس کند آواز بلند شود و بیدار شوند.

علاقه پسابند

«یامان» یا «یمن» که وارد آن شده ایم جزء علاقه ایست موسوم به «پسابند» (یعنی «پشت کوه») و علاقه داری بسیار بزرگی میباشد که مرکز آن بواسطه مردم مالدار سیار است و گاهی در «ناوه کاکری» و گاهی در «یامان» میباشد. این علاقه را از طرف غرب گردنه «خطیف»، از طرف شرق کوه بلند «پسنگان» و علاقه های «سپین بز»، «روف»، «تل مستان»، «بیلتو»، «خوینه»، و «دایکندی هزاره» گرفته است. شمال آنرا دره علیای «یخن» و کوه «پسنگان» گرفته و از طرف جنوب به قریه های «کندلان»، «خواجه باز» و «پیرک» زمینداور متصل میباشد. تقریباً 120 خانه هزاره دایکندی منحصت تشکیلات اداری داخل علاقه «پسابند» آمده است.

قله بلند کوه پسنگان که از طرف شرق بر تمام صحنه حاکمیت دارد از 4000 متر بلند تر است. آب و هوای این علاقه نسبت بمرکز غور به مراتب سردتر است و زمستان خیلی طولانی و شدید دارد و برف به اندازه ئی میشود که تردد را از یک دهکده به دهکده دیگر مشکل و حتی غیر ممکن میسازد. گندم در تیوره درو شده بود و اینجا هنوز سبز است. در ین علاقه و مخصوصاً در گرد و نواح دهکده «یامان» اشجار کم و عبارت از چند دسته درخت بید است. به شهادت اهالی در زمانه های گذشته جنگل بید تمام این علاقه را از دره «سییک» تا «یامان» فراگرفته بود. آب باریکی از وسط وادی بطرف شرق جاری است که کمی دورتر بطرف جنوب مایل میشود و بنام رود یا جوی «الماس» مشهور است. اهالی دره «سییک» را «کرسی» و باشندگان مجاور خرابه های «یامان» و پای کوه «غارک» را «حسن جانی» گویند.

صبح پیش از اینکه قافله بار بردد و رفقای ما آماده حرکت شوند، به بلندترین نقطه دهکده «یامان» که فراز تپه واقع است، بالا شدم. افق چهار طرف تحت نظر

منبسط است بطرف غرب و شمال غرب. آبادیهای شیله «سییک» بجانب شمال «سرخ نو» و بطرف جنوب «سرخ نو» بالای غندیهای بقایای آبادیهای قدیمه برجستگی نی است که آنرا «تخت انتر» گویند و از اینجا تا سه کیلومتر دورتر بطرف شرق خرابه های شهر «یامان» دامنه دارد.

از یامان تا درزآب

روز دوشنبه 15 اسد ساعت 8 صبح از «یامان» حرکت کردیم و با پروگرامی که نقاط عمده را آنرا شرح دادم، لازم بود که تا «کچی گرد» تقریباً 10 کیلومتر راه دیروز را عقب بیائیم. لذا از خطیف و گردنه آن مجدداً عبور کردیم و به «کچی گرد» رسیدیم. اینجا سه راهی می آید: یکی بطرف غرب به «چاردر»، دیگری بطرف شرق بطرف «یامان»، این هر دو راهی است که در رفت و آمد خود طی نمودیم و سوم هم راهی است که بطرف جنوب، جنوب غرب از فراز گردنه نی بطرف «ورشک» و «زرنی» و «نیلی» می رود.

در «کچی گرد» چند قلعه قدیمه است و در یکی آن یک پارچه دیوار خیلی قشنگی تا حال محافظه شده است. سنگ کاریها و پارچه های بروج و دیوارهای این قلعه ها و حتی تزئینات بالای تیرکش ها از بین نرفته است. هیئت فنی بکمال خوبی پلان و تزئینات و سبک عمرانی آنها را مطالعه میتواند.

از قلعه ها گذشته به کوتل «ورشک» که 3000 متر ارتفاع دارد، بالا شده و به استقامت جنوب و جنوب غرب به دره خشک و بایر فرود آمدیم. چندی نگذشته استقامت غرب را پیش گرفتیم تا اینکه به دهکده کوچک و زیبای «ورشک» که 13 کیلومتر از «یامان» فاصله دارد، رسیدیم.

ورشک

«ورشک» موجوده بالای پوزه کوه عبارت از چند خانه دهاتی، جوی باریک آب و چند درخت بید است. اینجا روی پوزه کوه خرابه های چندین قلعه مربع شکل با دیوارهای کلفت و ضخیم وجود دارد. سنگهای خیلی بزرگ در تهداب این قلعه ها کار شده و تا ارتفاع سه متر سنگکاری منظم معلوم میشود. بقیه دیوارها را

پلستری از گل زرد پوشانیده است. خانه های امروزی دهکده از مواد عمرانی قلعه های قدیمه آباد شده است. نان چاشت را اینجا صرف کردیم.

چند کشتزار کوچک جواری و تنباکو و بعضی بیاره های خربوزه دیده میشود. بطرف جنوب قلعه کوهی است و بالای آن همواری ئی میباشد که اهالی آنرا «گردان یمن شاه» گویند. اینجا را محل مشق پهلوانان داستانی شاه مذکور می‌شمارند. 500 متر پایان تر از «ورشک» بطرف غرب قلعه ایست سنگی موسوم به «قلعه ملک انتر». این قلعه فعلاً مربع معلوم میشود. دیوارهای آن هنوز تقریباً ده متر بلندی دارد، تزئینات مارپیچ هنوز در اطراف تیرکشهای دیوارهای سمت مشرقی و شمالی آن دیده میشود. از اینجا به بعد در راست و چپ دره روی پوزه ها و برجستگی ها بقایای چندین قلعه دیگر موجود است.

بشوره

بفاصله 16 کیلومتری یامان دهکده و آبادی منبسط تر دیگری می آید موسوم به «بشوره». اینجا هم چهاراهی است و از آن راه هائی به چهار طرف کشیده شده. یکی آن همین است که ما از آن آمدیم. دیگر آن بشمال غرب بطرف «چاردر» می‌رود. سومی در گوشه جنوب غربی کشیده شده و بطرف «سرمازود» که تعقیب خواهیم نمود و چهارم آن زاویه جنوب شرقی بطرف «اورپتو» رفته است. راه «سرمازود» از خود «بشوره» بفاصله 3 کیلومتر در کوتلی بالا میشود که آنرا کوتل «اورپتو» گویند و شخی زیاد ندارد.

در «بشوره» مخصوصاً بجانب غرب بقایای آبادیهای قدیمه زیاد دیده میشود و بشکل غندیهای زردگون در میان کشتزارهای شبدرد و گندم جلب نظر میکنند. این ها بعقیده اهالی محلی آثار عمرانات پیش از اسلام است. در امتداد رشته کوه های جنوبی و شرقی بقایای قلعه های سنگی زیاد است. دهکده ئی موجود است که 30 خانه بیشتر ندارد و سیاه خیمه های آنها هم بهمین تعداد در دامان کوه های مذکور نصب است. از روی کثرت بقایای عمرانات قدیمه گفته میتوانیم که جمعیت در نقاط آبادان غور در دوره اعتلای آن نسبت به امروز خیلی زیاد تر بوده و در هر جایی که امروز دهکده کوچکی موجود است، در قرون 5، 6، 7 هجری قلعه های مستحکم و باشکوهی وجود داشت که امروز اگر اهل دهکده تماماً جمع شوند سنگهای تهداب آنها را در یک نقطه جمع نمیتوانند.

قلعه هائی که تا حال در «چاردر»، «یامان»، «خطیف»، «کچی گرد»، «ورشک» و «بشوره» دیدم، همه تقریباً به یک سبک ساخته شده اند. تنها تزئینات اطراف تیرکشها کمی با هم اختلاف دارند. از نقطه نظر معماری قلعه «کچی گرد» و از نقطه نظر عظمت موجوده قلعه «ملک انتر» در «ورشک» قابل ملاحظه است. تزئینات هم بیشتر در همین قلعه محافظه شده است.

از کوتل «اورپتو» روی فلاتی بالا شدیم، ته دره ها عمیق نیست. کوه سیاه بریده بریده افق جنوب و جنوب غرب را محدود ساخته است. راه در میان تپه ها و ته گودالهای خشک و بایر پیش میرود. حرارت آفتاب بعد از ظهر محسوس میشود.

سرمازود

«سرمازود» در حدود 25 کیلومتری «یامان» واقع است و اینجا را شروع دره «نیلی» میخوانند. «سرمازود» در ته دره و متکی به حاشیه کوه است و نسبت به نقاط پایان دره بلند تر است. کوه بلندی در افق مقابل بطرف غرب معلوم میشود. اینجا را از این جهت «سرمازود» گویند که سرمای زمستان زودتر در آن محسوس میشود و نسبت به حصص سفلی دره «نیلی» سردتر است. از «سرمازود» به بعد داخل دره «نیلی» شدیم. شروع این دره سبز و به تدریج سبزتر شده میرود و 11 کیلومتر دورتر «درزآب» می آید.

درزآب

«درزآب» از «یامان» 36 کیلومتر فاصله دارد. شام اینجا رسیدیم و شب همین جا متوقف شدیم. «درزآب» سبزترین نقطه دره «نیلی»، محلی است نسبتاً گشاده و فراخ. آبی در اینجا جاریست که منتهی به «خاشرود» میشود. دهکده و خانه های زیادی در اینجا دیده میشود. بطرف جنوب در دامنه کوه خرابه هائی بشکل غنדיها معلوم میشود. در گوشه جنوب، جنوب شرقی آن تنگی نی است که آب باریکی از آن می آید. از ته این تنگی راهی بطرف «گله بید» رفته است. مردم «درزآب» تیمنی هستند. (جناب محمد اکبر خان برادر رئیس خزائن که در «ورشک» بدیدن وکیل نائب الحکومه هرات آمده بود، در بقیه مسافرت با ما بودند.) در «درزآب» از نزد اهالی محلی یک هیکل کوچک برنجی سواری بالای شیر و یک دیگ

چودنی و یک جام کار غزنی دستیاب نمودم که قیمت آنرا بصاحبانش پرداخته و برای موزه هرات خریداری نمودیم. در «درزاب» گندم و جواری بسیار خوب نمو میکند و درخت های زرد آلو هم دارد.

از درزاب تا سر مژگان

روز سه شنبه 16 برج اسد ساعت 7 صبح از «درزاب» حرکت نمودیم. اولین قریه دم راه به قریه «ملاها» موسوم است. بعد از آن «سنگ لچ» می آید که از «درزاب» 3 کیلومتر فاصله دارد. تا «سنگ لچ» دره «نیلی» نسبتاً تنگ است و در اینجا فراخ میشود. «سنگ لچ» محلی است گشاده و کوه های دورادور افق معلوم میشود. اسم «سنگ لچ» به مفهوم خاص به دره ئی هم اطلاق میشود که بطرف جنوب افتاده است. در افق جنوب غربی قله بلند و تیز «جهان قلعه» بهوا بلند رفته است. در یکی از نقطه های آن لکه های برف هم دیده میشود. حصه مرکزی سنگ لچ را تپه هائی اشغال کرده که سطح آنها را به کشت زارها و باغها تبدیل کرده اند. دهکده سنگ لچ آباد و خانه های آن متعدد است. نقطه سبزی که دورتر معلوم میشود «زلرگه» نام دارد. از سنگ لچ بطرف شمال گفته، کوه سیاه با قله های تیز جلب نظر میکند و یک قله آن بشکل گنبد منار است و آنرا «کوه مزار» گویند. اینجا زیارتی هم است. «زلرگه» در پای تپه ها و کوه مزار واقع و دهکده قشنگی میباشد. از اینجا گذشته «زرنی» می آید.

زرنی

«زرنی» از نقاط آباد و حاصل خیز و معروف غور است. «زرنی» در محوطه کوهستانی افتاده است. غرب آنرا کوه «غچه گک»، جنوب آنرا کوه «غکه» و شرق آنرا کوه «پنج شاخ» گرفته است. در «زرنی» تقریباً دوصد خانه وار مردم زندگانی دارند. بیشتر مردم زراعت پیشه هستند. جو و گندم زیاد کشت میشود. آبی که از طرف جنوب شرقی می آید «اولیه» نام دارد و از زأ چشمه سارها تشکیل میشود. بطرف غرب و شمال غرب «زرنی» رودخانه ئی میگذرد که از «سنگ مزار» و کوتل «فرنگی» که دم راه ما بطرف غرب واقع است، سرچشمه میگیرد.

ژنرال «فریه» فرانسوی که صد سال قبل وارد «زرنی» شده بود اینجا را در سفرنامه خود مرکز قدیم غور یا بقایای مرکز قدیم غور خوانده بود. در زمان عبور او از آبادیهای قدیمه شواهدی باقی بوده زیرا از محوطه و حصار نیمه ویرانه ئی صحبت میکند. هکذا از اشجار و تاکهای بزرگ و سبز انبوه درختان اینجا ذکر نموده و با افکار شاعرانه فرانسوی خود از دهکده «زرنی»، اشجار و تاکها و بقایای خرابه های قدیمه و آبهای شفاف و ماهی های خالدار تابلوی قشنگ و زیبایی رسم میکند.

چون «زرنی» در امتداد دره «مژگان» راه عبور و مرور مالداران کوچی حوزه خاشرود و فراه رود است، از این جهت به کشت و کار زراعتی آن کمی نقصان میرسد. یکی از قله های کوه «جهان قلعه» در افق شمال غربی آن نمایان است و فراز آن قلعه مستحکمی است موسوم به «جام قلعه» که بواسطه ارتفاع زیاد و سختی راه بران بالا شدن مشکل است.

سنگ مزار

از «زرنی» به بعد راه در امتداد جریان معکوس رودخانه «زرنی» بطرف غرب ادامه دارد. حد بحد غزدهای قبایل کوچی، مخصوصاً «لرزائیها» دم راه می آید. «سنگ مزار» بفاصله 16 کیلومتری «درزاب» واقع است. در اینجا بار دیگر به غزدهی لرزائیها برخوردیم و نمد مالیدن را تماشا کردیم. پنج تن از دختران و زنان قبيله در زیر دامن فراخ غزدهی نمد می مالیدند. روی زمین گاه شالی هموار کرده بودند و روی آن پارچه کلفت پشمی را پهن کرده و بالای آن ورقه ئی از پشم چیده بودند. این پشم را تر کرده و پنج نفره یکجا آنرا لوله کرده میرفتند. باین ترتیب آب میزنند و لوله میکنند تا ورقه پشم سخت شود و شکل نمد بخود بگیرد. نمدی که از آن «کوسی» میسازند بعد از اینکه شکل بخود گرفت با پای آنرا دور داده و لگد میزنند تا ملایم شود.

یک کیلومتر دورتر از محل نصب غزدهی، چشمه ایست موسوم به «چشمه سنگ مزار» و چند درخت که در سایه آن توقف نموده و نان چاشت را صرف کردیم، وجود دارد. از اینجا 5 کیلومتر دورتر کوتل «فرنگی» می آید و احتمال زیاد دارد که حین عبور جنرال «فریه» فرانسوی این کوتل باین نام شهرت یافته باشد.

چشمه ملکان

از کوتل «فرنگی» هم پایان شدیم. تا پای کوتل آب بسیار باریکی بطرف شرق جاری بود. این همان آبی است که با آبهای «چشمه سنگ مزار» یکجا شده و رودخانه «زرنی» را تشکیل میدهد و قراریکه دیدیم از نزدیکی «زرنی» میگذرد. از کوتل «فرنگی» بطرف غرب گفته درین وقت سال آب نیست. سنگهای مدور در بستر خشک مجرای آب دیده میشود. وجود سنگها مدور و پستی و بلندی راه در دامان لرهای آب برده عبور و مرور را مشکل ساخته است. حد بحد رمه های بزرگ و غزندیهای نورزائی ها دم راه می آید.

این وضعیت ادامه دارد تا بفاصله 36 کیلومتری «زرنی» به چندین چشمه بسیار صاف و شفاف که دارای آب نهایت گوارا است، رسیدیم. 6 کیلومتر دورتر به چشمه دیگری رسیدیم که آنرا چشمه «ملکی» یا چشمه «ملکان» گویند و بیاد «ملکان غور» تا حال یاد میشود.

سر مژگان

از نقطه حرکت از «درزآب» تا حال بیش از 45 کیلومتر طی کرده ایم. قاضی صاحب رهنمای ما که 17 سال قبل از این راه گذشته، در اندازه طول منزل در اشتباه افتاده بود. دیشب در «درزآب» نقشه رسیدن به «لروند» را پیش خود طرح نموده بودیم و حالا که می بینیم رسیدن به «سر مژگان» یعنی قسمت علیای دره مژگان دشوار مینماید. «مژگان» را اهالی محلی اصلاً «مشکان» تلفظ میکنند ولی تلفظ صحیح آن «مژگان» است. وجه تسمیه آن بریدگیهای تیز تیز تیغه کوه های دو طرفه دره است که مانند صدها سوزن پهلوی هم قطار و بشکل مژگان چشم صف کشیده اند. خود این دره را «مژگان» و قسمت علیای آنرا «سر مژگان» گویند.

اصلاً این دره از حدود چشمه «ملکان» شروع و آب شفاف همین چشمه و چشمه سارهای دیگر در ته آن بطرف غرب جاری است. در حوالی نزدیک چشمه «ملکان» آفتاب عقب تیغه های بریده بریده یا مژگان بلند کوه «لارجی» نشست و در سرخی فلق «کوه سرخ» یعنی جدار شمالی دره سرخ تر شده و چنین می نماید که سر تا سر آنرا آتش گرفته و شعله از آن زبانه میکشد. در موقعی که هنوز پایان

افق سرخ است، از میان دو قله بهم نزدیک «سرخ کوه» ماه سر بلند کرده و وارد آسمان دره مژگان شد.

راه طولانی و توقفگاه شب ما هنوز معلوم نیست. بیش از 50 کیلومتر طی کرده و خسته شده ایم. با وجودیکه شام تاریک شده ولی در افق مقابل، در افق سرآشیب میان دو دیوار کوهی، در افق هموار هامون سیستان، سرخی بعد از غروب آفتاب از بین نرفته و در تیغه های تیز کوه سرخی فلق و سپیدی ماه بهم حل و مزج شده است. شامگاهی است نهایت قشنگ و کهنساری است در کمال زیبایی. در بین ساعتیکه روز تمام و شب آغاز میشود، در بین گوشه افق غروب و ماه از کنار دیگر سر بلند کرده است. در بین موقعی که سیاهی شام و سرخی فلق و سپیدی ماه بهم ترکیب شده چنین تصور میکنم که در میان حصار و بروج شهر کهن و افسانه ئی سیر میکنم که دامنه دیوار های بلند و برجهای عظیم آن تا پایان افق منبسط است.

اسپ های خسته ما به آهستگی قدم میبردارند. شام تاریک شده میروید. ستارگان یکه یکه در صفحه آسمان پدیدار میشوند، یکی از میان دو سنگ، دیگری از میان دو قله تلالو دارد. در تاریکی شب و روشنی سپیدگون کم رنگ ماه ده شبه خط عمومی کوه ها، مغاره ها، صف قله های تیز مژگان، منظره بخود گرفته زیبا و مرموز که در میان خیال و حقیقت خوب تشخیص نمیشود.

در سایه تاریک دامان کوه، در خط باریکی که از ته دره 40، 50 متر بلندی دارد، پیش میرویم. از دور روی پوزه سنگلاخ در روشنی ماه، نقطه های سفیدی به نظر خورد. جمعی از اهالی دهات سر مژگان است که به استقبال ما آمده اند. فهمیدیم که آبادی و توقفگاه شب نزدیک شده است. به ایشان رسیدیم و با ایشان رفتار خود را ادامه دادیم. سیاهی متراکمی ته و دامان دره را فراگرفته، شاخسار انبوه درختان است که در تابش نیم رنگ ماه و سایه های کوه سیاه میزند. وارد اولین دهکده «سر مژگان» شدیم. از میان کوچه باغهای ده میگذریم. این دهکده ها تا اندازه شبیه به دهکده های نورستان است. زنان، مردان و کودکان از خواب برخاسته، از روی بامها و از دریچه های اطاقها عبور ما را تماشا میکنند. راه کج و پیچ، پستی و بلندی دامان و ته دره، جویهای آب، جریان رودخانه، تنه بزرگ درختان جوز، شاخسار انبوه، سایه عجیب و غریب بریدگیهای قلل کوه، صحنه درین شب مهتاب تشکیل داده بود که بی اختیار یکی از همراهان ما صدا زد و گفت: "اولین پرده کوه قاف" است. بعد از طی 60 کیلومتر راه، ساعت 10 شب به «ده نصر»، یکی از دهکده های دره مژگان رسیده و در نشیب دره، در پای درختان جوز و چنار فرود آمدیم.

دره «مژگان» جنوبی ترین دره غور است و به علاقه های «نوزاد» زمین داور و «گلستان» فراه تماس دارد و در مراودات نام های «دلارام» و «بکواه» بیشتر شنیده میشود. «مژگان» یکی از دره های قشنگ و نهایت کوهستانی غور است و مهمترین راه رفت و آمد کوچیان حوزه فراه رود بشمار میرود.

طوریکه پیشتر اشاره کردم، دره «مژگان» شامل دو قسمت است: حصه علیا را «سر مژگان» و قسمت سفلی را «پای مژگان» گویند. دهکده های سر مژگان: «ده آبشو»، قریه «شین جبین»، «ده نصر»، «ده نرغان» و دهکده های پای مژگان: «ده خرم جان»، «ده خرامان»، «ده بالان»، «ده ترسان»، و «ده سواران» نام دارند.

در تابستان هوای آن معتدل و در زمستان خیلی برف گیر میباشد و تا یک و نیم متر برف میبارد. برف در گودالهای کوه تمام سال باقی میماند. این دره نسبت به اراضی زراعتی، باغ و اشجار میوه دار بیشتر دارد. مخصوصاً زرد آلو، شاه توت و سیب زیاد دارد و حین عبور ما هنوز شاه توت موجود بود. در این ایام گندم مانند «تیوره» درو ولی هنوز باد نشده بود.

این دره از نقطه نظر تشکیلات اداری مربوط به علاقه داری «پرچمن» است. هوای سر مژگان نسبت به پای مژگان فرق دارد، یعنی بطرف غرب به تدریج گرم شده میرود چنانچه در آخر دره شالی کاری هم میشود.

از اینجا تا «دلارام» سه منزل راه است و شب سوم بدانجا میرسند. از «سر مژگان» راهی مستقیم بطرف «تیوره» رفته که از «زرنی» و «آنه» میگذرد. از «ده نصر» (که شب آنجا توقف داشتیم)، بصورت مستقیم تا قلعه «خیسار» دو روزه راه است.

گوسفند کوهی در کوه های «مزار» و «لارجی» و «دو برار» یعنی کوه های دو طرفه دره زیاد است. گوسفند کوهی از گوسفندان اهلی خیلی کلان تر است و رنگ آن خرمائی مایل به گلابی میباشد و موی آن درشت است، شاخهای کلان و کج دارد و 7، 8 سیر کابل گوشت میکند. شکار آن در هر فصل سال میشود. کبک هم زیاد است مخصوصاً در بهار و تیرماه خوب شکار میشود.

شکار بز کوهی در دوره اعتلای غور یکی از مشغولیت های بزرگ شاهی قدیم بود. مخصوصاً سلطان غیاث الدین غوری یکی از شیفتگان این شکار بود و ایام

شباب و جوانی را در کهسار جنوبی غور بشکار حیوانات کوهی میگذرانید. قراریکه طبقات ناصری شرح میدهد، سلطان غیاث الدین میان پای تخت تابستانی و زمستانی خود یعنی حضرت «فیروز کوه» و شهر «داور» که چهل فرسنگ از هم فاصله داشت، کسی را اجازه شکار نمیداد و این علاقه را که کهسار مژگان در میان آن می آید مخصوص شکارگاه شاهی ساخته بود و میرهای شکار مخصوصی در هر ناحیه داشت. علاوه برین در زمینداور باغی ساخته بود نهایت بزرگ و قشنگ موسوم به «باغ ارم» که از خود میدان شکار وسیع و قصری مجلل مخصوص تماشای شکار داشت و سال یک مرتبه با بزرگان غور و خدم و حشم خویش به آن میدان و قصر میرفت و هزاران تن شکاری حیوانات مختلف مخصوصاً بز کوهی را از شاخ های کوه ها از حدود «اورپتو» گرفته تا کوتل «لخت»، منتها الیه غربی دره مژگان بطرف زمینداور میبردند و سلطان و ملوک غور شکار مینمودند. فخر الدین مبارک شاه که شوق شکار نداشت، در یک رباعی سلطان را از رفتن شکار چنین منع میکند:

اندر می و معشوق و نگار آویزی
به زان باشد که در شکار آویزی
آهوی بهشتی چو بدام تو در است
اندر بزکوهی بچه کار آویزی؟

اهالی دره مژگان بیشتر به فراه و مخصوصاً قندهار ارتباط معاشرتی دارند و برای کسب و کار و مزدوری بیشتر به قندهار میروند. اهالی بی بضاعت حاشیه جنوب و جنوب غربی غور زمستان به قندهار میروند و حمالی میکنند و در آنجا بنام «بندوالا» معروف اند.

قبایل کوچی که از دره مژگان عبور و مرور میکنند عبارت اند از نورزائی، اسحق زائی، بارکزائی و جمالزائی میباشند که از بکواه و گلستان فراه برخاسته از راه زرنی به کوه های مجاور «اورپتو» بالا میشوند.

لرود

روز چهارشنبه 18 اسد از «ده نصر» بطرف قسمت سفلی دره مژگان حرکت کردیم. در آخر پای مژگان کوه های دو جانب دره بهم پیوست شده و دره بسته میشود. فقط در گوشه شمالی راه باریکی برای عبور آبای دره مژگان است و بس

که اگر آب هم کم باشد یک نفر به سختی از شق کوه عبور خواهد توانست. در اینجا که دره مزگان بسته میشود، رشته های کوه ها بهم گره خورده و از این گره کوتلی تشکیل گردیده بنام «کوتل لخت» که در حدود 1900 متر ارتفاع دارد.

دامنه های جنوبی کوتل چندان دشوار نیست ولی دامنه های شمالی که به «لروند» منتهی میشود، خیلی پر پیچ و طولانی و سراشیب است. فراز کوتل بطرف راست گودال بسیار عمیقی واقع است که چهار طرف آنرا جدار کوه ها احاطه کرده و مانند دهانه آتش فشان خاموش چقوری عمیقی تشکیل داده که اهالی آنرا «دوزخه» گویند.

در دامنه های شمالی کوه یعنی رخ بطرف «لروند» درخت بادام کوهی زیاد است. از کوتل پیاده و اسب ها را مجبوراً جلو کش پایان نمودیم.

«لروند» اسمی است پشتو و اصل آن «لار بند» یعنی «راه بند» بوده است. «لروند» محوطه ایست کهستانی که چار طرف آنرا کوه های بلند حلقه کرده است. کوهی را که بطرف جنوب شرقی افتاده کوه «بلومه» گویند. سمت جنوب «لروند» را کوه بلندی گرفته با قلعه مخروطی و آنرا «اله زنگی» مینامند. این قلعه خیلی بلند است و از بالای آن علاقه های «گلستان» و «دلارام» فراه معلوم میشود. رشته کوهی که از طرف جنوب غربی، لروند را محدود ساخته به کوه «خبنه» موسوم است و کوتلی دارد موسوم به «آب سیب» که میان راه لروند و فراه واقع است. کوه سمت غرب «غرق او» و کوه سمت شرقی «بالارنگ» و «سو» نام دارد.

کھسار شمال غربی در حدود مختلف بنامهای «راغه» و «غربالک» یاد میشوند. بطرف شمال شرق کوه «ناوه دان» افتاده و کوتلی را که سر راه لروند و پرچمن واقع است «کوتل سرخ» گویند. کوتل «لخت» و کوتل «سرخ» در دو منتهالیه جنوبی و شمالی «لروند» افتاده و «لروند» در چقوری میان این دو کوتل و سائر رشته کوه های متذکره واقع شده است.

لروند قراریکه از اسم آن معلوم میشود حقیقتاً محوطه ایست که رشته کوه ها از چهار گرد افق آنرا در میان گرفته و سه راه بسیار باریک آنرا به علاقه های مجاور وصل میکند:

- 1- راه کوتل لخت بطرف دره مزگان
- 2- راه کوتل سرخ بطرف پرچمن

3- راه کوتل «آب سیب» و کوتل «بورک» بطرف فراه.

از لروند به پرچمن همروزه و به فراه به چهار روز میروند.

لروند در جمله نقاط گرم سیر غور است و حلقه کوه ها از چهار طرف آنرا گرم تر ساخته است. قریه های آن عبارت است از قریه «خبنه» در پای کوتل لخت، قریه «ده در»، قریه «ورغمن»، قریه «رباط»، «ده میدان»، «ده برهنه»، «ده ترکان»، «صد رباط» و قریه «میدان ریز».

شالی در قریه میدان ریز و ده ترکان میشود. پنبه در تمام قریه های لروند کشت میشود. کدو، تربوز، خربوزه، بادرنگ حاصل میدهد. توت، زرد آلو و سیب دارد. زمستان کم برف میگیرد و از 30 سانتی متر بیشتر تجاوز نمیکند. در لروند و مخصوصاً در ترکان تربیه زنبور عسل معمول است.

دره حصار

و

معاینه مغاره مسکوکات

از مدت های مدیدیست که قصه یکی از مغاره ها که از آن مسکوکات پیدا میشود اهالی غور و هرات را مصروف ساخته و میگفتند که غاری ایست در جدار کوهی که از بالا و پایان بدان رسیده نمیشود. زیرا از هر دو طرف هم فاصله زیاد است و هم صفحه کوه لشم میباشد و اگر فرضاً کسی را به ریسمان هم آویزان کنند چون دهن غار در فرورفتگی صفحه کوه است بدان رسیده نمیشود.

اهالی در تیوره و هرات نقل میکنند که پرندگان حینیکه از غار مذکور بیرون می آیند بعضی سکه ها از آنجا پایان می افتد. این قصه نه تنها در زبان ها حتی در بعضی کتب هم دیده شده که یکی از غور شاهان دارائی خود را در آنجا پنهان کرده بود.

این قصه ها را تا تیوره و دره مژگان و حتی لروند هر کسی نقل میکرد ولی هیچ کسی غار مذکور را به چشم خود ندیده بود تا اینکه روز پنجشنبه 19 اسد 1322 از «ده ترکان» لروند بقصد تجسس و معاینه آن برآمدیم. اهالی لروند محل این

غار را در «دره حصار» قرار میدادند. از ده ترکان 7، 8 کیلومتر دورتر به دهن دره حصار رسیدیم.

اینجا در پهلوی مسجد سنگی که از آن بعدتر حرف خواهیم زد. قافله خود را توقف دادیم تا شب را بگذرانیم و با چند نفر به معیت وکیل نایب الحکومه هرات داخل دره شدیم. دره حصار دره ایست بسیار تنگ و نهایت دشوار گذار.

سه کیلومتر دورتر از دهن دره طبقه مدوری است موسوم به «تخت». در اطراف آن آثار دیوارها و آبادی قدیمه معلوم میشود. میگویند که دورادور آن باغی بود. از این جا بالاتر دره تنگ تر و عبور از آن سخت تر میشود. اسپ ها را گذاشته و پیاده پیش رفتیم. یک ساعت بعد به آخر دره رسیدیم و کنار چشمه سرد و گوارا توقف نمودیم. بعد از صرف نان چاشت و قدری خواب و استراحت ساعت 3 و نیم بعد از ظهر به کوه بالا شدیم. یک نفر میرگن (صیاد لایق) از تیوره مخصوص برای پایان شدن به این مغاره آمده و با جمعی از اهالی لروند از راه عقب کوه ها به قلعه کوه فراز غار رفته بودند.

کوه درختان بادام و انجیر و خنجک زیاد دارد. یک رقم بته در اینجا میروید که اهالی آنرا «خر اسپ» گویند و دانه آنرا میده کرده و در شوربا و پیاوه می اندازند. تقریباً 500 متر از ته دره بالاتر به اندازه کافی بجائی رسیدیم که در صفحه مقابل کوه دیگر، غار را تشخیص داده میتوانیم.

میرگن و جمعیتی که بالا رفته بودند بالای قلعه کوه مقابل ایستاده بودند. میرگن را به ریسمان بسته و در شق طبیعی پایان کردند. مدخل دو غار طبیعی در امتداد شق مذکور معلوم میشود. در غار اول جز پیخال کبوتر چیز دیگر نبود.

از این کوه به کوه دیگر که آواز هم خوب رسیده نمیتوانست، چیزی به اشاره و چیزی به صدا به او فهمانیدیم که به غار پایان تر فرود آید. آنجا هم رفت، چیزی نبود. حینیکه او را بالا میکشیدند در شق کوه چندین دقیقه بند ماند و باز بفضل خداوند موفق شدند که او را بالا بکشند. بالای قلعه کوه بعضی پارچه های خشت پخته و تیکر شکسته که علایم آبادی است، وجود داشت چنانچه میرگن چندین تکه آنرا با خود آورد و همینکه اینجا به این ارتفاع زیاد که حتی برای یک مرتبه هم بالا شدن به آن حوصله میخواهد، آبادی ئی بوده عجیب و حیرت آور. عصر پس از سرچشمه و شام تاریک به خیمه های خود پهلوی مسجد سنگی رسیدیم.

مسجد سنگی

روز جمعه 20 اسد تا چاشت در دهن دره حصار و تنگی سرخ که بطرف «پرچمن» رفته به پهلوی مسجد سنگی توقف نمودیم. این مسجد اولین بنای سنگی و تقریباً آباد و کاملی است که در غور دیدم. پلان آن مربع و هر ضلع آن دونیم متر طول دارد. ارتفاع دیوارهای آنهم سه متر است. سقف آن هشت ضلعی است. پلان مربع و مثنی سقف را به این اصول ترکیب کرده اند که برابر ثلث طول ضلع یک یک خشت بزرگ در هر زاویه مربع گذاشته و پلان مربع را به مثنی تبدیل کرده اند. بعد از خشت های مذکور بیک قطار خشت دیگر مثنی را به دایره تغییر شکل داده و بالاتر از آن از یک قطار خشت دیگر لر مدور شروع سقف را بمیان آورده اند.

قسمت وسطی سقف حالا افتاده و آن را چوب پوش کرده اند. چنین مینماید که اصلاً گنبد کوچکی در وسط سقف بوده و هنوز هم حصه مرکزی آن که افتاده در پای محراب مسجد گذاشته شده و عبارت از سنگ مدوری است به قطر 60 سانتی متر. کمربندی دارد به ارتفاع 10 سانتی متر و در آن رخ ها کشیده اند و باز به کمر بند دیگر به ارتفاع 10 سانتی متر منتهی میشود.

بعد از کمر بند سوم قسمت استوانه ئی می آید که شکسته است. این سنگ قسمت مرکزی گنبد را تشکیل میدهد. یک طاق و یک کلکین مستطیل در دیوار شمالی و یک کلکین در دیوار جنوبی باز است. دروازه در مقابل محراب در دیوار شرقی کشیده شده. صفحه خارجی ضلع شرقی مسجد از یک کمان بزرگ و دو کمان کوچک اطراف تشکیل شده است. در میان کمان به عمق چهل سانتی متر چوکات دروازه از سنگ تراشیده شده است. دروازه در دو طرف خود دو ستون سنگی دارد. بالای ستونها رفی است. بالای رف در سه جا در وسط و در دو گوشه یک یک جوره مرغابی کوچک رو برو و نول به نول تراشیده شده است. خود چوکات دروازه تزئینات مارپیچی دارد. پله های دروازه معلوم نیست که از چوب و یا از سنگ بوده بالای چوکات دروازه سه چهار قطار تزئینات دیگر است و احتمال دارد در یک قطار آن نوشته هائی هم بوده که متأسفانه در اثر نفوذ آب باران خوب تشخیص نمیشود.

از سوراخی که در وسط سقف تولید شده و آنرا با چوب و گل پوشانیده اند، آب باران تراوش کرده و به سقف و حصه های بالای دیوار کمی تاثیر نموده. با تصمیماتی که آقای وکیل نائب الحکومه هرات در این موضوع گرفته بودند، امید

است مسجد مذکور بصورت بهتری مرمت کاری شود. این مسجد از خشت های سنگی و پارچه های تراشیده رنگ سیاه رنگی ساخته شده است. تزئینات و سبک معماری آن به اصول متداول عصر شکوه غوری سر نمیخورد. همین قسم تزئینات آن روح اسلامی ندارد. وضع مجسمه های مرغ آبیهای بالای دروازه مسجد چیز خارقه و عجیب است. خوردی مسجد هم سوالی در خاطر تولید میکند. پیش خود دو مفکوره در بین دارم: یا اینکه از آبدات قبل از سلام است که بعدها به مسجد تحویل داده اند و محرابی در آن کشیده اند و یا اینکه مسجد بوسیله کدام بنا هندی بعد از فتح هند بدست غوری ها ساخته شده است. تحقیقات مزید در ممیزات عمرانی و تزئینات، این مسئله را حل خواهد کرد.

اینجا را زیارت ملکان هم گویند و احتمال میرود که مدفن کدام یک از ملکان غور بوده و قبر بکدام مناسبت در کدام موقع هموار شده باشد و کوچکی محوطه مسجد هم این نظریه را تائید میکند.

از زیارت ملکان تا پرچمن

فاصله عبارت از چهارده و نیم کیلومتر و راه خیلی دشوار گذار و خطرناک و سخت و بصورت رده باریک به ارتفاع دوصد متر از کمر کوه میگردد. فاصله زیاد نیست ولی راه سخت است، آبهائی که از دره مژگان عبور میکند و از تنگی «لخت» داخل «لروند» میشود اینجا از تنگی سرخ که محل عبور و مرور برای اسب و پیاده ندارد، گذشته و بطرف پرچمن میرود. راه خیلی بالا در کمر کوه کشیده شده و سطح آب در مجرای عمیق و تنگ خود در بعضی حصص بکلی معلوم نمیشود. اولین کوتلی که دم راه می آید موسوم به کوتل «سنگ شکن» است، کوتل چندان بلندی نیست. چنین قصه میکنند که تقریباً دوصد سال پیش دهکده کوچکی مرکب از 8، 9 خانه در اینجا بود و دفعتاً پرگنه کوه کنده شده و دهکده را با اهالی آن ناپدید ساخت. از این جهت آنرا «سنگ شکن» گویند.

از این محل قدری گذشته دو برجستگی می آید که اهالی روی آنها سنگهای دیگری را هم کوت کرده اند و آنرا «دروازه سنگ شکن» یا «دروازه لروند» گویند.

راه در کمر کوه ادامه دارد. از اینجا گذشته محل خطرناک دیگری می آید موسوم به «سنگ ارباب انداز». از روی ظرافت چنین نقل میکنند که در زمانه های

گذشته عده ئی همراه ارباب خود برای گرفتن چوچه های باز بیکی از مغاره های نزدیک اینجا آمده بودند. در کمر کوه ارباب ریسمان بسته و او را در غار پایان کرده بودند. ارباب چوچه های باز را گرفته و برآمد و اهالی با ریسمان او را بالا کش میکردند. درین وقت یکنفر فریاد زد که دست بالا کرده دعا کنند که ارباب ما از غار پس آمد. مردم ساده ریسمان را گذاشته، دست بالا کردند، ریسمان رها شده و ارباب دوباره به سوراخ عمیق افتاده و تکه تکه شد. لذا اینجا را «سنگ ارباب انداز» گویند.

از اینجا قدری دورتر در فراخی دامان کوه، کنار راه صخره سنگی آمد که درخت بادام کوهی نیمه سوخته در بیخ آن روئیده است. اهالی آنرا «سنگ کر» گویند و نقل میکنند که اگر یک نفر این طرف و نفر دیگر آنطرف سنگ ایستاده شود، هر چه فریاد کنند صدای همدیگر را نمی شنوند. سنگ بزرگ نیست. سوار بودیم و گذشتیم و امتحان نکردیم. ولی حقیقت ندارد.

در عرض راه دو جا چشمه آمد ولی آب هر دوی آن به اندازه ئی کم بود که به زمین دراز کشیده و از آن مینوشیدند. قسمت آخر راه که به «پرچمن» منتهی میشود نسبت به سایر قسمت ها مشکل تر است. از کمر کوه به تدریج به جلگه پایان میآید و آنرا پیاده پایان شدیم.

اولین قریه پای کوه «جهازک» نام دارد و از ده خانه تجاوز نمیکند. رودخانه «ایستوی» از طرف شرق پیدا شده و بطرف غرب جانب پرچمن میرود و رودخانه لرون در وادی پرچمن با آن یکجا میشود. راه در سواحل راست رودخانه «ایستوی» رفته و از میان مجرای کم آب رودخانه و سواحل چپ آن هم عبور میکند. محل تقاطع دو رودخانه «لرون» و «ایستوی» و آبادیهای نزدیک آن مرکز پرچمن شمرده میشود. چون خیمه های ما را درین نقطه در سواحل دو رودخانه نصب نموده بودند، برای گذرانیدن شب متوقف شدیم.

پرچمن از نقاط گرمسیر و حصص غربی آن از گرمترین نقاط غور است. دهات آن «سبز انار»، «سرتنده» و «سرپل» نام دارد. مردم پرچمن اکثر تاجک اند. چند خانه سادات و چند خانه «زوری» هم در اینجا رهایش دارند. کوچیها از حوزه فراه رود زیاد در اینجا رفت و آمد دارند.

زمستان پرچمن برفگیر نمی باشد، عوض برف، باران زیاد میبارد. زمستان پرچمن خیلی گوارا و خوش آیند است. به آتش و حرارت هم چندان ضرورت نمی افتد. تابستان آن زیاد گرم است. از میوه ها انار آن خیلی مشهور است و میگویند

از انار قندهار بمراتب بهتر میباشد. انجیر، انگور، زردآلو، سیب، آلو، شفتالو، توت، و شاه توت حاصل میدهد. پنبه بخوبی میروید. ماش، برنج لک و لبلبو کشت میکنند.

شکار در پرچمن زیاد است. گوسفند یا بز کوهی که در اینجا «نخجیر» گویند، بسیار شکار میشود و در کوه های اطراف پرچمن خیلی زیاد میباشد و در تمام فصل سال شکار میشود. در پرچمن دو رقم «نخجیر» است که یکی آنرا «گذری» و دیگری آنرا «مسکنی» گویند. گذری آنست که زمستان از کوه ها فرود آمده و بطرف فراه میرود و وقت گذر آنها اوانل حمل یعنی سر بهار میباشد. کبک در ماه حوت از طرف فراه می آید و از حوالی پرچمن گذشته و به کوه های قریب تیوره و دورتر میروند. کبک محلی هم دارد. پلنگ در گرد و نواح قریب پرچمن دیده شده است. «سیاگک» مخصوص ماحول پرچمن و «فاسک» (یا فالسک) است. روباه هم زیاد شکار میکنند.

پرچمن وادی ایست که بیشتر سه طرف شرقی و شمالی و جنوبی آنرا کوه ها گرفته و بطرف غرب که آبهای غور سیر میکند و به فراه رود میریزد، هموارتر است. به طرف شمال غربی پرچمن به فاصله تخمینی 30، 40 کیلومتر کوهی است موسوم به «نجدابه» که دامنه های آن بطرف چهل ابدال حوالی تیوره رفته است. بطرف جنوب کوهی افتاده که در پرچمن آنرا «کوه تیغه» گویند و دامنه آن تا حوالی قریب فراه ادامه یافته است. بطرف شرق کوه «نیل» است و راه بین لروند و پرچمن در کمر آن میگردد. بشمال شرق کوه دیگری است موسوم به «کوه شوره» و بعضی آبهای شور مزه از آن پایان میشود.

دو رودخانه ئی که در محل تقاطع آن خیمه های ما نصب است، یکی رودخانه «ایستوی» است. اصلاً همان آبی است که از کوتل «فرنگی» و چشمه «سنگ مزار» از حدود «زرنی» میگذرد و آبهای دیگری به آن یکجا شده به قریه «لاخ سنگ» می آید و از آنجا به «کوت» و سپس به «ایستوی» و باز به «جهازک» آمده و از پرچمن میگذرد. رودخانه دیگر که از گوشه جنوبی وارد میشود، همان آبی است که از چشمه «ملکان» از قسمت علیای دره مژگان سرچشمه گرفته بعد از طی دره مژگان از راه تنگی لخت وارد لروند میشود و باز از تنگی سرخ عبور نموده و در پرچمن به رودخانه «ایستوی» ملحق میگردد. آبهای مرکبه از اینجا به بعد بنام رودخانه پرچمن یاد میشود.

پایانتر در آبریز «کلکی» آب دیگری که از کوه «نجدابه» می آید به آن یکجا میشود و مجموع آن به «مژگان» میرود و بعد در مقام «لشکرگاه» (که متعلق به

غور است) به فراه رود میریزد. بدین ترتیب به استثنای یک قسمت بسیار جزئی تقریباً همه آبهای کهسار غور به فراه رود منتهی میشوند.

در میان سادات اینجا شخصی روشناس، سید محمد هاشم آقا نام دارد. ایشان 5 عدد سکه نقره ئی آورد که به موزه هرات برده شد. سکه های مذکور عبارت از قران و روبیه امیر تیمور کورگانی بود.

از پرچمن تا خیسار

پرچمن غربی ترین نقطه غور است که در مسافرت خود بدان تماس نمودیم. چون «خیسار» بطرف شرق آن و سر راه مراجعت ما به تیوره واقع است، سمت شرقی را پیش گرفتیم. ساعت 9 و 9 و 9 دقیقه روز دوشنبه 22 اسد است و منزل ما 33 کیلومتر طول دارد. در امتداد رودخانه «ایستوی» ولی در مقابل سمت جریان آن سیر داریم. آبادی اول دم راه «باغ میر» نام دارد و 5 کیلومتر از نقطه حرکت ما دور است. مردم باغ میر «ایماق» است و تابستان در سیاه خیمه زندگانی میکنند. دامنه کشت زارها و باغها از پرچمن تا اینجا ادامه دارد.

انجیر و انگور را در نزدیکی باغی صرف کردیم. انار هنوز هم سبز است و پخته نشده است. ایستوی و آبادی های آن 8 کیلومتر از پرچمن فاصله دارد. دهکده در پای تپه زرد رنگ و تپه در پای کوه بلند تری واقع شده است. تقریباً 3 کیلومتر دورتر از اینجا دشتی می آید تقریباً مدور که چهار طرف آنرا رشته کوه ها حلقه کرده و به «دشت بهاری» معروف است. 3 کیلومتر دورتر رباط «تولی» می آید و میان این دو جا یک گردنه گذشته است. اول دره «بانگ» یا «دانگ» می آید و تقریباً 20، 30 خانه در آن آباد است.

متعاقباً «تولی» می آید. میان «بانگ» و «تولی» تپه ئی حائل است. اشجار و شاخسار چنار این دو دهکده از دور نمایان میشود. در اینجا زیارت «شاه امان» است که در جنگ میوند شهید شده بود. این زیارت روی پشته ئی در میان شاخسار درختان میوه دار مخفی و بجانب غرب دور نمای قشنگی دارد. تقریباً یک و نیم کیلومتر دورتر دهکده دیگر، «تولی» واقع است.

در اینجا از یکصدویست سال به اینطرف اولاده محمد غوث خان رهائش دارند. مسجد مقبولی با احاطه زیبا در اینجا آباد کرده و به تدریس مشغول اند. دهکده «تولی» در پای کوه بلند «جهان قلعه» واقع است و اهالی بواسطه دهکده کوچک

پای کوه انرا کوه «هوند» میگویند. کوهی که بطرف غرب «تولی» افتاده مشهور به «یکه کوه» است. «تولی» را اهالی حد وسط راه بین پرچمن و قلعه خیسار حساب میکنند. از پرچمن تا «تولی» 18 کیلومتر و از تولی تا قلعه خیسار 15 کیلومتر میباشد.

راه نیمه اول نسبت به نیمه دوم هموارتر است. در نصف دوم عموماً از روی پشته ها عبور و مرور میشود و پستی و بلندی بیشتر می آید. قلعه خیسار از فاصله 13 کیلومتر دور روی یکی از پوزه های کوه «جهان قلعه» معلوم میشود. بعد از تولی اول شیله «برزیری» و بعد از آن شیله «لرزیری» می آید. برزیری تقریباً 10 خانه و لرزیری 30 خانه دارد. نزدیک پوزه ئی که قلعه بالای آن واقع است دهکده بسیار کوچکی است موسوم به «ده بالا». از آن بالاتر چند درخت کهن بید و قنات آبی است.

آفتاب غروب کرده و آذان شام در دامان کوه قریب درختان بید در پای قلعه خیسار فرود آمدیم.

قلعه خیسار

قلعه خیسار که ادبای غور بنام «خونسار» و «قیصار» و عوام به اسم «قلعه دختر» هم یاد میکنند، یکی از قلعه های نهایت حصین و مستحکم و بلند غور بوده و بلندی زیاد آنرا نسبتاً از خراب کاری های دست بشری محافظه کرده و یگانه قلعه ئی است که تا امروز آنقدر از حصار داخلی و خارجی و بروج آن شواهدی باقی مانده که شکل و استحکام و ابهت زمان آبادی آن را بخوبی میتوان تصور کرد. خیسار بفاصله 33 کیلومتری پرچمن افتاده است. فاصله آن از تیوره اگر از راه «دورودی» و «آنه» و راه «یخن» سفلی که ما حین مراجعت تعقیب نمودیم، تخمین شود 50 کیلومتر میشود. خیسار بصورت خط مستقیم بطرف جنوب غرب تیوره واقع است. در «طبقات ناصری» بصورت واضح از کدام قلعه به صفت و اسم «خیسار» یاد نشده بلکه در جمله پنج باره کوه بلند و عالی غور یکی هم «خیسار» یا «فج خیسار» بشمار آمده است. این کوه را امروز «جهان قلعه» گویند و یکی از زیباترین، قشنگ ترین و بلندترین کوه های غور است که از حوالی قریب «زرنی» تا کوتل «لخت» انبساط دارد و میان دره مژگان و تولی و خیسار حایل میباشد و بقایای قلعه قدیم روی یکی از پوزه های بلندی موجود است.

صبح روز یکشنبه 22 اسد ساعت 6 صبح برای معاینه قلعه خیسار به کوه بالا شدیم. از روی آب جاری قناتی که در پای کوه حفر شده در دامنه شیخ کوه به استقامت قلعه به راه افتادیم. آفتاب تازه طلوع کرده ولی هنوز خط صعود ما گودالی که میان دو سنگی واقع است در سایه میباید. چهار پنج جا دم گرفته و بالا شده رفتیم. اگر چه قلعه از پای کوه هم بلند معلوم میشود ولی ارتفاع آن بعد از طی مسافه های دامان کوه خوبتر محسوس میشود. نزدیک به صخره ئی که فراز آن بقایای قلعه موجود است حصه عمودی سنگی می آید که بالا شدن بر آن مشکل تر است.

از این حصه بالاتر قسمتی است خاکی و باز صخره عمودی به ارتفاع تقریباً 25 متر می آید. بالا شدن در بین حصه هنوز هم مشکل تر است. روی این پوزه سنگی حصار و بروج قلعه معروف برپاست. از گوشه شمال غربی بالا شده و از روی سنگهایی که از دیوار های دو برج یکی از مدخل های قلعه جدا شده داخل محوطه حصار شدیم. یک مدخل در دیوار شمالی قلعه گذاشته بودند. دو طرف آن دو برج ضخیم آباد بوده که هنوز بقایای آن به ارتفاع 6 متر ایستاده است. میان این برجها خالی است. بعد از عبور از میان دو برج مذکور بطرف غرب متوجه شدیم. اینجا صفحه ضلع شرقی اصل قلعه پیش رو می آید. در وسط این دیوار بلند کمائی مدوری بوده که حصه ئی از سمت جنوبی انحنای آن هنوز دیده میشود. دو برج نسبتاً باریک در دو طرف کمان مدخل ساخته شده بود.

برج جنوبی آن هنوز به ارتفاع 8 متر موجود است. بعد از این برج بطرف جنوب گفته بعرض تقریباً چهار متر صفحه هموار دیوار محوطه اصل قلعه آباد است و از بلندترین نقطه موجوده آن تا خاکهای آب باران آورده پای دیوار یک کمر بند برجسته از پلستر دیده میشود.

در حصه بین برج متصل مدخل و این کمر بند درجه کوچکی است. پلستر خاکی رنگ دیوار به اصولی که تا حال در تمام قلعه ها و عمرانات حصص مختلف غور مشاهده نمودم با خطوط افقی که فاصله آنها از هم 20 سانتی متر میباشد، تقسیم شده و فرورفتگی های مثلث نما که از زاویه فوقانی آن نسبت به دو زاویه دیگر کوچکتر است از ته دیوار تا حصه فوقانی آن لوز بزرگی تشکیل داده است. این پارچه دیوار منتهی به برج بزرگتری میشود که در زاویه جنوب شرقی قلعه هنوز پا برجاست. در بعضی شقها خوردگیهای دیوار باران پلستر گل زرد را از بین برده و سنگ کاری اصل دیوار کم و بیش ظاهر شده است. از مدخل دومی که در ضلع شرقی قلعه کشیده شده داخل شدیم. محوطه مربعی پدیدار شد که هر ضلع آن 9 متر طول دارد. در میان دیوارهای محوطه خارجی فاصله است تقریباً به

عرض چهار متر. در دو ضلع جنوبی و شمالی سه سه اطاق کشیده شده بود. در ضلع غربی که رخ آن بطرف افق وسیع و گشاده باز است نظر به وضعیت صخره که قلعه روی آن بنا یافته بود یک اطاق طولانی و در هر زاویه دو برج بنا کرده بودند و هر برجی منفذی داشت. از ضلع دیوار محوطه داخلی هم سه منفذ کوچک به دهلیزی کشیده شده بود که متصل به اطاق غربی بود.

خارج از محوطه اصل قلعه مقابل جدار شرقی چهار دیواری مستطیل شکل دیده میشود که در ضلع غربی آن منفذی بشکل محراب باز است و بعضی از رفقای ما آنرا مسجد تعبیر کردند. قدری بالاتر در گوشه شمال شرقی برج، مربع بزرگی آباد بوده که سنگ کاری و حصه ئی از پلسترکاریهای دیوارهای آن معلوم میشود. از این بالاتر قطار بروج و حصار خارجی قلعه می آید که 6 برج آن به ارتفاع عمومی تقریباً 7 متر هنوز باقی است و از گردنه ئی که قلعه روی آن واقع است در خمی بغل کوه خم شده رفته و باز دوری بطرف غرب زده است.

از خط این دیوار بیرون تر بقایای سه برج دیگر دیده میشود که پلان یکی آن 6 ضلعی است. رویهمرفته در قلعه خیسار مخصوصاً در اصل خود قلعه سنگ های پارچه طبیعی زیاد استعمال شده و خشت خام و پخته دیده نمیشود. سنگ ها را با گل زرد بهم محکم کرده اند و پلستر کاری هم تماماً از گل زرد خود کوه است. خیلی محکم میباشد. حصار و بروج خارجی تا یک اندازه سنگ کاری شده و بالاتر خشت خام بکار رفته است. در قطار حصار دومی خارجی باز خشت خام با سنگ استعمال گردیده است.

صبح ساعت هفت و نیم در میان بقایای دیوارهای قلعه خیسار وارد شدیم. 400 متر از پای کوه بلند تر هستیم. خود قلعه از طرف شرق به صخره های کوه «جهان قلعه» تکیه دارد. افق مدنظر بطرف غرب و شمال غرب و جنوب غرب باز است. شاخه های کوه جهان قلعه از طرف جنوب و شمال دور زده و افق را در بین دو سمت محدود ساخته است. پیش روی بجانب غرب تا چهل کیلومتر افق گشاده و زمین با تیغه کوه ها و موج تپه ها سرآشینی محسوسی دارد. در آخر افق خط گرد آلود کوه های «فالسک» (یا فاسک) و چندین تیغه پست تر دیگر فراز سلسله لاینقطع تپه ها در هوا معلق معلوم میشود. چشم انداز این قلعه مانند بروج و حصار مستحکم آن حیرت بخش و سهمگین و ترس انگیز است. 40 کیلومتر در 30 کیلومتر زمین را یک سلسله غندیها و تپه های خشک و بایر فراگرفته است. در بین ساحة وسیع چین خوردگی های زمین و مجموع یک عده بیشمار خطوط منحنی تپه ها، غندیها، و کوه ها قابل تماشا است. تا چشم کار میکند غیر از تپه و باز تپه و بالاخره جدار بلند تیغه های چندین کوه چیز دیگر به نظر نمی آید. در

میان هزاران غندی چند لکه سبز جلب نظر میکند. نزدیک به پای کوهی که قلعه روی یکی از پوزه های آن آباد است چند قطعه زمین مزروعی، چند درخت بید قریب ترین نقطه سبز را تشکیل داده است. قدری دورتر دو لکه سبز دیگر افتاده است. این ها «ده بالا» و «ده پایان» یعنی آبادیهای حاضره خیسار است. نزدیک به پای کوه برجستگی گنبد شکلی معلوم میشود و گویند که بقایای یکی از بروجی است که در اثر امر «جهان سوز» از مخلوط خاک غزنه و خون سادات غزنی آباد شده بود.

دورتر از دهکده های امروزی خیسار کمی بطرف شمال گفته کوهی است که تیغه آن سیاه میزند. پیش روی این کوه در پستی قریه «ایستبی» یا «ایستوی» واقع است که دیروز از مقابل آن گذشتیم. از بالای قلعه خیسار آبادیهای این دهکده کوچک در میان تپه ها نیمه مخفی معلوم میشود. خرابه های قلعه «اشکلجی» بطور مبهم تشخیص میگردد. بطرف شمال عقب یک سلسله تپه ها در پای یکی از شاخه های بلند کوه «جهان قلعه» لکه سبز دیگری است که آنرا «واسپ» گویند و سر راه منزل فردای ما واقع است. دورتر از این آبادیهای که اسم بردم به استقامت غرب در میان خم و شکن خطوط تپه ها در پای دو قلعه مخروطی شکل بی اشجار و خانه های دهکده «گلخانه» و کمی دورتر آبادیهای «ده جلال» تشخیص میشود. در پای قلعه خیسار بالای تل خاک زیارت «محمود زر بخش» است. دورادور مرقد او دیواری از سنگهای طبیعی دامان کوه ساخته اند و مسجدی بصورت سردابه دارد.

این است آنچه بیننده امروز از منفذ های نیمه ویرانه و از کنگره های حصار متروک خیسار می بیند. این قلعه و موقعیت و سبک آبادی آن ذوق و سلیقه و احساسات و افکار و روحیات ملکان و سلاطین غور را در نظر مجسم میکند. کوه نشینان آزاد و رادمردان آزادی منش کوه پایه های غور که هیچگاه به اسارت تن در ندادند و در قلعه های بلند کوه که بهترین مأمن آزادی است قلعه های مستحکم خود را اعمار مینمودند. باشندگان این قلعه ها چشم اندازی میخواستند گشاده و فراخ و در عین حال دهشتناک و ترس انگیز. قلعه ئی مانند خیسار افق نظر و آمل باشندگان خود را وسعت داده و از احساسات آمریت و جهانگیری آنها نمایندگی میکند.

«سیفی هروی» که از طرف ملوک کرت مدتی در ین قلعه محبوس بود و زندان او هنوز هم در پای کنگره سمت جنوب غربی قلعه در شق طبیعی احجار کوه دیده میشود، قلعه خیسار را از نقطه نظر آب و هوا و سیزی و اشجار و گل و ریاحین

و میوه جات و استحکام خیلی تعریف نموده که متن او را در شماره 16 مجله «آریان» داده ام.

در بین شبهه ئی نیست که قلعه خیسار یکی از مستحکم ترین قلاع غور بوده و بروج و حصار متین آن حتی چشم چنگیز را هم سوزانیده بود. از این قبیل قلعه ها در پوزه های کوه های غور زیاد بوده و هنوز هم اسمای عده ئی در تاریخ ثبت است. امروز از «یامان» گرفته تا «زرنی»، از «سر مژگان» گرفته تا «لروند» و از «خیسار» گرفته تا «تیوره» و از «پرچمن» گرفته تا «ساخر» و «آهنگران» و «شهرک» بقایای برجها و قلعه های مستحکم سنگی هنوز دیده میشود. در این برجها و قلعه هائی که امروز متروک و نیمه ویرانه افتاده پهلوانان، رادمردان، امرا، ملکان، شاهان و سلاطین نیرومند و مقتدری مانند بسطام، خرنگ، شنسب، امیر فولاد، امیر کرور، امیر بنجی، امیر شیب محمد سوری، ابو علی سوری، عباس سوری، عزالدین حسین، علاالدین حسین، شهاب الدین، فخرالدین، سیف الدین، بهاالدین سام، ملک الجبال، قطب الدین، محمد بن حسین غیاث الدین، معزالدین، شمس الدین و غیره تولد و نشو و نما یافته و از در و دیوار سنگی و افق وسیع و آزاد آن الهام گرفته اند. اینها دسته ئی از فرزندان غور اند که در این قلعه های سنگی مانند چوچه های عقاب پرورش یافته، غور و کهسار بلند آنرا با خود در جنبش آورده اند و با شهپر عزم و اراده به ماورای کهسار پرواز نموده اند. ایشان و حتی غلامان ایشان مدتها پرچم تهذیب و مدنیت ما را در دهلی برافراشته نگهداشتند.

پس این قلعه های نیمه ویرانه قابل ستایش و محل تعظیم و تکریم است و جا دارد که مانند بهترین آبدات ملی احترام شوند. بهترین درام جنبش های ملی ما در همین قلعه های سنگی، در قلعه های کوه های بلند غور بازی شده است. قلعه های غور هر کدامش مجسمه شهامت، متانت، عزم، اراده و قدرت است. همه چیز آنها از نقشه و پلان گرفته تا مواد عمرانی و تزئینات و نقوش همه اش ملی است. کارنامه های باشندگان آنها به ما درسهای بزرگ حیاتی داده و خرابه های این قلعه ها امروز بما بهترین درس عمرانی میدهد.

چشمه آدان

یکی از جاهائی که در زبان اهل غور شهرت دارد و حتی در بعضی مأخذ قلمی هم از آن ذکری رفته، چشمه ایست موسوم به «چشمه آدان». چون این چشمه در

یک گروهی جنوبی قلعه خیسار واقع است عصر روز یکشنبه 22 اسد که در خیسار توقف داشتیم، بسواری اسپ به دیدن آن رفتیم. از پای کوهی که قلعه خیسار روی یکی از پوزه های آن بنا یافته راهی از روی تپه ها و گودالها بدان صوب رفته است. چشمه ئی در زیر درخت بید و عناب واقع و تقریباً از چهار جای آب بطور متناوب جوش میزند. گاهی از دو منفذ شمالی و گاهی از دو منفذ جنوبی آب می برآید و به تدریج مقداری آب از حوض چشمه برآمده و جویچه بسیار باریکی بطول ده متر تشکیل داده است. آب این چشمه آهکی و در عین زمان گاز دار است. گاز بطور متناوب گاهی در یک گوشه و گاهی در گوشه دیگر جمع میشود.

آب آهکی وقتیکه از چشمه خارج میشود، آهک آن با تماس هوا منجمد شده و یکنوع فلس تشکیل میدهد. معاینه این چشمه برای کسانیکه اژدهای «سرخ در» بامیان را دیده اند، فوق العاده دلچسپ است. اژدهای سرخ در بامیان که امروز 300 متر طول و تقریباً 15 تا 20 متر عرض و تقریباً 10، 12 متر بلندی دارد و مانند تپه ئی افتاده، در اوایل (که مدت زمان و قدامت آنرا تخمین نمیتوان کرد) عیناً مانند «چشمه آذان»، چشمه ئی بوده که بعد از فوران چندین هزار سال هنوز آب آن جاری است و این آب با رفتار خود در مرور زمانه و سر شدن آهک آن تپه ئی به شکل اژدها ساخته و شق بزرگی که در تیر پشت اژدها دیده میشود، خط جریان قدیم آب است. آن کیفیت عظیم و بزرگ را امروز چشمه آذان بصورت نمونه بسیار کوچک که همه اجزای آن در حال تشکل است، در نظر بیننده مجسم میکند. مجرای آب چشمه آذان هنوز اژدها نشده و مار بسیار کوچکی است بطول 10 متر. شقی در تیر پشت او هم است که الان از آن آب عبور کرده و بطول مار افزوده میرود. بهر حال چشمه آذان و خط جریان آب آهکی بصورت نمونه کوچک که در حال تشکل است یکی از اشکال و اسرار طبقات الارضی را بما نشان میدهد که صورت ساختن و پرداختن آن با قدامتی که تخمین آن متعلق به علمای علم جیولوجی است در چندین نقطه مختلف افغانستان، در سرخ در بامیان، در سر راه بند امیر در «شیدان» و نزدیک دهنزنگی دیده میشود.

از خیسار تا دورودی

اگر چه یک روز بحیث استراحت در پای قلعه خیسار گذرانیدیم ولی چون روز های رفتار را حساب نموده ام، با این حساب روز هشتم (دوشنبه 23 اسد) از خیسار طرف «دو رودی» حرکت نمودیم.

«دورودی» بطرف شمال شرق خیصار افتاده است و فاصله آن از نقطه اخیرالذکر 27 کیلومتر است. برای اینکه وقت به منزل رسیم ساعت چهار و نیم صبح در روشنی ماه برخاسته و راه منزل را پیش گرفتیم و ساعت ده و نیم در ظرف پنج ساعت به درودی رسیدیم. راه خیلی دشوار گذار و از یک سلسله تپه ها و گودالها میگذرد. این وضعیت بلا تغییر تا اولین آبادی دم راه، یعنی قریه «واسپ» ادامه دارد. این قریه همان لکه سبزی بود که دیروز از فراز قلعه خیصار در میان تپه های شمال شرقی معلوم میشد. بعد از «واسپ» کوتلی دم راه آمد که آنرا «پنج خوله» گویند.

فاصله این کوتل از قلعه خیصار 12 کیلومتر است. از بلندترین نقطه گردنه سر کوتل نگاه آخری به قلعه خیصار افکنده و بطرف «دو رودی» یکی از مناظر کهستانی خیلی حیرت آوری مدنظر گسترده شد. اینجا چشم انداز دیگری بین دامنه های شرقی کوه «جهان قلعه» و کوه «مزار» می آید که منحیث چین خوردگی های زمین و تشکل غندیها از دند خیصار حیرت آورتر است. هزاران غندی مانند موج دریای بیکران میان دو جدار سنگی کوه افتاده است.

از اختصاصات مناظر غور این است که تیغه بلند کوه ها مانند حصارى یک سلسله تپه های پست و غندیها را در آغوش کشیده و یگان لکه سبز در ته و میان تپه ها معلوم میشود و سبزی در بعضی نقاط طوری پوشیده میباشد که چشم در اول وهله آنرا تشخیص داده نمیتواند. راه در کمر دامنه های شرقی «جهان قلعه» بطرف تپه های روی زمین به تدریج پایان می آید. اولین آبادی اینطرف کوتل «کاوآن» نام دارد و تقریباً مشتمل بر 30، 40 خانه میباشد. «کاوآن» منقسم بر دو حصه است و تپه ئی آنها را از هم سوا کرده است. اولی بصفت «کاوآن خواجه» و دومى محض بنام «کاوآن» یاد میشود و از طرف علاقه داری «پرچمن» اداره میشود. از کاوان راه بطرف شمال شرق، بجانب مجرای مشترک رودخانه «نیلی» و «زرنی» پایان می آید تا اینکه به محل تلاقی دورود خانه مذکور میرسد و اینجا را «دو رودی» گویند. دهکده کوچک «دو رودی» کنار سواحل رودخانه افتاده است. خانه ها در پای تپه و کنار سواحل آباد شده و کشت زارهای باریک در کناره های راست رودخانه پهن است. قطار اشجار بید و چنار پیش روی خانه ها را سایه کرده است. جواری خوب رسیده و پخته شده و گندم درو و باد شده و گندم حاصل خرمن روی زمین کشتزار کوت است. اهالی دهکده بیشتر سادات و مردمان مهمان نوازی هستند. رودخانه مشترک نیلی و زرنی ماهی زیاد دارد.

از دو رودی تا تیوره

فاصله قریب 40 کیلومتر است. ساعت چهار صبح در حالیکه ستارگان میدرخشند و ماه بته ها و شاخسار درختان را روشن ساخته بود، حرکت نمودیم. از میان خانه های دهکده دو رودی روی تپه ها راه بالای «بابی» و «کالی» را پیش گرفتیم. راه بلدی از خود دهکده با ما بود و اگر نمی بود اشتباهات زیادی در تعیین راه رخ میداد زیرا چندین مرتبه رده باریک راه را گذاشته و در پشته ها بالا و پایان شدیم. استقامت حرکت ما بطرف «آنه» است. مجرای آبی پیش روی ما آمد. این آب را «ورائی» گویند و از کوه «پنج چراغ» سر چشمه میگیرد. پانزده مرتبه از یک کنار بکنار دیگر رودخانه عبور نمودیم. بعد از چندی آب دیگری آمد و آنرا «آب آنه» گویند که از قسمت های علیای دره سرچشمه میگیرد. از مدخل دره «آنه» به بعد یک سلسله برجها و قلعه های قدیمه می آید. در مدخل دره دو برج مانند دروازه ئی آباد میباشد. در سواحل چپ رودخانه در بالای پوزه تپه قلعه ئی دیده میشود با بروج مختلف الشكل. در کنار راست رودخانه میدان وسیعی است که بیای کوه مزار منتهی میشود. در این قسمت در زمانه قدیم آبادیهای مترامکی وجود داشته و هنوز شواهد و بقایای آن از بین نرفته است. آب «ورائی» که پیشتر اسم بردم، در حوالی «ده سین» که یکی از دهکده های آنه است با آب آنه یکجا میشود. و این دو آب مشترکاً پیش رفته در آخر دو رودی به مجرای مشترک نیلی و زرئی یکجا میشود.

دهات مشهور «آنه» قرار آتی است: «ده و رادئی»، «ده پنج چراغ»، «ده آگینی»، «ده پای مزار» و «ده خرمی». در «ده و رائی» آثار برجها و خرابه ها زیاد دیده میشود. دره آنه را تا نزدیکی های آخرش تعقیب نموده و به کوه مزار نزدیک شده رفتیم. در حالیکه آخرین دهکده آنه علیا در کمر کوه سبز میزد، بطرف چپ بخط کوه مزار نزدیک تر شده از کوتل آنه گذشتیم و در پای دامنه های جنوبی کوه پنج شاخ که عقب آن وادی «تیوره» افتاده بطرف غرب راه خود را ادامه دادیم. باین ترتیب پیش رفته و در انتها الیه غربی پوزه کوه مذکور در مقابل دره سفلی «یخن» رسیدیم. چون ساعت ده و نیم بود و از ساعت چهار صبح حرکت نموده بودیم، منتظر بارخانه قافله خود شدیم و نان چاشت را همینجا صرف کردیم.

در افق مقابل بفاصله سه کیلومتر درختان و خانه های دهکده یخن سفلی، در پای کوه بچه سیاه رنگی معلوم میشود که درخت بادام کوهی زیاد دارد. بعضی برجهای قدیمه هنوز بلند و آثار خرابه های دیگر بصورت غندیها معلوم میشود. از قطار برج های خرابه و از رده معین دیوارها واضح معلوم میشود که شهری

در اینجا آباد بوده و از خود حصار و بروجی داشته. فراز خرابه های مذکور قلّه کوهی را که بطرف جنوب افتاده «چهل ملنگ شاه مردان» گویند.

از پوزه کوهی که توقف نموده بودیم دور زده و در امتداد دامنه های شمالی آن استقامت شرقی را بطرف «تیوره» پیش گرفتیم. اولین آبادی دم راه «ملای اعلی» نام دارد. رودخانه غور که یک قسمت آب آن از «چاردرد» آمده و از «تیوره» میگذرد با رفتار ملایم از ته دره میگذرد. احجار کنار دره و حتی سواحل رودخانه سرخ و کشتزار ها سبز میزند. در اکثر نقاط کنار سواحل رودخانه را قطار منظم درختان چنار زیباتر ساخته و ساقه های راست و شاخسار آن در سطح آب انعکاس دارد. در بعضی قطعاتی که گندم درو شده زمین رنگ زرد کاهی قشنگی بخود گرفته است.

از دهکده های بسیار قشنگ اینجا یکی «زای نوروز» است. اهالی آن به ساز و نوا و خواندن شهرت زیاد دارند. این دهکده زیبا کنار جریان کج و پیچ رودخانه افتاده و سایه درختان بید و چنار آن را در آغوش کشیده است. رنگهای طبیعی خاک زمین و سطح آب و شاخسار درختان و مزارع و کشت زارها و سیاه خیمه ها از آن منظره نهایت زیبا و قشنگ ساخته است.

در بین قسمت های دره یخن شواهد عمرانات قدیمه بصورت برجها موجود و هر کدام هنوز با تزیینات خود به ارتفاع بیش از 10 متر بلند است. ساعت یک و نیم بعد از ظهر روز پنجشنبه 26 اسد بعد از طی بیش از 250 کیلومتر و انجام یک دوره بسیار دلچسپ و مفید نه روزه با سواری اسب در معروفترین نقاط غور دوباره به «تیوره» مواصلت نمودیم.

تیوره و تیمنی ها

بعد از انجام دوره ئی در حصص مختلف غور دو روز آخر ما در تیوره بگردش و صید ماهی و استراحت سپری شد. چون دهکده های تیمنی ها هر طرف افتاده، یکروز عصر یکی از دهکده های بهاری و شکل سیاه خیمه ها و اصول نصب آنرا تماشا کردم. تیمنی ها در غور مخصوصاً در دره «یخن» و هم در گرد و نواح خود تیوره زیاد هستند. تیمنی ها زمستان در خانه و تابستان در سیاه خیمه زندگانی دارند. شکل یک خانه گلی و یک سیاه خیمه آن یکی است و گفته نمی

توانم که کدام یک از روی دیگری ساخته شده ولی احتمال بیشتر به این دلالت میکند که خانه ها از روی شکل سیاه خیمه بمیان آمده باشد.

یک سیاه خیمه تیمنی عبارت از یک خیمه ایست مستطیل شکل بطول عمومی 6 متر و عرض چهار متر و با سقفی به شکل قیچی پوش که با دیرکها و پارچه پشم بز و ریسمان ساخته میشود. معمولاً 6، 6 دیرک در دو طول مستطیل و 4، 4 دیرک در دو عرض آن ایستاده میکنند. پارچه سیاه را به دورادور آن می آویزند و دیرکها را با ریسمان و میخ به اطراف بسته میکنند. آنگاه پوش سیاه خیمه را بشکل قیچی بالای مستطیل برپا میکنند. برای اینکه حیوانات از دامن خیمه داخل نشود در قسمت داخلی دورادور سیاه خیمه به ارتفاع اقل یک متر از شاخسار درختان یکنوع پنجره مییافتند که باد از آن وارد میشود و حیوانات داخل شده نمیتوانند. سیاه خیمه های یک دهکده که عبارت از 20، 30 خیمه میباشد هم به اصول مستطیل در یک میدان نصب میشود. یعنی خیمه ها پهلوی هم طوری نصب میشود که هم از فاصله میان دوی آن کسی عبور نتواند و هم در میان خط مستطیل مجموع آن میدانی برای کارهای مشترک دهکده باقی بماند. البته مدخلی در یکی از اضلاع مستطیل میگذارند. این دهکده های بهاری اگر چه همیشه در گرد و نواح قریب دهکده زمستانی تشکیل میشود، باز هم در یک نقطه نمی باشد بلکه محل تشکیل آنرا هر سال تغییر میدهند تا از فضله حیوانات زمین شان هم کود حیوانی حاصل کند و آباد شود. به این ترتیب تیمنی ها را میتوان یکنوع کوچی محلی خواند که تقریباً مناصف سال را در هوای آزاد میگذرانند.

در غور مخصوصاً در قسمتی میان آهنگران و تیوره عموماً سیاه خیمه های تیمنی و غزندیهای قبایل کوچی بفاصله قریب پهلوی هم دیده میشود. چون غزندیها تقریباً نیمه مدور و پست است بزودی شناخته میشود. این دو دهکده به این جهت پهلوی هم تشکیل میشود تا داد و ستد و معاملات تجارتي میان آنها به سهولت صورت گیرد.

تیوره و راه های گرد افق

غیر از سرک موتررو که تازه از گذر «پام»، از سرک عمومی هرات بطرف مرکز غور کشیده شده، راه های پیاده از تیوره به اطراف افق رفته است. این راه ها مخصوص پیاده و سوار و عموماً بصورت مستقیم از ته دره ها و فراز کونل ها در اثر رفت و آمد میان دو نقطه بمیان آمده است. این راه ها قرار ذیل اند:
از تیوره تا قندهار:

- 1- تیوره
- 2- چاردر
- 3- جغ امبان
- 4- سر تیز هنه
- 5- موسی قلعه
- 6- آب خانه
- 7- گرم او
- 8- لیونه
- 9- کاریز
- 10- قندهار.

از تیوره تا دلارام:

- 1- تیوره
- 2- یخن سفلی
- 3- پای مزار
- 4- زرنی
- 5- کوتل فرنگی
- 6- غور مژگان (سر مژگان)
- 7- پلکوانان
- 8- گلستان
- 9- تلی کند
- 10- دلارام

از تیوره تا ادرسکن:

- 1- تیوره
- 2- ایگین
- 3- کوتل ملا قره
- 4- کوت (کوتل ایستوی)
- 5- پرچمن
- 6- کمرک
- 7- نزگان
- 8- فراه رود
- 9- قبر حاجی
- 10- واخل
- 11- اگل

بخش هفتم

شهرک، چشت و اوبه

حرکت بسوی شهرک

روز شنبه 28 اسد 1322 در حالیکه جمع غفیری از باشندگان دره های مختلف غور در پیرامون قلعه بزرگ مقر حکومتی کلان تیوره حاضر بودند، با اهالی و دوستانی که در ایام اقامت خود پیدا نموده بودیم، وداع نموده و ساعت 12 بطرف «شهرک» حرکت کردیم. فراموش نباید کرد که راه از تیوره مرکز غور تا دوراهی «گذر پام» که به سرک هرات وصل میشود، فاصله 129 کیلومتر است که حین آمدن شرح داده بودم. لذا از این قسمت گذشته و بعد از «پام» راه شهرک را معاینه میکنم. در دوراهی از آب بسیار باریک «تربلاق» گذشته و سرک از همواری میگذرد که اطراف آنرا مزارع گندم گرفته و تپه های افق جنوبی را اشغال کرده است. 11 کیلومتر دورتر آب تربلاق بیشتر شده و رودخانه کوچکی تشکیل میدهد. سرک از روی آن گذشته و از مجرای آن کناره میشود و داخل تپه های جنوبی میگردد. سه کیلومتر دورتر در میان تپه ها کنار آب باریکی چندین برج از موقعیت کدام قلعه قدیمه نمایندگی میکند. 16 کیلومتر دورتر از اینجا سربالائی دشواری است که 5 کیلومتر بعد منتهی به دره ئی تنگی میشود. بعد از تنگی ئی که 2 کیلومتر بیشتر طول ندارد تا «شهرک» که از «گذر پام» 50 کیلومتر فاصله دارد، سرک هموار است.

شهرک

شهرک مرکز حکومت درجه سوم غور و از خود یک علاقه داری دارد موسوم بعلاقه داری فراه رود. خود شهرک در موضعی افتاده که آنرا «کته چشمه» گویند

زیرا چشمه بزرگی در اینجا واقع است. قشلاق و دهکده ئی در نزدیک این محل نیست ولی موقعیت این نقطه سبب شده است که مرکز همین جا باشد. چون شهرک سر سرک و تقریباً میان چغچران و چشت و تیوره افتاده، موقعیت خوبی را حایز است. آبادی های شهرک در اطراف «کته چشمه» مخصوصاً بطرف جنوب و جنوب شرق در شيله های کوه «بور» افتاده است. بطرف شمال دهکده ایست موسوم به «برخول» که 9 کیلومتر از مرکز شهرک فاصله دارد و مرکب از 30، 40 خانه میباشد. بعضی از شيله های «بند بور» بنامهای شيله «حاریز»، شيله «فالیزک»، و شيله «شورابک» موسوم اند. اولی 40 خانه، دومی 20 خانه و سومی 40 خانه دارد. بطرف جنوب غرب شيله «خواجه سواران» دارای 100 خانه میباشد.

کان نمک یا شيله غوک

کان نمک بفاصله 36 کیلومتری شمال شرق شهرک در میان نقطه اخیرالذکر و کمنج درناوه «غوک» افتاده و اطراف آن قریه ها زیاد است. از روی اطلاعاتی که متخصصین معدن ارائه نمودند، معلوم میشود که دهلیز موجوده تا 500 متر بطور مایل در کوه پیش رفته است.

در شهرک و اطراف آن سه طایفه زندگانی دارند:

1- تیمنی

2- پهلوان

3- چشتی

در خود شهرک تیمنی و چشتی بیشتر است. پهلوان را شاخه کاکری میدانند.

راه مستقیم بین تیوره و شهرک

سرک موجوده ئی که بین شهرک و تیوره موجود است 179 کیلومتر طول دارد که 50 کیلومتر اول آن قراریکه بالا گفته شد، روی سرک سراسری هرات واقع است. پس به اساس سرک موجوده فاصله شهرک و تیوره 179 یا 180 کیلومتر میباشد. حال آنکه بطور مستقیم فاصله میان این دو نقطه از 60 کیلومتر بیش نیست. بلند ترین کوه میان تیوره و شهرک «بند بوم» نام دارد و دو کوتلی دم راه می آید یکی در «خواجه سواران» و دیگری در سر تنگی «پای حصار». باقی

راه نسبتاً هموار است. باشندگان محلی بسواری اسپ همروزه از این راه از شهرک به تیوره میروند. سرک موجوده غور بر راه چغچران مزیت دارد زیرا تقریباً به استقامت چغچران بطرف تیوره کشیده شده لیکن شهرک را از تیوره سه برابر فاصله اصلی دور ساخته است.

ناگفته نماند که مرکز حکومتی شهرک هم تا اندازه ئی سیار است. اقلأ برای زمستان به «کمنج» منتقل میشود. «کمنج» بفاصله 30 کیلومتری شمال غربی شهرک واقع است. هوای آن نسبت به شهرک گرمتر است. سیب کمنج فوق العاده معروف است و میگویند که در تمام افغانستان نظیر ندارد.

بفاصله 45 کیلومتری شمال شرقی شهرک نقطه ایست موسوم به جام و محلی است که رودخانه جام به رودخانه هری رود میریزد. در اینجا مناری شبیه به منارهای مصلی هرات با کاشی کاریها و تزئینات منقوش وجود دارد. متأسفانه چون راه چپ بود آنرا دیده نتوانستم. (ضمیمه کتاب ملاحظه گردد.)

در کته چشمه بعضی غنذیهای بسیار سائیده شده وجود دارد که شاید آبادیهای قدیمه شهرک بوده باشد.

کتیبه تنگی عذاب

بفاصله 16 کیلومتری غرب شهرک دره تنگی است که از ضیقی و اشکال زیاد بنام «تنگی آزو» شهرت یافته و اصل آن «تنگی عذاب» است.

روز یکشنبه 29 اسد از کته چشمه مرکز شهرک بقصد هرات به راه افتاده و اولین کار ما این بود تا سر راه خود تنگی عذاب و کتیبه آنرا معاینه کنیم. 9 کیلومتر دورتر از نقطه حرکت سرک از مجرای رودخانه بطرف شمال مایل شده داخل یک رشته تپه ها میگردد. این تپه ها بالاتأخیر منتهی به «کوئل عذاب» (ازو) میشود. دامنه های مقابل که به دهن تنگی منتهی میشود، طولانی میباشد. ولی چون خم و پیچ های متعدد با گولائیهای نسبتاً فراخ در آن کشیده اند موتر به آسانی در آن ته و بالا میشود. از فراز کوئل معلوم میشود که استقامت دره تقریباً از شرق بغرب است. پایان دره سبز و زراعت شده و مسکون میباشد. در نقطه ئی که تنگی عذاب باین دره منتهی میشود، میدان فراخی است و کاروان سرائی از عصر سراجیه تا حال باقی است.

«تنگی عذاب» که معمولاً آنرا «تنگی ازو» گویند یکی از نقاطی است که در بین تازه گی ها جلب توجه نموده و عامل شهرت آنها کتیبه ایست که روی سنگ در بین دره میباشد. اولین کسی که در باب این کتیبه به من اطلاع داد مستر «ترات» معدن شناس پولیندی بود که دو سال قبل به مدیریت عمومی تاریخ آمده و روی نقشه جغرافیائی محل «تنگی عذاب» و کتیبه آن را برایم معین نمود. چند ماه بعد آقای گلاب شاه خان (که در اینوقت حاکم کلان غور بود) نقل کتیبه مذکور را به وزیر معارف بکابل آورد. نقل کتیبه مذکور به مدیریت عمومی تاریخ رسید. در این مسافرت موقع یافتن تا کتیبه را در محل آن ببینم.

از سرک هرات و از کاروان سرای و از دهن تنگی، کتیبه دو کیلومتر در داخل دره واقع شده است. دره خیلی تنگ است مخصوصاً در حصه که کتیبه وجود دارد. چیزیکه اشکال بیشتر تولید کرده پارچه های درهم و برهم خورد و کلان احجار است که از صفحات دو طرفه کوه جدا شده و وضعیت ته دره را طوری ساخته که حتی آب هم به سختی عبور میکند. دیوار سمت شرقی تنگی از سطح آب رودخانه شهرک بطور عمودی و به ارتفاع تقریباً 60 متر بلند ایستاده و سطح همواری عمودی کمی مایل تشکیل داده است. از این سطح بلند مایل پارچه های نسبتاً بزرگ احجار کنده شده و مجرای رودخانه و ته دره را تنگ تر و صعب المرور ساخته است. بعضی پارچه های احجار در اینجا دیده میشود که یک روی آن خیلی صاف و متحد الشکل است و احتمال زیاد دلالت میکند که در اثر دست بشری صاف شده باشد.

جدار سمت غربی تنگی بیشتر مایل و یا نشیب بطرف مجرای رودخانه پایان آمده ولی پارچه های درهم و برهم احجار که بیشترش از جدار مقابل افتاده به اندازه پستی و بلندی و خالیگاه ها و پرتگاه ها تشکیل داده که عبور از آن نهایت مشکل و خطرناک است.

کتیبه مطلوب در جدار سمت غربی در همین حصه مشکل تنگی در مقابل صفحه عمودی جدار مقابل واقع شده است. چون از ته دره و از روی سنگهای میان آب رفتن به آنجا اشکالات زیاد داشت، رهنمای ما نیم کیلومتر بالاتر از فراز دامنه های کوه ما را به کتیبه رسانید.

کتیبه روی سنگی کنده شده که سطح آن مایل و محدب است و سنگ در یک ساحه تقریباً هشت متر مربع چنین شکلی بخود گرفته است. سنگ کتیبه دانه دار است. حروف کتیبه به بلندی 6 سانتی متر میباشد. سه سطر بطرف چپ و 5، 6 سطر

دیگر در مقابل آن. آبهای باران از قسمت های بالای کوه روی صفحهٔ محدب کتیبه جاری شده و آنرا با مرور زمانه سائیده طوریکه اشکال حروف خوب معلوم نمیشود. از جایی که عابرین میگذرند دست به دو سطر اول کتیبه میرسد. ساعت تقریباً 11 بود که مقابل کتیبه رسیدیم. آفتاب بدان عمودی میتابید و کندگیهای حروف سایه نداشت و چون رنگ سنگ هم خاکی است شکل حروف بچشم واضح و با تمام جزئیات تشخیص نمیشد. بعضی آنها را با تماس انگشت رسم نمودم. از روی نقل کتیبهٔ مذکور که آقای گلاب شاه خان بکابل آورده بود، یک یک نقل به موسیو «هملن» متخصص مرمت کاری موزهٔ کابل و موسیو «گیرشمن» مدیر سابق هیئت باستان شناسی فرانسه داده ام. نتیجهٔ تحقیقات هنوز معلوم نشده است. چون قرائت کتیبه به نقل صحیح آن بیشتر ارتباط دارد باید به اصول مخصوصی که نقل کتیبه ها را میبردارند، اول نقل صحیح آن برداشته شود. پیشتر گفتم که این کتیبه در مقابل صفحهٔ عمودی بلند 60 متری جدار شرق تنگی واقع شده است. گمان میکنم که در بین صفحهٔ هموار و بلند هیكل ها و صحنهٔ تراشیده شده بود و با جدا شدن پارچه های بزرگ اثری از آن باقی نمانده است. معذالک اگر خوب دقت شود بعضی دره های عمودی و آثار دست بشری هنوز در سطح مذکور دیده میشود. این حدسی است که از روی وضعیت موجودهٔ این صفحهٔ بزرگ سنگی بعمل آمده و قرائت کتیبه، روزی این معما را حل خواهد کرد.

بعد از معاینهٔ کتیبه، از تنگی عذاب برگشته و راه خود را بطرف خواجه چشت ادامه دادیم. چاشت زیر پل «شیرخاج» کنار آبهای خروشان هریرود متوقف شدیم. پل معلق شیرخاج بفاصلهٔ 70 کیلومتری شهرک واقع است. رودخانهٔ هریرود که از کاسی مرکز چغچران از آن جدا شده و در آخر کنار خرابه های قلعهٔ آهنگران آبهای شفاف آن را دیدیم، مجرای شمالی تری را پیش گرفته و با آن بعد از فاصلهٔ تقریباً 155 کیلومتر مجدداً در پل شیر خاج که در دهن درهٔ نسبتاً تنگی واقع شده است یکجا شدیم. از اینجا به بعد تا چند کیلومتر رودخانه در بستر سنگی درهٔ مذکور جریان داشته و بعد در تمام امتداد راه تا خواجه چشت و اوبه و هرات در جلگهٔ شادابی سیر میکند که یکی از حاصل خیزترین علاقه های افغانستان است.

از پل شیر خاج به بعد خط آبی رودخانه رهبر مسافرین است و موازی با سرک بطرف غرب پیش رفته است. در دو طرفهٔ راه کشتزارهای گندم و شالی سبز میزند. فالیز تربوز و خربوزه زیاد است و خوب محسوس میشود که آبهای هریرود از اینجا به بعد بهتر اراضی کنار سواحل مخصوصاً کشتزار های سواحل چپ خود را آبیاری میکند. از شیر خاج تا چشت بیش از 19 کیلومتر فاصله نیست.

خواجه چشت

چشت دره ایست نهایت سبز و خرم و دارای اشجار خیلی قوی و بزرگ. از دهن دره تا آخر آن فاصله زیاد نیست و از 15 کیلومتر بیش نمیباشد. در آخر دره کوهی ایستاده موسوم به «گرازان» و قلّه آنرا «دوخوله» گویند. آنطرف به دامان کوه خرابه های شهری است که آنرا شهر «ارمان» گویند. به نظر اهالی از روی خرابه ها معلوم میشود که شهر بزرگی بوده و آبادی آن را به کافر ها نسبت میدهند. از پای این خرابه ها راهی از چشت بطرف بالامرغاب رفته است. فاصله میان این دو نقطه را اهالی به سه روز طی میکنند.

چشت بواسطه مرقد حضرت سلطان مودود چشتی سر سلسله طریقه چشتیه و جمعی دیگر از اولاده ایشان شهرت زیاد دارد. این مرقد فراز حاشیه شرقی دره روی میدان وسیع قبرستان بزرگ و دو بنای قدیمه از یادگار های عمرانی سلطان غیاث الدین غوری موجود است. این دو بنا مختصر و هر کدام دارای یک گنبد بلندی است. با وجودیکه مرور زمانه بدان خرابی زیاد وارد کرده باز هم نماینده سبک عمرانی عصر اعتلای غور و معرف ذوق و سلیقه زیبای این عصر است و چون نسبت به مقبره خود سلطان غیاث الدین در هرات، نسبتاً به حال بهتری باقی مانده، توجه به آن و به مرمت کاری آن از فرایض ذمت اولاد امروزی است. زیرا در خاک افغانستان سبک و ذوق آبادی سلاطین غوری را همین دو سه بنا نمایندگی میتواند و بس.

در دیوار های داخل بنا کتیبه مفصلی هم است که تا حال متن کامل آن خوانده و مطالعه نشده و در خور آنست که از طرف نایب الحکومگی هرات در باب مطالعه کتیبه های این دو بنا و در باب مرمت کاری های این شاهکار معماری غوری اقدامی بعمل آید.

چشت دره ایست که زیر شاخسار انبوه درختان چارمغز و زردآلو و بهی و شفتالو پنهان شده است. آبهای جاری و شفاف از پای درختان عبور نموده و بسرعت بطرف هریرود میرود. چنارهای بسیار قوی در اینجا سر برافراشته است. یکی آن به اندازه ئی بزرگ است که به گفته اهالی بیخ آن چهل قدم جا را گرفته و از دورادور آن 70 چشمه را میزند. چشت در آستانه حوزه شاداب هریرود صحیفه ایست خوش آب و هوا و آبدات قیمتدار تاریخی با سبزی و حاصل خیزی و میوه های لذیذ آن یکجا شده و اهمیت آن را دو بالا ساخته است.

از چشت به طرف هرات

دوشنبه 30 اسد 1322 آخرین روز مسافرت ما است. قصد آنرا داریم تا شب بهرات واصل شویم. از چشت تا اوبه 60 کیلومتر و از اوبه تا هرات 96 کیلومتر است. صبح است. آفتاب تازه طلوع کرده و قطار لاینقطع اشترهای کوچی موازی با جریان آب های هریرود بطرف غرب در حرکت آمده اند. این کوچیها قبایلی هستند که از بادغیسات در امتداد خط هریرود بطرف بازار «گم او» آمده و اینک پس به محل زمستانی خود مراجعت میکنند. سر سلسله هر قطار اشتری است مزین با پوپک ها و زنگوله ها و گلوبند ها و غیره که مهار آنرا یکی از دوشیزگان کوچی گرفته و هر دو با خرام و تمکین بطرف غرب میروند.

بطرف شمال یک رشته کوه سیاه تا هرات و از آن پیشتر ادامه دارد. اما بطرف جنوب و جنوب غرب دامنه افق وسیع تر میشود. پهنای حوزه شاداب هریرود وقتی خوب تر آشکار میشود که از چشت مجرای رودخانه تعقیب شود. سواحل راست رودخانه چون مشرف به بلندیها و نشیب دامن کوه است مرتب آب نمیخورد و آنقدر سر سبز و مسکون نیست. هرچه آبادی و زراعت و باغ است در سواحل چپ آن افتاده و بدون مبالغه میتوان گفت که آبادیها و دهکده ها تا اوبه و از آن بعد تر تا هرات متصل و پیوست بهم افتاده است.

نزدیک بساعت های 11 قبل از ظهر به اوبه رسیدیم. بدون توقف به دره چشمه آب گرم که 11 کیلومتر از اوبه فاصله دارد، رفته و متعاقباً مسافرت خود را ادامه دادیم. ساعت 4 عصر به هرات واصل شدیم. (انتهای)

ضمیمه کتاب

احمد علی کهزاد و منار جام

چون در این سفرنامه ذکر منار جام مختصر است و در طی این سفر در سال 1322 هیئت از مینار جام دیدن نکرده بود بنابراین اطلاعات آتی باز هم مختصر برای تکمیل کتاب، جهت مطالعه علاقمندان سیر و سفر اضافه میشود:

مینار جام با بلندی 65 متر در ساحل جنوبی هریرود یک بنای عظیم الشان از دوره سلطنت سلطان غیاث الدین غوری است که دور از همه شهرها و حتی قریه‌ها، میان کهساران در نیمه راه بین چغچران و چشت قامت افراشته است. در نزدیکی آن قریه «جام» که دهکده کوچکی است از سطح بحر 1540 متر ارتفاع دارد. این یگانه بنای عهد غوری است که برپا مانده است. قطر آن در قسمت قاعده 18 متر است. مینار عبارت از سه طبقه استوانه‌ئی است که توسط خشت‌ها تزئین شده است و قدیمی‌ترین نمونه کاشی‌کاری تاریخ کشور را نمایندگی میکند. مینار به این حساب یعنی تزئین خشت با دو مینار غزنه وجه مشترک دارد. (قسمت‌های بالائی مینار‌های غزنه ویران شده و افتاده است) اما کاشی‌کاری مزیت آن از مینار غزنی میباشد. (بخاطر بداریم یکی از دو مینار غزنه از عهد سلطان مسعود سوم است که از 1099 تا 1114 م. سلطنت کرده و مینار مسعود سوم نمونه سابقه مینار جام بوده است.)

نام غیاث الدین محمد بن سام، سلطان غوری بر مینار جام در طبقه دوم خواند میشود. سوره مبارکه مریم از قرآن کریم بر مینار تلاوت میشود. سلطان غیاث الدین از 1157 تا 1202 م. سلطنت کرده است. در کناره شمالی رودخانه ویرانه یک قلعه و برجهای ترصد پاسبانان باقیمانده است. پله‌های زینه در داخل مینار بصورت مارپیچ ساخته شده است. مینار جام در اصل یکی از میناره‌های یک مسجد میباشد.

در سال 1326 یعنی سه سال بعد از نگارش این کتاب احمد علی کهزاد، رئیس انجمن تاریخ و رئیس موزه کابل و اندره ماریک، باستان شناس فرانسوی، از آن دیدن نموده و برای اولین بار آنرا به جهانیان معرفی نمودند. از آن زمان تا کنون نشرات مختلف علمی در این باره به نشر رسیده است.

قطب مینار دهلی به تقلید از منار جام در دوره معزالدین غوری توسط جنرالش قطب الدین ایبک بعد از آن ساخته شده و ده متر نسبت به مینار جام بلندتر میباشد. قطب مینار از سنگ و مینار جام از خشت ساخته شده ولی مینار جام نسبت به قطب مینار به مراتب زیباتر میباشد. قطب مینار دهلی در حقیقت یادگار حکمرانی غوری ها در سر زمین هند میباشد.

خاتمه

تایپ جدید کمپیوتری این اثر در شهر اورلندو، ایالت فلوریدا بتاريخ ۲۱ جنوری ۲۰۰۹ که مصادف با روز حلف وفاداری بارک حسین اوپاما، رئیس جمهور جدید امریکاست، به پایان رسید.